

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



فصل نامه علمی - اطلاع رسانی
مدرسه علمیه الامام القائم (عج) استان تهران
سال دوم/شماره ۳ و ۴/زمستان ۹۰ و بهار ۱۳۹۱

تحت نظارت شورای منشورات معاونت پژوهش حوزه علمیه استان تهران

صاحب امتیاز: مدرسه علمیه الامام القائم (عج) استان تهران

مدیر مسئول: سیدمجتبی بدری

سر دبیر: محمد ذوالفقاری

مدیر اجرایی: حسام الدین صالحی

هیئت تحریریه:

محمد ادیب (محقق مرندی) استاد سطح عالی حوزه
محمد ذوالفقاری کارشناس ارشد فقه و حقوق و خارج فقه و اصول
سیدعیسی موسوی کارشناس ارشد فقه و معارف اسلامی
مهدی یازدار طلبه سطح سه حوزه
سیدعلی ساجدی طلبه سطح سه حوزه
علی صادقی طلبه سطح سه حوزه

بر اساس مجوز شماره ۵/۹۰/۵۱۵۴ مورخ ۱۳۹۰/۰۴/۱۵ کمیته نظارت و ارزیابی شورای منشورات معاونت پژوهش مدیریت حوزه علمیه استان تهران؛ نشریه‌ی ندای قائم؛ وابسته به مدرسه علمیه الامام القائم (عج) موافق به اخذ درجه‌ی علمی - اطلاع رسانی گردیده است.

طراح جلد و صفحه آرا: رضا نوروزی

ویراستاری: محمد ذوالفقاری - سیدعیسی موسوی - علیرضا عبدی

مترجمان: علیرضا نباتی - مجتبی اکبری

نشانی:

تهران - میدان خراسان - خیابان خراسان - خیابان شهید شهدی رحیم - حوزه علمیه الامام القائم (عج)

تلفن: ۳۳۵۰۷۹۸۶

دورنگار: ۳۳۱۳۸۳۲۲

نشانی الکترونیک فصلنامه:

Nedaieghaem@485.ir

نشانی الکترونیک شورای منشورات استان تهران

manshoorat@yahoo.com

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۲۰۰۰۰ ریال

راهنمای نگارش مقالات

از نویسندگان ممتدّه تقاضا می‌شود از ارسال مقالاتی که مطابق شیوه‌نامه نیست، خودداری فرمایند؛ مقالاتی در نوبت ارزیابی قرار می‌گیرند که مطابق شیوه‌نامه نگاشته شوند.

- ۱- ارجاع منابع و مآخذ در متن مقاله در پایان نقل قول یا موضوع استفاده شده، داخل پرانتز و به شکل زیر آورده شود:
 - ۱- ۱. منابع فارسی: (نام خانوادگی مولف، سال نشر، شماره‌ی جلد، صفحه؛ مثال: (حسینی، ۱۳۷۶: ۸۳/۲).
 - ۱- ۲. منابع لاتین: (صفحه، جلد، سال نشر، نام خانوادگی مؤلف؛ مثال: (Plantinga ۱۹۹۸, p. ۷۱).- تکرار ارجاع یا اسناد، مثل بار اول بیان شود و از کاربرد کلمات همان، پیشین و... (ibid) خودداری شود.
- چنان‌چه از نویسنده‌ای در یک سال، بیش از یک اثر انتشار یافته باشد، با ذکر حروف الفبا پس از سال انتشار، از یکدیگر متمایز شوند.
۲. تمام توضیحات اضافی و هم‌چنین، معادل انگلیسی اسامی خاص یا اصطلاحات با عنوان «یادداشت‌ها»، در انتهای متن مقاله آورده شود (ارجاع و اسناد در یادداشت‌ها مثل متن مقاله، روش درون‌متنی (بند) خواهد بود).
۳. در پایان مقاله، فهرست الفبایی منابع فارسی و لاتین (کتابنامه) (ابتدا منابع فارسی و عربی سپس منابع لاتین) به طور جداگانه به صورت زیر ارائه شود:
کتاب: نام خانوادگی و نام نویسنده (تاریخ چاپ)، نام کتاب، نام مترجم، محل انتشار: نام ناشر، شماره چاپ، جلد.
مثال: هارت‌ناک، یوستوس (۱۳۵۱)، ویتگنشتاین، ترجمه منوچهر بزرگمهر، تهران: انتشارات خوارزمی.
Nozick, Robert (۱۹۸۱), *Philosophical Explanations*, Oxford: Oxford University Press.
مقاله مندرج در مجلات: نام خانوادگی و نام نویسنده (سال انتشار)، «عنوان مقاله»، نام نشریه، شماره نشریه، شماره ش. ۱۰.
مثال: موحد، ضیاء (۱۳۷۶)، «تمايزات مبنایی منطق قدیم و جدید»، فصل‌نامه مفید، دوره سوم، ش ۱۰.
Shapiro, Stewart (۲۰۰۲), "Incompleteness and Inconsistency", *Mind*, vol. ۱۱۱.
مقاله مندرج در مجموعه مقالات یا دایره‌المعارف‌ها: نام خانوادگی نویسنده (تاریخ چاپ): «عنوان مقاله»، نام کتاب (ایتالیکی)، نام ویراستار، محل انتشار: نام ناشر، شماره چاپ، شماره جلد.
مثال: محمود بینامطلق (۱۳۸۲)، «فلسفه زبان در کراتیل افلاطون»، در مجموعه مقالات همایش جهانی حکیم ملاصدرا، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا، جلد هفتم.
Rickman, H.P. (۱۹۷۲), "Dilthey", in *The Encyclopedia of Philosophy*, Paul Edwards (ed), New York: Macmillan Publishing Company.
۴. چکیده‌ای حداکثر دارای ۳۰۰ واژه و در بردارنده عنوان و موضوع مقاله، روش تحقیق و مهم‌ترین نتایج و فهرستی از واژگان کلیدی (حداکثر ۱۰ واژه)، به‌طور جداگانه، ضمیمه مقاله شود و در ذیل آن، رتبه حوزوی، مدرسه علمیه، آدرس مدرسه علمیه و پست الکترونیکی نویسنده قید گردد.
۵. ترجمه انگلیسی عنوان مقاله، چکیده و کلیدواژه‌ها همراه مقاله ارسال گردد.
۶. مقاله در کاغذ A4 با رعایت فضای مناسب در حاشیه‌ها و میان سطرها، در محیط ورد ۲۰۰۳، متن مقاله با قلم Lotus ۱۳ لاتین TimesNewRoman و یادداشت‌ها و کتابنامه Lotus ۱۲ لاتین TimesNewRoman ۱۰ حروف چینی شود.
۷. عناوین (تیترا) با روش شماره‌گذاری عددی و ترتیب اعداد در عناوین فرعی، مثل حروف از راست به چپ تنظیم شود.
۸. سه نسخه از مقاله همراه با فایل الکترونیکی آن (برروی سی دی) ارسال گردد.
۹. مقالات و مطالب مندرج الزاماً بیان‌کننده دیدگاه «ندای قائم» نیست.
۱۰. حجم مقاله، از ۳۰۰۰ کلمه کمتر و از ۹۰۰۰ کلمه بیشتر نباشد.
۱۱. مقاله ارسالی نباید در هیچ مجله داخلی یا خارجی چاپ شده باشد.
۱۲. مقاله ارسالی نباید هم‌زمان به سایر مجلات فرستاده شده باشد.
۱۳. «ندای قائم»، در اصلاح و ویرایش مقاله آزاد است.

کلیه حقوق مادی و معنوی برای مجله «ندای قائم» محفوظ است.



فهرست مطالب

- سخن سردبیر / محمد ذوالفقاری..... ۴
- سر تلبیه در حج / سید مجتبی بدری..... ۷
- سوءبرداشت‌های فلسفی از فلسفه / مهدی بازدار..... ۱۷
- غدیر در آئینه ی انصاف / سید عیسی موسوی..... ۲۹
- قلب روحانی / علیرضا عبدی..... ۳۹
- ضرورت‌های کنونی جامعه ی ما به فقه سیاسی / سید علیرضا حسینی نسب..... ۵۱
- شناخت اسباب نزول و کاربرد آن در تفسیر قرآن / حمید الوان..... ۶۱
- مبانی فقهی مرزبانی در اسلام / حبیب قیصری..... ۷۳
- وضع تاریخ هجری - برشی از کتاب گزیده تنهاویل الربیع / اثر آیت الله محمدادیب (محقق مرندی)..... ۹۵
- ترجمه انگلیسی..... ۱۰۵

سخن نخست

تولید ملی و حمایت از کار و سرمایه ایرانی

نامیدن امسال (۱۳۹۱) به نام سال تولید ملی و حمایت از کار و سرمایه ایرانی توسط رهبر فرزانه انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه ای مدظله العالی نشان از دوراندیشی و آینده نگری و تدبیر حکیمانه معظم له دارد که همواره چون دیده بانی بصیر و هشیار بر نامه های استکباری و خصمانه دشمنان نظام اسلامی را رصد کرده و با تدبیر و تصمیم بموقع نقشه های آنان را نقش بر آب می کند و نظام اسلامی را از چالش هایی که شیاطین برایش ایجاد می کنند به سلامت می گذراند.

اکنون که دشمنان قسم خورده جمهوری اسلامی بار دیگر با هم یکصد شده و تصمیم به تحریم همه جانبه ایران اسلامی گرفته اند تا شاید به خیال خام خود ملت ایران را که در هشت سال جنگ تمام عیار تحمیلی نتوانستند از پای در آورند با تحریم اقتصادی به زانو در آورند یا لاقبل بین مردم و مسئولین نظام فاصله ایجاد کرده و آنان را از انقلاب اسلامی دلسرد نمایند و در نهایت به آرزوی خود که شکست انقلاب اسلامی است برسند.

غافل از اینکه ملت ایران فرزندان رمضان و محرمند، زیرا رهبر فقید و بنیانگذار انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی (ع) در اوج جنگ و تحریم های دشمنان علیه ملت ایران فرمودند: ما را از تحریم و جنگ نترسانید که ما فرزندان رمضان و محرمیم و همواره به ملت و مسئولین توصیه می فرمودند که سعی کنید کشور را از وابستگی به اجانب نجات دهید و استقلال کشورتان را حفظ کنید.

زیرا هر گاه ملتی بتواند همه نیاز مندیها و مایحتاج خویش را در داخل کشور خود تهیه و تولید نماید که برای اداره امور خود به هیچ چیز بیگانگان محتاج نباشد که مجبور باشد برای تامین احتیاجات خود به آنها امتیاز بدهد می تواند آزاد و مستقل باشد و استقلال همه جانبه اقتصادی، سیاسی و نظامی خود را حفظ نماید و برای عمران و آبادی کشور و رشد و تعالی ملت برنامه ریزی و تصمیم گیری نماید و در مجامع بین المللی آزادانه و مقتدرانه حضور یافته و از حقوق ملت و کشورش دفاع نماید. امید آنکه تولید کنندگان با ارتقاء سطح کیفی و کمی محصولات خود و رعایت استانداردهای لازم و دولت



مردان با حمایت از تولید و نظارت دقیق بر بازار و مردم با خرید کالای ایرانی و پرهیز از خرید کالاهای خارجی خصوصا محصولات کشورهای مستکبر و معاند با نظام جمهوری اسلامی، زمینه خود کفایی، استقلال و امنیت اقتصادی کشور و عزت و سر بلندی بیش از پیش ملت عزیز ایران را فراهم آورند و این نقشه شوم و شیطان‌ی دشمنان کینه توز اسلام و انقلاب را همچون گذشته نقشه بر آب نمایند.

شایسته است که حوزویان ارجمند همچون گذشته که همواره از پیشگامان راستین لبیک بر ندای ملکوتی رهبر فرزانه انقلاب اسلامی مدظله العالی بوده اند امسال نیز این شعار حکیمانه معظم له (تولید ملی) را نصب العین خویش قرار داده و در تحقق آن در عرصه پژوهش و تولید علم که از جمله وظایف آنان است بیش از پیش بکوشند تا رضایت خاطر معظم له فراهم گردد.

خداوند را سپاس که فضلی گرانقدر حوزه علمیه الامام القائم علیه السلام همچون گذشته که همواره تلیه دار لبیک به اوامر رهبری معظم انقلاب اسلامی (مدظله العالی) بوده اند اکنون نیز برای تحقق شعار امسال (تولید ملی) با همه توان به صحنه آمده اند تا برای نیل بدین هدف اولین شماره فصلنامه علمی - اطلاع رسانی ندای قائم علیه السلام را با قطع وزیری و غنای علمی مطلوب در اولین فصل سال به زیور چاپ بیاریند که با سه شماره قبلی آن که با قطع رحلی ارائه شده بود از نظر کمی و کیفی تفاوت بسیار دارد؛ امید آن که این تلاش صادقانه در شماره‌های بعدی دوچندان گردد تا کیفیت و غنای علمی مقالات مندرج در فصلنامه ندای قائم علیه السلام بتواند نیاز و رضایت خاطر پژوهشگران عزیز را فراهم آورد. انشاء الله.

سر دبیر



سر تلبیه در حج

سید مجتبی بدری *

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۰۱/۱۵

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۰۱/۲۵

چکیده

حج از فروع دینی واجب، با شرایط استطاعت است حج همچون بقیه واجبات ظواهر و نسک مخصوص به خود را، داراست آن طرف ظاهر حج، باطنی عمیق از اسرار و معارف نهفته شده که با گذر از ظواهر، به آن میتوان دست یافت و حقایق را با جان و روح دریافت از واجبات حج مسئله تلبیه است، و تلبیه دروازه ورود به عوالم و اسرار حج است با تلبیه محرم به حریم الهی و ضیافت رحمانی نائل می گردد.

محرم می تواند با کنار زدن پرده های الفاظ تلبیه، در دنیای معرفت ربانی قرار گرفته، خود را غوطه ور در رحمت الهی و ضیافت حق ببیند و از تعلقات دنیایی جدا، روح خود را با عالم معنا پیوند زند. این گریز از عالم تعلقات و ماده و وصل به عالم معنا و معرفت، سری از اسرار تلبیه است. زائر بیت الله الحرام با جذب احرام به عالم وصال نائل می شود احرام سالک را بیدار و مشتاق می کند، او با نظر به جامه احرام نا آرام و بی قرار می گردد، آتش عشق او فزونی یافته، با چشم گریان و دل بریان لب می گشاید: لبیک اللهم لبیک، و با جذب الهی به مقام یقین نائل می شود.

کلید واژه: حج - عمره - احرام - تلبیه - سر - شعائر - اطاعت

مقدمه

هر آنچه در عالم دنیا هست باطنی دارد زیرا دنیا تنزل یافته عالم بالاست هر چه در عالم دنیا هست نمونه است از آنچه در عالم معناست، احکام و قوانین الهی هم که در دنیا به صورت دین و دستورات عبادی ظهور کرده است. اسرار و باطنی دارد عبادت که بعنوان هدف آفرینش تعیین شده است حکمتی دارد ﴿و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون﴾^۱

ظاهر و باطن اعمال

حکمت عبادت غیر از آداب و احکام آن است احکام عبارت است از واجباتی که در کتابهای فقهی بیان شده از قبیل اینکه چطور وضو بگیریم، چطور نماز بخوانیم، چطور حج انجام دهیم واجبات نماز چیست- ارکان نماز کدام است و غیره، و نیز عبادات آدابی دارد که تعدادی از آنها را کتابهای فقهی به نام مستحبات و مقداری دیگر را کتابهای اخلاقی بیان می کند- قسمت سوم، حکمت عبادت است، و انسان با سرّ عبادت محشور می شود.

حکمت عبادات که نه در کتابهای فقهی آمده و نه در کتابهای اخلاقی بیان شده ارواح و باطن عبادات است که با باطن انسان در ارتباط است و حشر انسان نیز با همان خواهد بود نه تنها عبادات، بلکه القاب و اوصاف معصومین (ع) نیز حکمتی غیر از آن معانی ظاهری دارد ما موظفیم این کلمات را بر زبان جاری کنیم اما باید بدنبال این باشیم که باطن این کلمات و حکمت این عبارات و الفاظ چیست؟

ژرفای حکمت الهی

شخصی از امام صادق (ع) سؤال کرد چرا رسول خدا (ص) را ابوالقاسم می گویند؟ فرمود: برای این که آن حضرت فرزندی داشت بنام قاسم و چون پدر قاسم بود از این جهت به رسول خدا (ص) ابوالقاسم می گفتند. راوی عرض کرد این معنا را من می دانم کمی روشن تر بیان کنید که چرا رسول خدا (ص) را ابوالقاسم می گویند حضرت فرمود چون علی ابن ابیطالب (ع) تقسیم الجنه و النار است قاسم است- یعنی قسمت کننده بهشت و جهنم است. در قیامت آن حضرت به اذن خدا جهنمی ها را به جهنم و بهشتی ها را به بهشت فرامی خواند پس علی قاسم است و چون خداوند متعال علی ابن ابیطالب (ع) را در همان دوران کودکی به دامان پیامبر (ص) منتقل کرد و از همان طفولیت رسول خدا (ص) معلم و علی ابن ابیطالب شاگرد پیامبر بود و از آنجا که هر شاگردی فرزند استاد است حق پدری بر او دارد پس علی بمنزله



فرزندناوست از این رو پیامبر را ابوالقاسم می‌نامند.^۲ این معنا و تفسیر برای ابوالقاسم از حکمت این کنیه است و هر کسی نمی‌تواند بفهمد و معنا کند. مرحوم حاج شیخ محمد تقی املی (قدس سره) که در علم و عمل کامل بود روزی بعد از درس این حدیث را نقل کردند و فرمودند: اگر این شخص شرح صدر بیشتری میداشت و باز هم سؤال میکرد حضرت بیان دیگری می‌فرمود.

تناسب حکمت و درک مردم

بنابراین آنچه در تعبیرات معصومین (ع) به عنوان الفاظ و عبارات آمده این است که آن حضرات به اندازه فکر ما سخن گفته اند نه اینکه حکمت و حقیقت نماز همین باشد که ما می‌خوانیم بلکه پشت پرده این الفاظ و معانی و مفاهیم، حقایقی است. ولی اگر فکر را توسعه دادیم آنگاه از پشت پرده و ماورای این الفاظ مطالب دیگری را هم کم و بیش می‌فهمیم چون رسول خدا (ص) فرمود: انا معاشر الانبیاء امرنا ان نکلّم الناس علی قدر عقولهم ما موظفیم با مردم به اندازه فکر آنها سخن بگوئیم. ولی هر کس به اندازه فکر خود می‌فهمد^۳ در اصول دین استدلال وجود دارد ولی در فروع دین استدلال نیست و حج از فروع دین است لذا برای هر یک از فروع دین فلسفه و اسرار و حکمتی وجود دارد که جز خداوند حکیم کسی عالم به همه اسرار و فلسفه و حکمت آن نمی‌باشد لذا هر کس بقدر فهم و شعور خود فلسفه احکام و اعمال آن را بیان می‌کند.

﴿و ما او یتیم من العلم الا قليلا﴾ حج ابعاد گسترده ای دارد و همه عبادات دیگر به نوعی در آن نهفته است.

تلبیه ورودبه حریم

از جمله واجبات حج احرام می‌باشد و از واجبات احرام تلبیه است تلبیه مثل تکبیره الاحرام نماز باید به عربی صحیح گفته شود اما فلسفه و سر تلبیه گفتن چیست؟ چرا از شرایط احرام به حساب آمده است، راجع به اسرار و فلسفه تلبیه در حج و عمره نظرات زیادی از ائمه معصومین (ع) و بزرگان دین رسیده است؟ امام عسگری (ع) فرمود: وقتی خداوند ندا داد که ای امت محمد (ص)، پس آنانکه در صلب پدران و رحم مادران شان بودند. گفتند: لبیک اللهم لبیک خداوند این جواب را شعار حج قرار داد.^۴ ابان از کسی روایت می‌کند که به امام صادق (ع) عرض کردم چرا به لبیک گوئی تلبیه می‌گویند؟ فرمود: این اجابت است! موسی پروردگارش را چنین جواب داد عبدالله بن علی حلبی گفت: از امام صادق پرسیدم که لبیک گفتن شخص حاجی چرا جزء اعمال حج شده است؟ جواب فرمود که پروردگار عالم پیامی به ابراهیم داد مبنی بر اینکه اعلان کن تا تمام جهانیان ببینند به طرف کعبه و حج به جا آورند. ابراهیم هم اعلان کرد اشخاصی که در آن زمان معتقد به حقیقت کعبه بودند بلکه

تمام موجودات و جانداران از دور و نزدیک پاسخ مثبت دادند و ابراهیم اولین کسی بود که تلبیه گفت^۶ امام زین العابدین (ع) راز لبیک گفتن را چنین بیان می فرماید خدایا پیمان می بندم که از این پس جز به طاعت تو زبان نگشایم و زبانم را بر همه گناهان می بندم^۷

معنای تلبیه

تلبیه: تطهیر زبان از همه گناهان مربوط به آن است زبان زائر بیت الله زبان طاهر است یعنی هرگز شهادت به دروغ نمی دهد غیبت نمیکند، تهمت نمی زند و کسی را با زبان مسخره نمی کند پس سر تلبیه، زبان به حق و طاعت گشودن است و از گفتار باطل و معصیت دوری جستن آن هم نه تنها در محدوده زمانی حج و عمره بلکه برای همیشه.

سلیمان بن جعفر می گوید: از امام رضا (ع) درباره لبیک گفتن و علت آن پرسیدم حضرت فرمود: وقتی مردم احرام می بندند خداوند متعال ندایشان می دهد و می گوید ای بندگان و کنیزان من شما را بر آتش حرام خواهیم کرد. آنگونه که شما بخاطر من احرام بستید آنگاه مردم به عنوان اجابت خداوند که آنان را ندا داد می گویند لبیک اللهم لبیک.^۸

احرام و لبیک گفتن به معنای پاسخ دادن به ندای وحی و اجابت دعوت الهی است از این رو حج گزاران راستین و زائران حقیقی کعبه هنگام تلبیه آنچنان به هراس عقلی بیمناک می شوند که رنگ آنان زرد شده و صدایشان می گرفت چنانکه گاهی مدهوش می شدند و وقتی به آنها گفته می شود چرا نمی توانید لبیک بگوئید می فرمودند: می ترسیم به ما گفته شود بد رستی به نداء حج پاسخ ندادید لا لبیک و لا سعیدیک.^۹

سفیان ابن عیینه گفت: امام سجاد به حج رفت، چون احرام بست و بر مرکب خویش قرار گرفت رنگش زرد شد و به لرزه افتاد و نتوانست لبیک بگوید کسی گفت لبیک نمی گویی، حضرت فرمود: می ترسم خداوند در پاسخ من بگوید لا لبیک و لا سعیدیک.^{۱۰}

تلبیه ذکر مخصوص زوار خانه خدا

روزی که حاجی در میقات برای تلبیه گفتن می ایستد، گذشته سیاه خود را در نظر گرفته، دعا و استغفار بر لب جاری می کند، اینک هنگام تحول است و اینک زمانه آن است که حاجی انسانی دگر شود؛ لحظه تحقق تحولی عظیم است زمان انتظار پایان یافته و حاجی خود را در حضور خدا احساس می کند. اکنون زمان دلدادگی است، میقات، حسرت است و امید، حسرت بر گذشته و امید به آینده. در آنجا باید قصد دگرگونی داشت. از خود انسانی جدید ساخت، از غفلت ها و نسیان ها کاست و بر عشق ها، خلوص ها، و حضورها افزود. نیتی که انسان در میقات همراه با احرام می بندد پیمان تحول با خدا،



بسته است به بیانی دیگر حاجی آن عهدی که با پروردگار در عالم الست بسته بود تجدید می کند. تلبیه ذکر مخصوص زوارخانه خدا و بار سفر بستگان بسوی کعبه معبود و یکتاست، تلبیه نغمه عاشقانی است که از حنجره طائر گلشن قدسی و روح انسانی بر می خیزد و پاسخ به ندای سروش غیبی و دعوت کننده آسمانی می دهد! تلبیه آهنگی است شورانگیز و نوائی پرسطوت است که از گفتن و شنیدنش هیبتی عجیب سراپای انسان را فرا می گیرد دل فرو می ریزد و بدن می لرزد و سیلاب اشک از دیدگان جاری می شود و حالتی روحانی پدید می آید و از عمق جان می گوید لبیک اللهم لبیک زائر خانه خدا باید تلاش نماید تا خودش را به این مقام برساند. پیامبر اکرم (ص) تلبیه را شعار حج دانسته، فرموده اند: جبرئیل نزد من آمد و گفت خداوند متعال به تو دستور میدهد که یارانت را فرمان دهی صدایشان را به لبیک گفتن بلند سازند چرا که آن شعار حج است.^{۱۱}

سر تلبیه بخشیدن گناهان و دوری از نفاق و دوزخ

خداوند دوست دارد با گفتن لبیک بندگان را ببامرزد و عفو کند رسول خدا(ص) فرمود: هیچ حج گزاری نیست که روز را به لبیک گفتن به سر آورد مگر آنکه همراه غروب خورشید گناهانش پنهان می شود و کسی که یک روز تا غروب آفتاب، لبیک بگوید گناهانش از بین برود و همچون زمانی می شود که مادرش او را به دنیا آورده است و کسیکه در احرامش از روی ایمان و امید به پادش الهی هفتاد بار لبیک بگوید خداوند فرشتگان را شاهد می گیرد که او را از دوزخ و نفاق رهایی داده است.^{۱۲} حضرت امام خمینی^(ع) که نگرشی همچون امامان معصوم^(ع) به حج داشته اند و در پیامهایی که به مناسبت مراسم حج صادر کرده به گوشه ای از این راز و رمزها اشاراتی داشته اند. و فرموده اند لبیک های مکرر از کسانی حقیقت دارد که ندای حق را به گوش جان شنیده و به دعوت الله تعالی به اسم جامع، جواب می دهند در لبیک، نه بر همه بتها گویند و لا به همه طاغوتها کشند.^{۱۳}

تلبیه جواب ندای الهی

تلبیه یعنی لبیک گفتن - این لبیک جواب دادن بحق است که بنده اش را می خواند و سر آن این است که انسان بفهمد خدا او را می بیند و با او بزبان دل سخن می گوید و بنده ای که اینک مهمان خدای کریمش میباشد و میهمان میزبان کریم خود را بوحدانیت حقیقی و اینکه حیاتش نعمتی از او و تمام جهان ملک و ملک اوست ستایش می کند نه یکبار و دوبار بلکه در هر گامی و در هر بلندی و پستی و از هر بیداری از خواب چرا که در کشور او که تمام جهان است گام می نهد و به زندگانی که خدا به او بخشیده است حرکت می کند و به صحبت و توفیقی که خدا به او داده زبانش در دهانش

گردش می کند همه چیز از اوست و از نزد او آمده و نزد او بر میگردد از تکرار لبیک مقدار دعوت خدا را درک می کند و حق از نظرش محو نمی شود. و هر دفعه که می خواهد بگوید لبیک اللهم لبیک تمام وجود خود را فانی و بیچاره و او را توانا و هستی محض مشاهده می کند.

لبیک تنها یک لفظ نیست بلکه رسیدن به مقام اجابت است یعنی رسیدن حاجی به مقامی که رسماً به دعوتی که از او شده جواب مثبت می دهد. مقام اجابت، مقامی بس رفیع است زیرا در این مقام هم اجابت دعوت پیامبرانی چون حضرت آدم، حضرت ابراهیم، حضرت موسی، و پیامبر اکرم (ص) است که مردم را به انجام مناسک حج دعوت کرده اند و هم اجابت دعوت خداوند است. رسیدن به مقام اجابت و رسیدن به فوز عظیم است که نصیب هر کسی نمی شود. بدین جهت امام صادق (ع) شرط نیل به این مقام را مال حلال و لقمه پاک می داند. ﴿اِذَا اَكْتَسَبَ رَجُلٌ مَالًا مِنْ غَيْرِ حَلَالٍ ثُمَّ حَجَّ فَلَبَّى نَوْدَى لَا لَبِيكَ وَ لَا سَعْدِيكَ وَ اِنْ كَانَ مِنْ حَلَّةِ فَلَبَّى نَوْدَى لَبِيكَ وَ سَعْدِيكَ﴾. تعبیر سعدیک نشان می دهد کسی سزاوار پاسخ لبیک از خداوند است که به مقام سعد و سعادت راه یافته باشد و لا لبیک نیز شایسته کسی است که مشمول لا سعدیک شده باشد. لذا در روایتی آمده است که به هنگام احرام در جواب کسی لبیک نگوئید بلکه در پاسخ به ندای او بگوئید یا سعد، که شاید مراد تفال به خیر نسبت به دیگران است که آنان در گروه اهل سعادت قرار دارند و در زمره دعوت شدگان الهی قرار گرفته اند.^{۱۴}

علت جعل تلبیه

راوی می گوید از محضر امام صادق (ع) پرسیدم چرا تلبیه جعل و تشریح شده است حضرت فرمودند: که خداوند عزوجل به جناب ابراهیم (ع) وحی فرمود و اذن فی الناس بالحج یا توک رجالا: مردم را به اداء مناسک حج اعلام کن تا مردم پیاده و سواره و از هر راه دور به سوی تو جمع آیند پس ابراهیم ندا داد و با صدای بلند مردم را دعوت نمود مردم هم از راه دور اجابتش کردند و تلبیه گویند به سوی او شتافتند و این سنت گردید.^{۱۵}

پیامبر اکرم (ص) فرمود: خداوند وقتی حضرت موسی ابن عمران (ع) را مبعوث فرمود و وی را برگزید و دریا را برایش شکافت و بنی اسرائیل را نجات داد و تورات و الواح را به او عطا کرد موسی (ع) خود را در برابر خدا صاحب مکان و شرف دید لذا به پروردگار عرض کرد به من کرامتی دادی و عنایتی فرمودی که به احدی قبل از من چنین توجهی نفرمودی خداوند فرمود: ای موسی آیا می دانی محمد (ص) نزد من از تمام فرشتگان و جمیع مخلوقاتم برتر و بالاتر است. موسی عرض کرد پروردگارا اگر محمد (ص) نزد تو از تمام مخلوقات افضل است، آیا در میان آل انبیاء از آل من کسی اکرم و افضل



می باشد خداوند فرمود ای موسی آیا میدانی که فضل و برتری آل محمد به تمام انبیاء همچون فضل و برتری محمد به جمیع مرسلین است موسی عرض کرد: پروردگارا اگر آل محمد چنین هستند پس آیا در میان امم امتی از امت من برتر در نزد تو می باشد چه آنکه بر امت من ابر سایه افکند و مرغ بریان با ترنجبین برایشان نازل نمودی و دریا را برایشان شکافتی خداوند جل و علا فرمود ای موسی آیا نمیدانی فضل و برتری امت محمد^(ص) بر تمام امتها همچون فضل خود او بر تمام خلایق است. موسی عرضه داشت. پروردگارا کاش ایشان را من می دیدم، پس خدا وحی فرمود که: تو ایشان را هرگز نخواهی دید زیرا هنگام بروز و ظهور و خلقت ایشان اکنون نیست. ولی به زودی آنها را در بهشت یعنی در جنات عدن و فردوس برین در محضر حضرت محمد^(ص) خواهی دید و ملاحظه می کنی که در نعمت های بهشتی غوطه ور و در خیرات و زیبایی های آن غرق می باشند آیا دوست داری سخن ایشان را به سمع تو برسانم و موسی عرضه داشت آری ای پروردگار من. خداوند عزوجل فرمود: در مقابل من بایست و تن پوش خود را محکم و استوار کن و همچون بنده ذلیل در مقابل سلطان با عظمت و شوکت قرار بگیر. موسی چنین کرد، پس حق عزوجل ندا نمود: ای امت محمد^(ص) تمام آنها در حالی که در پشت پدران و رحم های مادرانشان بودند اجابت کرده و گفتند: لبیک اللهم لبیک، لبیک لا شریک لک لبیک، ان الحمد و النعمه لک و الملک لا شریک لک لبیک. سپس امام فرمود: خداوند عزوجل این اجابت را با عباراتی که ذکر شد شعار در حج قرار داد. خداوند عزوجل پس از آن ندا نمود: ای امت محمد^(ص) حکم من بر شما چنین تقدیر شده که نعمت من نسبت به شما بر غضبم سابق بوده و عفو و بخششم پیش از عقاب مواخذهام می باشد پیش از آنکه مرا بخوانید دعای شما را مستجاب می کنم و قبل از آنکه از من سؤال و درخواست نمائید به شما اعطاء خواهم نمود.^{۱۶}

نتیجه

یکی از فروع دین حج است که دارای ابعاد و احکام فراوانی است. از جمله واجبات حج، احرام است. حاجی و معتمر باید در یکی از میقاتها مُحَرَّم شود. با سه چیز زائر محرم می شود:

نیت

پوشیدن لباس احرام

تَلْبِیْهَ ﴿عِنَى اللّٰهِمَّ لَبِیْکَ لَبِیْکَ لَا شَرِیْکَ لَکَ لَبِیْکَ اِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَةَ لَکَ وَ الْمَلْکَ لَا شَرِیْکَ لَکَ لَبِیْکَ﴾.

چرا تلبیه در حج واجب شده است چون شعائر حج و اجابت پروردگار و ذکر مخصوص زائران خانه خدا،

بخشیدن گناهان، دوری از نفاق و دوزخ است.

امام چهارم زین العابدین^(ع) را از لیبیک گفتن را چنین بیان می کند که با خدا پیمان می بندم که از این پس جز با اطاعت تو زبان نگشایم و زبانم را بر همه گناهان می بندم. تلبیه یعنی تطهیر زبان از همه گناهان مربوط به آن، زبان زائر بیت الله زبان طاهر است یعنی هرگز شهادت به دروغ نمی دهد، غیبت نمی کند، تهمت نمی زند و کسی را با زبان مسخره نمی کند. پس سرّ تلبیه زبان به حق گشودن است و از گفتار باطل و معصیت دوری جستن آن هم نه تنها در محدوده زمانی حج و عمره بلکه برای همیشه.

پی نوشته ها

- ۱- سوره ذاریات ، آیه ۵۶.
- ۲- معانی الاخبار، ترجمه: عبدالعلی محمدی شاهرودی، ص ۵۲، حدیث ۲.
- ۳- اصول کافی ، ج ۱ ص ۲۳ حدیث ۱۵-۲.
- ۴- دائره المعارف حج از میقات تا میعاد ، ص ۲۲۲.
- ۵- الحج والعمره فی الكتاب والسنة، الطبعة الرابعة، ص ۲۶۷.
- ۶- دائره المعارف حج از میقات میعاد ، ص ۲۲۳.
- ۷- صهبای حج ، ص ۳۷.
- ۸- الحج والعمره فی الكتاب والسنة ، ص ۲۶۶.
- ۹- صهبای حج ، ص ۳۷۸.
- ۱۰- الحج والعمره فی الكتاب والسنة، ص ۲۷۳.
- ۱۱- همان ، ص ۲۷۵.
- ۱۲- همان ، ص ۲۷۱.
- ۱۳- فرهنگ نامه اسرار و معارف حج ، ص ۱۲۱.
- ۱۴- حج در اندیشه اسلامی ، ص ۷۹.
- ۱۵- علل الشرایع ص ۳۴۱.
- ۱۶- علل الشرایع ص ۳۴۷.



منابع

* قرآن کریم.

- ۱- رضائیان ، یوسف (۱۳۷۶ ش)، **دائرة المعارف حج از میقات میعاد**، قم، موسسه مشعر..
- ۲- کلینی ، محمدابن یعقوب، ۱۳۸۳، **اصول کافی**، ترجمه محمدباقر کمره‌ای، تهران، انتشارات اسوه، چاپ ششم.
- ۳- صدوق ، محمد ابن علی ابن بابویه، ۱۳۶۴، **معانی الاخبار**، ترجمه: عبدالعلی محمدی شاهرودی، قم، دارالحديث.
- ۴- شیخ صدوق ، محمد ابن علی ابن بابویه، ۱۳۶۴، **علل الشرايح**، قم، انتشارات اسلامی.
- ۵- آیت الله جوادی آملی (۱۳۸۹ شمسی) ، **صهباى حج**، قم، موسسه مشعر.
- ۶- محمدی ری شهری (۱۳۸۴ ش) ، **الحج والعمره فى الكتاب والسنة، الطبعة الرابعة**، قم، دارالحديث فى النشر والطباعة.
- ۷- ۱۳۸۵ ، **فرهنگ نامه اسرارومعارف حج** ، قم ، دارالحديث ، چاپ دوم.
- ۸- قاضی عسگر، ۱۳۸۱ ، **حج در اندیشه اسلامی**، قم، انتشارات مشعر.



سوء برداشتهای فلسفی از فلسفه نقد و بررسی نظریه ی مکتب تفکیک

مهدی بازدار*

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۰۱/۲۵

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۰۲/۰۵

چکیده:

رشد و نمو علوم عقلی در گستره ی تکوین و تشریح امری است غیر قابل انکار، و در این میانه ضرورت معرفی نمودن علوم عقلی به عنوان یک دستاویز و مرجع، امری است که عقلای قوم به آن اذعان می نمایند، لکن عده ای چه دانسته و چه ندانسته فائل بر این هستند که حکمت متعالیه که مباحث سنگین آن ریشه در علوم عقلیه دارد به خاطر گذر نکردن از مبادی عقلیه فاقد هر گونه ارزش و اعتباری است و از این رو با تقسیم نمودن فلسفه به دو عنوان بدیهی و تأویلات، خواستار آن هستند که با تهی جلوه دادن حکمت متعالیه از قطعیات عقلیه، فلسفه را دُوقَسْمَتِّین قلمداد کنند و با موضع گیری نسبت به تأویلات مطرح شده در آن، از اساس نظرات و معقولات مطرح شده در این عرصه را متلاشی کنند، در این مقاله سعی شده است که اولاً با اثبات و انحصار علوم عقلی در فلسفه و ثانیاً با تقسیم نمودن نحوه ی درک، به حُسن و سوء و عدم درک و همچنین ادراک مبهم از تأویلات علوم عقلی از سوء برداشت های حاصله از مباحث فلسفی تا حد مطلوبی فاصله گرفته و از دیدگاه منطقی ای به مباحث مطرح شده در این زمینه نگریسته شود.

کلید واژه:

علوم عقلی، تفکیک، ادراک، فطرت، ذاتی، عرضی، کلام.

مقدمه:

امروزه - پس از گذر علوم عقلی از مراحل رشد و نمو و به ثمر نشستن آن در پهنه‌ی تکوین و تشریح، و نمودار شدن تکامل و شکوفائی آن در اباحت مبسوط فلسفه - عده‌ای از متفکرین و دانشمندان محترم شیعی قائل به عدم دوام و قیومیت علوم عقلی گردیده، و شکوفایی و استکمال آن را در تداولِ زمان نادیده گرفته و با طرح نظریه‌ی ای به نام تفکیک اباحت از آب گذشته‌ی فلسفه را با این عنوان که ذوقسمین است مورد نقد و بررسی قرار داده و قائل به عدم انحصار مباحث عقلیه در جایگاه مُدَوّی به نام فلسفه گردیده‌اند.

آن گونه که از بیان ایشان استفاده می‌شود، مباحث فلسفی و یا علوم عقلی به دو بخش عمده تقسیم می‌شوند که هر کدام از آن دو بخش به خاطر محتوا و پارادیم موجود در آن‌ها از همدیگر تفکیک می‌گردند، که در یک نگاه کلی به آن، قسم اول را دارای بدهت عقلی می‌دانند که محتاج تدوین و انحصار در علم مضبوطی نیست، و قسم دوم از آن را با این بیان که تضارب آراء در آن به طرز فاحشی نمایان است و دارای تأویلات مختلفی است فاقد هر گونه ارزش علمی می‌شمارند؛ ایشان بدین وسیله خواسته‌اند، که شیرازه‌ی علم فلسفه را از هم جدا کنند! کوتاه سخن آن که در این مقاله سعی شده، تا با تکیه بر، براهین عقلی و نقلی، به نقد نظریه مکتب تفکیک پرداخته شود، تا از سوء برداشت‌های حاصله از آن مصونیت نظری حاصل گردد.

قسم اول: نقد نظریه عدم انحصار علوم عقلی در فلسفه

مکتب تفکیک قائل بر این است که قسم اول از مباحث فلسفه همان قواعدی است که عموم عقلاء در فطرتشان وجود دارد نظیر: استحاله‌ی اجتماع ضدّین و استحاله‌ی دور و تسلسل و ... و معتقد بر این رویه هستند که این بخش در حقیقت در انحصار فلسفه نیست بلکه این گونه مطالب در تمامی علوم مستحیل است و وجدان آن را به خوبی درک می‌کند و ادراک وجدان خود دلیل بر این است که این گونه علوم فطری می‌باشند،^۱ و ملتزم هستند که این گونه مسائل در جمیع علوم به صورت بسیطی گسترش پیدا کرده و محلّ و جایگاه مستقلی به نام فلسفه ندارند، فلذا مسائل مرتبط با آن استقلالی بالعرض دارند و نمی‌توان با تکیه بر آن قائل به ضبط مسائل عقلی در علم فلسفه شد.

فحوای شبهه‌ی ایشان آن است که کلی در این جا عین ذات و ماهیت فرد یا افراد مورد نظر نمی‌باشد تا بخواهیم برای آن وجودی ذاتی قلمداد کنیم، ایشان با بیان این نکته خواهان آن می‌باشند که علوم عقلی را محمولی بیرون از ذات موضوع معرفی کنند و آن محمول را در عرض عام و یا خاص با تصوّر هر یک از شقوق آن بگنجانند و درست نقطه‌ی انشقاق نظریه‌ی تفکیک بر این محور از کلام ایشان استوار شده است. و به زعم و گمان خویش خواسته‌اند که چربی را از ذات



چربی جدا کنند!! و همین نکته برای سست نمودن بنیاد اعتقادات ایشان کافی است که علوم عقلی معمولی بیرون از ذات خویش ندارد تا بتوان آن را عرضی فرض نمود.^۳

برای آن که لبّ شبهه‌ی ایشان خوب موشکافی شود، به قائلین مکتب تفکیک می‌گوئیم که اگر شما قائل به انفکاک علم فلسفه می‌باشید یا باید قائل بر آن باشید که علوم تجربی بدون تکیه بر علوم عقلی رشد نموده باشند، البته آن هم به نحو تباین و یا آن که علوم تجربی با اتکا به علوم عقلی رشد نموده باشد آن هم به نحو تساوی و یا عموم و خصوص من وجه و یا مطلق. اما فرض اول - تباین بین علوم عقلی و تجربی - بدیهی البطلان است، به دلیل آن که ایشان قائل به گسترش علوم عقلی در سایر علوم هستند پس باقی می‌ماند فرض دوم که مقصود ما حاصل است، حال سؤال در این است که این نحو توسّع و گستردگی علوم عقلی در علوم تجربی به نحو عموم و خصوص مطلق است و یا من وجه، که با اذعان نمودن به یکی از دو وجه، خود قائل به وجود استقلالی علوم عقلی گردیده‌اند، و اگر این فرض را نیز قبول ندارند، تنها یک فرض باقی می‌ماند و آن هم تساوی است که بدیهی البطلان بودن آن نیز به خوبی روشن است چرا که فلسفه و علوم تجربی از دو معقوله‌ی جدا از هم صحبت می‌کنند.^۴

پس نتیجه این می‌شود که، نحوه‌ی توسّع و گستردگی علوم عقلی در گستره‌ی علوم تجربی، به نحو عموم و خصوص من وجه است چرا که علوم عقلی پایه و مبنای علوم تجربی است؛ اما دلیل بر این مدعا:

الف) اثبات انحصار علوم عقلی در علم فلسفه به نحو ذاتی

واقعیت خارجی که موضوع فلسفه است و از آن با عنوان موجود یاد می‌شود به چهار صورت قابل تصوّر است:

صورت اول آن است که موجود، در خارج و در ذهن محتاج به ماده است: مانند مباحث معدن شناسی، گیاه شناسی، حیوان شناسی؛ صورت دوم آن است که موجود، در وجود خارجی خود نیازمند به ماده بوده ولیکن تصور ذهنی آن بی نیاز از ماده باشد، نظیر خط در کم متصل و یا عدد در کم منفصل، زیرا عدد اگر در خارج بخواهد موجود شود، نیازمند به معدود مادی است، لیکن در ذهن بدون ماده قابل تصوّر است؛ صورت سوم آن است که موجود نه در تحقق خارجی نیازمند به ماده بوده و نه در وجود ذهنی محتاج به تصوّر ماده می‌باشد، مثل قانون علیّت و معلولیت؛ صورت چهارم آن است که موجود، در وجود خارجی بی نیاز از ماده ولی در وجود ذهنی نیازمند به تصور آن باشد، که استحاله‌ی این قسم با اندکی دقت معلوم می‌شود؛ با استحاله‌ی شقّ اخیر، سه صورت برای موجودات خارجی متصوّر است...: فلسفه طبیعی، فلسفه ریاضی، فلسفه الهی، که فلسفه‌ی الهی به بحث از محمولاتی

می پردازد که بر موجودات خارجی بی آنکه نیازی به تقید آنها به قیود ریاضی و یا طبیعی باشد، عارض می شوند.^۵

با توجه به گفتار فوق، فلسفه ریاضی حد وسط فلسفه الهی و فلسفه طبیعی است؛ نکته ای که در این مقام حائز اهمیت است، آن است که فلسفه ی طبیعی و یا به عبارتی دیگر علوم تجربی به ناچار از فلسفه ریاضی نشات می گیرد و بس؛ چرا که علوم تجربی، بدون اتکا بر علوم ریاضی قادر به حرکت و پویایی نیست، و این امری است که تاریخ گواه آن است، حال جای مطرح نمودن این بحث است که بگوییم علم ریاضی همان تعریف عکس علم منطق به صورت اعداد و خط است و علم منطق همان نثر برگردانده شده از علم ریاضی است به نحوی که تمامی مطالب علم ریاضی و هندسه و جبر و احتمال و دیفرانسیل و انتگرال ... همه نشات گرفته از اجرای عملیات عقلی در معلومات موجود برای دستیابی به مطلوب است که از آن با عنوان فکر یاد می شود.

پس از ذکر این مقدمه بایستی گفت که برای رسیدن به فلسفه ی الهی، ناگزیر بایستی از فلسفه ی ریاضی گذر نمود و تا وقتی که نتوان از گردنه ی فلسفه ی ریاضی یا همان منطق گذر نمود، نمی توان به فلسفه ی الهی راه پیدا کرد، چرا که طفره رفتن است، و طفره هم محال است.

توضیح آنکه: فلسفه ریاضی یا بگو همان منطق، علمی است که متکفل استنتاجات عقلی بر اساس موضوع و محمول های مختلفه است، که همان گونه که بیان شد، حلقه ی رابط بین فلسفه ی طبیعی و فلسفه ی الهی است به گونه ای که تقدم ذاتی بر فلسفه ی طبیعی و تاخر ذاتی از فلسفه ی الهی دارد، و به خاطر همین تاخر ذاتی از ماوراء الطبیعت است که بعضی از اساتید فلسفه به شاگردان خود قبل از فراگیری حکمت متعالیه و فلسفه ی الهی توصیه می نمودند که ابتدا یک دوره ریاضیات و هندسه را بگذرانند و سپس مشغول تحصیل فلسفه ی اولی گردند. بر این اساس بسیاری از مسائل فلسفی با علم ریاضی و هندسه اتحاد موضوعی یافته اند، مثلاً در باب تعریف نقطه و تقسیم لایتناهی آن و اثبات قضیه ی آن در علم فلسفه، این موضوع را از نقطه نظر دیگری در علم ریاضی مشاهده می کنیم مانند تقسیم عدد طبیعی یک بر اساس تقسیم پذیری اعشاری آن تا بی نهایت، و باز همین موضوع را در علم هندسه با زبان دیگری می شنویم مانند امکان تقسیم دایره به بیش از ۳۶۰ قسمت تا بی نهایت.

این اتحاد شگرف گونه بین مباحث فلسفی و ریاضی و هندسی و سایر علوم تجربی باعث شده است که قائلین مکتب تفکیک این گونه بپندارند که این گونه مسائل بدیهی العقول است و قواعد قطعیه آن یک اصل ثابت شده ای است که نیاز به جایگاه و محلّی مستقل ندارد و بر این اساس گمان ناپخته ی نظریه تفکیک را ارائه داده اند؛ ایشان چه دانسته و چه ندانسته بدین وسیله خواسته اند که در



ابتدای امر، خرسنگ استقلال ذاتی علوم عقلی را بشکنند، و سپس بعد از شکستن آن وارد بر نظریات فلسفی الهی مانند ﴿الواحد لا یصدُ عنه الا الواحد﴾ و غیره شوند، و با نشان دادن تهی بودن آن، از قواعد قطعیه عقلیه، این گونه نظریات را خالی از هر پشتیبانی عقلی معرفی کنند، تا بدین وسیله هم جلوی نشر افکار فلسفی را در ذهن رمیده و تشنه ی نسل امروز بگیرند و هم آنکه به ظن خود مطالب متقن فلسفی را هبائاً منشور نمایند.

اما در جواب باید گفت: مباحث مطرح در فلسفه ی الهی هیچ گاه نمی تواند بدون گذر از فلسفه ی ریاضی ارائه شود، چرا که مدخل مباحث فلسفه ی الهی، فلسفه ی ریاضی است که به مانند فلسفه ی الهی برای تصوّر آن در ذهن، نیاز به تصوّر ماده نداریم، علاوه بر آن بایستی گفت که مباحث علوم عقلی محمولی بیرون از ذات موضوع خود معرفّی نمی کند، تا آن را بتوان در حیطه ی عرض عام یا خاص وارد نمود و همچنین تاریخ گواه آن است که علم ریاضی که مادر تمامی علوم تجربی است از مکتب فلاسفه نشأت گرفته، فلاسفه ای همچون طالس، ایقورس، هراکلیت، ارسطو، بغراط، سقراط، افلاطون ... و نه تنها علم ریاضی نشأت گرفته از علوم عقلیه است، بلکه علوم دیگری همچون فیزیک، شیمی و نجوم ... همه ریشه در بحر عمیق علوم عقلی دارند بطوری که اگر بخواهند روح فلسفی را از این علوم بگیرند طوری کُمیت آن علوم لنگ خواهد شد که دیگر نمی توانند قدم از قدمی بردارند و همچون جسدی می شوند که لا یأکلون الطعام است، پس چگونه می توان قائل بر عدم مرجعیت علوم عقلی در حیطه فلسفه گشت.

سرجمین پوودجینز gens,sihgames hopwood در تالیف خود در کتاب فیزیک و فلسفه می گوید: فرق فلسفه و فیزیک فقط در این است که فلسفه در صدد کشف مشی حوادث مجموعه ی جهان است نه فقط عالم بی روح و فلسفه ی تحقیق اشیاء به اندیشه و دیده ی خرد است ... علم (فیزیک) تحقیق اشیاء به وسیله ی تجربه و جستجوی مستقیم است و کارگاه و آزمایشگاه دانشمندان یا مزارع و یا آسمان پرستاره و غیره است، و حال آنکه کارگاه و آزمایشگاه فیلسوف مغز متفکر است. طرز تعریف علم (تجربی) و فلسفه هر چه باشد علم (تجربی) و فلسفه همسایه اند آنجا که علم (تجربه) متوقف می ماند فلسفه شروع می شود؛ در دو طرف خط مرزی علم (تجربی) و فلسفه، از طرف علم (تجربی) فیزیک، و از آن طرف فلسفه ی اولی یا بعد الطبیعه قرار گرفته اند، و به سبب همسایگی علم تجربی و فلسفه، جای تعجب نیست اگر تعداد کثیری از فلاسفه در زمره ی علمای فیزیک هم بوده باشند.^۶

بایستی گفت که علم شیمی و سایر علوم نیز از این قاعده مستثنی نیستند، مثلاً در علم شیمی که علم واکنش مواد بر اثر علل مختلفه و تعدد عناصر است نیازمند ضابطه و پارادایمی مشخص نسبت

به واکنش و تاثیر مواد بر یکدیگر هستیم، نظیر مبحث موازنه و توازن عناصر در فرمول های متضاد؛ پس همان گونه که محرز است، تمامی علوم تجربی ریشه در علوم عقلی دارند و ای کاش می دانستیم که قائلین مکتب تفکیک به چه دلیلی برای علوم تجربی استقلالی بالذات قائلند، ولی برای علوم عقلی که رستگاه علوم تجربی است استقلالی بالعرض را مطرح می کنند؟!

ب) فطرت منشأ علوم :

مکتب تفکیک قائل بر این است که قواعد عقلیه نیازمند محل و مرجع منسجمی نیست، و مسائل آن در فطرت عموم عقلاء قرار دارد و به عبارتی در ذات تمامی انسانها موجود است اگر چه عبارت اصطلاحی و علمی آن را ندانند مانند نیاز معلول به علت ...^۷

باید به ایشان گفت مگر علوم موجود، از فطرت انسان تراوش نکرده است؟ و کیست که معتقد به تبلور ذات انسان بماهو انسان در عرصه ی علم نباشد. مگر نه این است که علوم تجربی و مادی همه از درون انسان نشأت گرفته است؛ این سخن ایشان درست به مانند این می ماند که بگوئیم علم ریاضی و هندسه علمی هستند فطری!! و آیا با این دلیل می توان قائل به نفی استقلال علم ریاضی و هندسه و غیره ذلک شد و سپس بگوئیم که این علوم نیاز به جایگاه مدون و منسجمی ندارد؟! به هر ترتیب تمامی علوم نشأت گرفته از ذات انسان است و علم نفس به طور مطلق حضوری است و علم حصولی حقیقتی مستقل ندارد؛ چرا که علم حصولی، حکایت صور علم حضوری و شهودی است از خارج، که این حکایت صورت از خارج را تعبیر به علم حصولی می نمایند هم چنان که حضرت علامه حسن زاده املی حفظه الله در این رابطه می فرماید:

علم النفس مطلقاً حضوری، و الصور اللتی أنشأتها علی وزان المعلومات الخارجیه و هی حاکیه عنها تسمى بلحاظ المحاکاه حصولیه و وجوداً ذهیناً أيضاً و الحصولی مقسم للتصور و التصدیق. العلم الحصولی صورہ کلیه و مقوماتها أيضاً أمور کلیه کالجنس و الفصل و أما العلم الحضوری فهو هویه شخصیة غیر محتاج الحصول الی تقدم معنی جنسی أو فصلی؛ فالحصولی حضوری محاک، و الحضوری غیر محاک لانه عین المعلوم. کعلم الجوهر المجرّد بذاته فإنه عقل و عاقل و معقول.^۸

پس با دلیل فطری بودن علم فلسفه، نمی توان قائل به عدم مرجعیت علوم عقلیه شد، چرا که مابه الإشتراک تمامی علوم همان فطرت است.

نتیجه : با توجه به این که علوم عقلی محمولی بیرون از ذات موضوع خود ندارند تا بتوان آن را به عرض خاص و یا عام تقسیم نمود، و همچنین نسبت آن با علوم تجربی، عموم و خصوص من وجه است، بر این اساس استقلال ذاتی علوم عقلیه ثابت می شود، که در محل و جایگاهی به نام فلسفه استقرار یافته اند.



قسم دوم: نقد نحوه ی درک تأویلات مکتب تفکیک، از مسائل فلسفی

مکتب تفکیک معتقد است که بخش دوم از مسائل مطرح شده در فلسفه، مسائل نظری اختلافی است و چنین اختلافاتی دلیل بر آن است که یا هیچ یک از طرفین اختلاف به واقع نرسیده اند و یا احتمالاً یکی از آن ها به واقع رسیده و دیگران در اشتباه می باشند؛ ایشان وجود تضارب آراء و تأویلات مختلفه را که هماهنگی با نقل ندارد، دلیل بر بطلان فلسفه می دانند،^۹ که ما در این موضع از بحث، به قسم دوم ناظر به گفتار ایشان می پردازیم.

در ابتدای امر به عنوان مقدمه باید به أنحاء ادراکات عقلیه و نحوه ی درک تأویلات و تعریف هر یک از آن ها بپردازیم تا شاکله ی بحث روند منطقی ای را به خود بگیرد؛ آن چه مسلم است نحوه ی درک تأویلات از مباحث فلسفی به چهار صورت متصور است به این صورت که یا نحوه ی درک تأویلات از حُسن درک مدرک است و یا از سوء درک مدرک و یا از عدم درک مدرک و یا نشأت گرفته از وجود تضارب آراء است که نحوه ی درک از تأویلات را در این قسم مبهم می گرداند و سرگردانی و تحیر را به دنبال دارد که با توجه به این تقسیم بندی می توان نقطه نظر مکتب تفکیک را در حیطه ی برداشت های متفاوت از فلسفه جستجو کرد. اگر نحوه ی درک تأویلات ایشان از حُسن درک باشد بالتبع محلّ نزاعی صورت نمی گیرد و اما اگر نحوه ی درک ایشان از سوء درک یا عدم درک باشد مطمئناً کلام ایشان در این باب نمی تواند حجت باشد. بحث را بر اساس روند ذیل ادامه می دهیم

الف) سوء درک از تأویلات فلسفی:

بعضی از برداشت های مکتب تفکیک ناشی از سوء درک مفاهیم عمیق فلسفی است، که مطمئناً این نحوه از ادراک نمی تواند مبنای تخطئه ی ایشان بر علوم عقلی باشد به عنوان نمونه در بحث قدیم و حادث بودن عالم، متکلمین قائل به حدوث عالم گشته اند، و فلاسفه قائل به قدیم بودن عالم، و از آن جا که متکلمین در تعریف قدیم بودن عالم از سوی فلاسفه دچار سوء برداشت شده اند فلاسفه را تخطئه می کنند، اما آن چه که فلاسفه می گویند با آن چه که متکلمین پنداشته اند متفاوت است و بر اثر همین سوء برداشت است که ره افسانه زده اند. علامه شهید مرتضی مطهری در این باره می فرماید:

متکلمین پنداشته اند اگر چیزی وجود ازلی و دائم و مستعد داشته باشد حتماً بی نیاز از علت است و حال آن که مطلب این چنین نیست. نیازمندی و بی نیازی یک شیء نسبت به علت، به ذات شیء مربوط است که واجب الوجود باشد یا ممکن الوجود و ربطی به حدوث و قدمت او ندارد. مثلاً شعاع خورشید از خورشید است، این شعاع نمی تواند مستقل از خورشید وجود داشته باشد. وجودش وابسته

به وجود خورشید و فائض از او و ناشی از او است خواه آن که فرض کنیم زمانی بوده که این شعاع نبوده است، و خواه آن که فرض کنیم که همیشه خورشید بوده و همیشه هم تشعشع داشته است؛ در متون اصلی اسلامی گاهی به چنین تعبیراتی برمی خوریم که جهان نسبت به خداوند، به شعاع خورشید تشبیه شده است. آیه کریمه قرآن می فرماید: ﴿الله نور السموات و الارض ۱۰﴾ مفسران در تفسیر آن گفته اند: یعنی خداوند نور دهنده ی آسمان ها و زمین است. به عبارتی دیگر وجود آسمان و زمین، شعاعی است الهی: فلاسفه هیچ دلیلی از خود عالم بر قدیم بودن عالم ندارند. این ها از آن جهت این مدعا را دنبال می کنند که می گویند خداوند فیاض علی الإطلاق است و قدیم الإحسان است؛ امکان ندارد فیض و احسان او را محدود و منقطع فرض نمایند.^{۱۱}

نتیجه: برخی از تخطئه هایی که به علم فلسفه وارد می کنند ناشی از سوء درک مدرک است و نه حُسن درک، و سوء درک از متون فلسفی نمی تواند باعث آن شود که این گونه مباحث فلسفی را تخطئه نمود.

ب) عدم درک از تأویلات فلسفی :

با این قسم از نحوه ی درک نیز نمی توان حجیت مطالب فلسفه را در حیطه ی تشریح به زیر سؤال برد زیرا بر اساس روایات وارده حجیت عدم درک از تأویلات نمی تواند دستاویزی برای اهل تفکیک باشد که ما به عنوان نمونه به چند روایت در این باره اشاره می نماییم.

قال أبو جعفر عليه السلام: يا بئني أعراف منازل الشيعة على قدر روايتهم و معرفتهم، فإن المعرفة هي الدرايه للروايه و بالدرايات للروايات يعلو المؤمن إلى أقصى درجات الإيمان إني نظرت في كتاب لعلی عليه السلام فوجدت في الكتاب أن قيمة كل امرئ و قدره معرفته، إن الله تبارك و تعالی يحاسب الناس على قدر ما آتاهم من العقول في دار الدنيا.^{۱۲}

عن أبي عبدالله أنه قال: حديث تدریه خیر من ألف حديث ترويه و لا يكون الرجل منكم فقیها حتی يعرف معاریض کلامنا و إن الکلمه من کلامنا لتنصرف علی سبعین وجهاً لنا من جمیعها المخرج.^{۱۳}

همان گونه که در روایات مشاهده می شود، عده ای نمی توانند به کنه درک تأویلات پی ببرند و عده ای هم که به کنه آن پی می برند تازه بر اساس قدر عقول ایشان است. پس میدان نفوذ و بُرد برای أخذ مطالب معقول از کلام آل الله صلوات الله علیهم أجمعین ضیق و محدود نمی باشد چرا که فوق کل ذی علم علیهم.^{۱۴}

هم چنان که در وسائل الشیعه آمده است :

عن جابر بن یزید قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن شيء من التفسير فأجابني ثم سألته عنه ثانية فأجابني بجواب آخر فقلت كنت أجبنتني في هذه المسأله بجواب غير هذا، فقال يا جابر إن للقرآن بطناً



(وَلَلْبَطْنُ بَطْنًا) وَلَهُ ظَهْرٌ وَلِلظَّهْرِ ظَهْرٌ يَا جَابِرُ وَ لَيْسَ شَيْءٌ أَبْعَدَ مِنْ عُقُولِ الرِّجَالِ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ، إِنَّ الْآيَةَ يَكُونُ أَوْلَاهَا فِي شَيْءٍ وَ آخِرُهَا فِي شَيْءٍ وَ هُوَ كَلَامٌ مَتَّصِلٌ مُتَصَرِّفٌ عَلَى وَجْهِ ١٥.

همچنان که از روایات فوق معلوم است ورود به بطن کلام الله و کلام معصومین علیهم السلام بر اساس میزان عقول است، چرا که برای ظاهر کلام ایشان بطنی است و برای آن بطن نیز، بطنی دیگر، و برای همین هم است که برداشت‌ها از آیات و روایات مختلفه است.

نتیجه: بر اساس روایات فوق، عدم درک از تاویلات مختلفه نمی تواند دست آویزی برای ضربه زدن به علوم عقلی باشد.

ج) درک مبهم از تضارب آراء

مکتب تفکیک قائل بر آن است که ادله ی احکام فقهاتی و اجتهادی طریقت به واقع دارند و نه حقیقت، فلذا از آن جا که شارع این طریقت را برای مجتهدین و مقلدین حجت شماره کرده است، اگر مجتهدی در رأی خویش به خطا رفت از آن خطا مصون می باشد، و بلکه دارای ثواب است، و این حدیث را نیز به عنوان حجیت گفتار خویش عنوان می نمایند که قال رسول الله صلی الله علیه و آله: من اجتهد فأصاب فله أجران و من أخطأ فله اجر واحد. ١٦ و می فرمایند که چون فقها به تکلیف خود که مراجعه به کتاب و سنت و بیانات معصومین صلوات الله علیهم اجمعین است عمل نموده اند معذورند ولی آن ها که وحی را قبول نموده و در عین حال در رسیدن به معارف حقه رعایت وحی را نکرده اند و عملاً به همان تفکر و تعقل محدود خود اکتفاء نموده اند و به اختلاف شدید گرفتار شده اند معذور نمی باشند؛ در جواب ایشان باید گفت: جدای از آنکه این حدیث، حدیثی است که از منابع عامه نقل گردیده، آیا نمی توان همان ادله ای را که شما آن را در فروع دین برای مجتهد در مصونیت از خطا بار می کنید، همان ادله را برای کاوشگر و مجتهد حکمت الهیه بار نمود؟ و به چه دلیلی شما قائل بر آن هستید که علم فلسفه طریقت ندارد و هم چنین ایصال به واقع؟

ایشان غافل از این هستند که اصول اعتقادات به مانند فروع دین اصلی تقلیدی نمی باشد و محتاج به کاوش و جستجو است، و بایستی که شخص خود به آن اجتهاد مطلوب در حیطه ی عقلی خود برسد که از این دیدگاه، عقل از لحاظ رتبه بالاتر از نقل است. مقصود ما این است که فلسفه نیز به مانند اصول ارائه طریق می نماید هم چنان که علامه طباطبائی در این باره می فرمایند:

لکنه الانسان رُبما أخطأ فی نظره ، فرای ما لیس بحق حقاً واقعاً فی الخارج ، کالبخت و الغول أو اعتقد ما هو حق و وقع فی الخارج باطلاً خرافياً ، کالنفس المجرّده و العقل المجرد ، فمست الحاجة بادیء یدء الی معرفه احوال الموجود بما هو موجود ، الخاصه به ؛ لیمیز بها ما هو موجود فی الواقع ممّا لیس کذلک : و العلم الباحث عنها هو الحکمه الالهیه و ... و غایتها (العلم الأعلى) : تمییز الموجودات

الحقیقه من غیرها ، و معرفه العلل العالیه للوجود ...^{۱۷}

قسم سوم: نقد نحوه ی تقسیم بندی علوم عقلی در نظریه ی مکتب تفکیک همچنان که گذشت مکتب تفکیک، علوم عقلی را به دو شقّه ی جدای از هم ممتاز می کند که دسته ی اوّل عبارت است از قطعیات عقلیه مبرم که همه ی عقلاء آن را درک می کنند و دسته ی دوّم نیز عبارت است از تضارب آراء مختلفه و تاویل آیات و روایات که مبتنی بر قواعد عقلیه نمی باشد؛ در حالی که اگر بخواهیم با دیده نظر عقلی به این تقسیم بنگریم، متوجه آن می شویم که خیلی از مباحث علمی و دقیق فلسفی وجود دارند که داخل در این دو تقسیم نمی شوند، و باید شقّ سومی هم به آن اضافه نمود.

مثلاً در باب تجرید ماهیت از وجود، و ادراک آن به نحو تمایز از وجود، محتاج فعالیت شدید ذهنی هستیم؛ توضیح آنکه اگر چه وجود، از هستی شیء و ماهیّت از چیستی شیء بحث می کند، ولی از باب اینکه چیستی، خود یک گونه از وجود را در بر می گیرد و با درک وجود متمایز است، بایستی موتور جستجوی ذهن تا حدّی فعّال شود که بتواند ماهیّت را از وجود تفکیک کند؛ به راستی این شق از مباحث فلسفی را در کدام یک از دو قسم ارائه شده از مکتب تفکیک می توان جای داد؟ چرا که این شق مطمئناً در حیطه ی بدیهیّات عقلیه جای نمی گیرد تا بتوان آن را جز مسائل قطعیه عقلیه به حساب آورد و همچنین در شق دوم نیز جای نمی گیرد، چرا که در آن صحبتی از تأویلات نیست، پس اصولاً این نحوه از تقسیم برای فلسفه، تقسیمی غیر عادلانه و دور از مباحث عقلیه است.

نتیجه:

با توجه به مطالب ارائه شده در این مقاله به این نتیجه می رسیم که تفکیک فلسفه بر دو قسم امری است غیر واقع چرا که اولاً؛ خیلی از مباحث فلسفی مانند تجرید ماهیت از وجود، که وابسته به فعالیت شدید ذهن است در قسمی غیر از دو قسم ارائه شده از مکتب تفکیک جای می گیرد، فلذا تقسیم آن به دو قسم ناصحیح است و ثانیاً؛ با حجیّت اینکه وجود تضارب آراء سرگردانی و تحیر را در پی دارد، نمی توان دلیلی بر انفکاک مباحث سنگین عقلی ارائه نمود و ثالثاً؛ جدای از اینکه حکمت متعالیه ارائه طریق و ایصال به مطلوب را در پی دارد، خود علمی است مستقل که به نحو ذاتی مسائل آن تبیین شده است، و اگر ما بخواهیم با دلیل انفکاک، عمده ی مباحث آن را بی اعتبار جلوه دهیم، پس لازمه اش، این است که این امر را به تمامی علوم سرایت دهیم، و مباحث سایر علوم را به بدیهی و تاویلات تقسیم کنیم و قسم دوم آن را نیز بی اعتبار جلوه دهیم، چرا که علم فلسفه مادر تمامی علوم است و با تقسیم آن به دو نحو فوق، سایر علوم نیز قابل تقسیم می باشند. رابعاً؛ علوم عقلی محمولی بیرون از ذات خویش ندارد تا بتوان آن را عرضی فرض نمود و قائل به تقسیم آن شد؛ پس با توجه



به عنوان و معنوی های وارده نتیجه می گیریم انفکاک علم فلسفه به دو بخش بدیهی و تاویلات، انفکاک است غیر واقع، که در عالم واقع تحقق نمی پذیرد.

پی نوشتها:

- ۱- میزان شناخت، سید جعفر سیدان، ص ۱۲ و ۱۳ و ۱۹.
- ۲- سلسله درس های عقائد، سید جعفر سیدان، ص ۲۴.
- ۳- منطق، محمد رضا مظفر، مبحث ذاتی و عرضی.
- ۴- همان، باب نسب اربعه.
- ۵- رحیق مختوم، عبد الله جوادی آملی، ج ۱ ص ۱۳۹.
- ۶- فیزیک و فلسفه، gens,sihgames hopwood، ترجمه‌ی علی قلی بیانی، ص ۲۵.
- ۷- سلسله درس های عقائد، سید جعفر سیدان ص ۲۴.
- ۸- شرح العیون فی شرح العیون، حسن حسن زاده ص ۲۵ عین ۳۵.
- ۹- الفوائد النبویه، سید جعفر سیدان ص ۷.
- ۱۰- قرآن نور ۳۵.
- ۱۱- آشنایی با علوم اسلامی، مرتضی مطهری، بحث قدیم و حادث.
- ۱۲- معانی الاخبار، صدوق، ص ۲.
- ۱۳- همان.
- ۱۴- قرآن یوسف ۷۶.
- ۱۵- وسایل الشیعه، شیخ حرّ عاملی، ج ۲۷ ص ۱۹۳.
- ۱۶- الصراط المستقیم، سید حسین بروجردی ج ۳ ص ۲۶۳.
- ۱۷- بدایه الحکمه، محمد حسین طباطبایی ص ۶.



منابع

* قرآن.

- ۱- سیّدان، سید جعفر، الفوائد النبویّه، مشهد، بی نا بی تا.
- ۲- مظفر، محمد رضا (۱۳۷۶)، منطق، قم، انتشارات دارالعم.
- ۳- جوادی آملی، عبداالله (۱۳۸۲)، ریحیق مختوم، قم، مرکز نشر اسرا.
- ۴- (gens.sihgames hopwood) ۱۳۸۲ فیزیک و فلسفه، ترجمه: بیانی، علی قلی، تهران، شرکت نشر علمی و فرهنگی.
- ۵- حسن زاده، حسن (۱۳۸۷)، شرح العیون فی شرح العیون، قم، بوستان کتاب.
- ۶- مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی، فلسفه، بحث قدیم و حادث.
- ۷- صدوق، (۱۳۷۶)، معانی الاخبار، قم، جامعه مدرسین.
- ۸- حرّ عاملی (۱۴۰۹ هـ ق) وسایل الشیعه، قم، انتشارات آل البيت.
- ۹- بروجردی، سید حسین، (۱۴۱۶ ق)، الصراط المستقیم، قم، موسسه انصاریان.
- ۱۰- طباطبایی، محمد حسین، (۱۳۸۸) بدایه الحکمه، قم، جامعه مدرسین.
- ۱۱- سیّدان، سید جعفر، (۱۳۸۱) میزان شناخت، مشهد، طوس.
- ۱۲- سیّدان، سید جعفر، (۱۳۸۵-۱۳۸۴) سلسله درس های عقائد، قم، مدرسه آیت الله گلپایگانی.



غدیر در آئینه انصاف

سید عیسی موسوی*

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۰۱/۱۰

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۰۱/۳۰

چکیده

ده سال از هجرت پیامبر گرامی اسلام گذشته بود که عازم حج شد در این سفر جمعی از صحابه او را همراهی می کردند پیامبر بعد از اتمام حج پیامی مهم از ناحیه حق تعالی را ابلاغ فرمود و علی علیه السلام را به عنوان جانشین و ولی منصوب کرد. اولین کسانی که بیعت کردند ابوبکر و عمر بودند حدیث غدیر را ۱۱۰ تن از بزرگان صحابه نقل نموده‌اند حدیث غدیر با سندهای بسیار در کتب مورد اعتماد اهل سنت آمده و تواتر لفظی و معنوی آن ثابت شده است.

بعد از شهادت رسول خدا، کسانی که خواستند جریان انحرافی سقیفه و غصب حکومت را توسط خلفات اولیه کنند چون نتوانستند تواتر لفظی و معنوی حدیث غدیر را خدشه دار سازند در معنای کلمه (مولی) شبهه نمودند آن را به معنای محبت و دوستی گرفتند در این مقاله به نقد و بررسی شبهات در این زمینه می پردازیم.

کلید واژه

غدیر - امیرالمومنین - ولی - تواتر - حجة الوداع

* طلبه‌ی سطح سه حوزه الامام القائم (عج) و دانش آموخته‌ی جامعه المصطفی (ص) العالمیه - در مقطع کارشناسی ارشد دارای رتبه (الف) پژوهشی
sm31312@yahoo.com

مقدمه

ده سال از هجرت می گذشت که رسول مکرم اسلام (ص) عزم سفر حج نموده و همگان را مطلع می سازد. گروه زیادی به مدینه آمدند تا در مناسک حج از او پیروی کنند. شنبه، پنج یا شش شب از ماه ذی القعدة باقی مانده بود با پای پیاده، با غسل و تدهین، با لباس احرام از مدینه خارج می شود. تمامی اهل بیت و مهاجرین و انصار و چه بسیار از قبایل عرب و دیگر اقشار مردم، با او به راه می افتد شیوع بیماری حصبه یا ابله، توفیق همراهی را از بسیاری سلب کرده بود، با این وجود جمعیت همراه را بیش از صد هزار ذکر کرده اند. 'هنگامه حج بر این سیل جمعیت، افزوده می شود اهالی مکه و نیز جمعیتی از یمن که در معیت علی ابن ابیطالب (ع) و ابوموسی اشعری آمده بودند به آنان می پیوندند. پیامبر (ص) مناسک حج را به پایان رسانده و با همان جمعیت انبوه، راهی مدینه می شود در میانه راه منطقه ای به نام "جحفه" قرار دارد که راههای مدینه، مصر و عراق از آنجا منشعب، و بر که ای به نام «غدیر خم» در نزدیکی آن است.

بر که غدیر

پنج شنبه، هجدهم ذی الحجه الحرام زمانی که به این بر که می رسند، جبرئیل امین آیه ای از پروردگار متعال بر پیامبر نازل می کند:

"یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک" ۲ ای پیامبر! آنچه از جانب پروردگارت برتوانزل شده است کاملابه مردم رسان. فرمان میدهد که باید علی ابن ابیطالب (ع) را بایده عنوان علم هدایت و پرچم دین برافراشته و اطاعت و ولایت او را بر همگان ابلاغ نماید. رسول گرامی (ص) دستور می فرماید: آنها که جلو رفته اید، باز گردید و آنان که می رسند توقف نمایند. روز تابستانی بسیار گرمی بود. مردها قسمتی از عبایشان را بر سر و قسمتی را از شدت حرارت زمین، زیر پایشان گذاشته بودند، و با انداختن جامه ای بر روی یکی از درختان برای رسول خدا (ص) سایبانی ساخته بودند. وقت نماز ظهر می رسد، پیامبر به سمت جایگاه رفته، با مردم نماز می گذارد.

خطبه و ابلاغ وحی

پیامبر (ص) پس از نماز، در میان مردم، بر منبری از زین شتران ایستاده و با صدایی بلند خطبه اش را به گوش همگان می رساند، بعد از حمد و ثنای خداوند فرمود: ای مردم، خداوند لطیف و خبیر به من خبر داد: عمر هر پیغمبری، برابر نیمی از عمر پیامبر پیش از خود، است و نزدیک است که من



دعوت حق را اجابت نمایم. من مسئولیتی دارم و شما به نوبه خود مسئولید. چه می‌گویید؟ و مردم می‌گویند: شهادت می‌دهیم که ابلاغ دین نموده و نصیحتمان کردی، و در این راه تلاش وافر نمودی، خداوند پاداش خیر به تو دهد!

می‌فرماید: آیا شهادت نمی‌دهید؟ که معبودی جز خداوند نیست و محمد (ص) بنده و رسول اوست، بهشت و جهنم او حق است، مرگ حق است و قیامت بدون تردید می‌آید و او مردگان را بر می‌انگیزد!

می‌گویند: شهادت می‌دهیم. می‌فرماید: اللهم اشهد - خداوند! شاهد باش!

سپس می‌فرماید: ایها الناس الا تسمعون - ای مردم آیا نمی‌شنوید! می‌گویند: می‌شنویم.

می‌فرماید: من زودتر از شما به بهشت و نزد حوض کوثر می‌روم و شما نیز در آینده در کنار همان حوض بر من وارد خواهید شد. مراقب باشید که پس از من با - تقلین - آن دو وجود گران قدر، چگونگی رفتاری خواهید داشت.

تفسیر ثقلین و معرفی علی (ع)

کسی ندا بر می‌آورد ای رسول خدا! این دو «ثقل» و دو وجود ارزشمند چیست؟ می‌فرماید: ثقل اکبر - کتاب خدا می‌باشد؛ یک سر آن به دست خداوند عزوجل و سردیگر آن به دست شماست؛ آن را محکم نگه‌داشته تا گمراه نشوید.

ثقل اصغر - عترت و اهل بیت من است. و خداوند لطیف و خبیر به من خبر داده که ان دو تا هنگامه ورود بر من نزد حوض، از هم جدا نخواهند شد؛ من نیز از پروردگارم خواستم که آن دو چنین باشند (هرگز از هم جدا نشوند). بر آن دو پیشی نگیرید و از آن‌ها دست بر ندارید که هلاک خواهید شد.

در این هنگام، دست علی (ع) را گرفته تا آنجا بالا آورد که سپیدی زیر بغل هر دو نمایان شده و مردم علی (ع) را خوب می‌دیدند بعد می‌فرماید: ایها الناس من اولی الناس بالمومنین من انفسهم؟ ای مردم! چه کسی بر مومنین از خودشان سزاوارتر و اولویت دارد؟ می‌گویند: خداوند و رسولش بهتر می‌دانند. می‌فرماید: ان الله مولای، و انا مولی المومنین و انا اولی بهم من انفسهم، فمن كنت مولاه فعلى مولاه. خداوند مولای من، و من مولای مومنین هستم و برایشان از خودشان سزاوارترم؛ پس هر که من مولای اویم، علی هم مولای اوست. و این جمله را سه مرتبه تکرار فرمودند، آن گاه دعا نمودند: بار خدایا: هر که او را دوست و یاور بود، دوست و یاورش باش و هر که با او دشمنی کند، دشمنش بدار: هر کس که از روی محبت او را بزرگ داشت و بر شکوه و شوکتش افزود، تو نیز او را از روی محبت تعظیم و تجلیل کن. و هر کس از روی بغض او را خوار و حقیر خواست، تو هم خوار و

حقیقتش بدار! یاری ده هر که او را یاری دهد و هر کس او را بی یاور گذاشت یاریش مکن. و حق را دایر مدار او قرار بده. هان! که این سخن را باید حاضر به غایب برساند.

اکمال دین و اتمام نعمت

هنوز جمعیت پراکنده نشده بود که امین وحی الهی این آیه را فرود آورد: **اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الاسلام دينا** ^۳ امروز (بااعلان ولایت علی) دینتان را کامل گردانیده و نعمتم را بر شما تمام نموده و راضی شدم اسلام دینتان باشد. اینجاست که خاتم الانبیاء (ص) می فرماید: **الله اکبر، بر اکمال دین و اتمام نعمت و رضای پروردگار بر رسالت من و ولایت علی بعد از من.**

آن گاه مردم شروع به تبریک و تهنیت گویی به امیرالمومنین (ع) می نمایند. ابوبکر و عمر زودتر از بقیه ی صحابه به آن حضرت تبریک می گویند. و هر کدام می گوید: **بخ بخ یا بن ابطالب، اصبحت و امسیت مولای و مولی کل مومن و مومنه - احسنت و مبارک بر توای پسر ابوطالب، برای همیشه مولای من و مولای هر مرد و زن مومن شدی.**

روایان حدیث غدیر

علامه امینی در الغدیر ^۴ پس از جمع آوری اسامی ۱۱۰ تن از بزرگان صحابه که حدیث غدیر را روایت نموده اند می نویسد:

به اقتضای طبیعت حال، تعداد این روایان باید چندین برابر باشد؛ زیرا اصحابی که این حدیث را شنیده و حفظ کرده اند، بیش از صد هزار بوده و به طبع، هنگام بازگشت از سفر برای دیگران هم بازگو کرده اند، چون عادت هر مسافری نقل وقایع عجیبی است که در سفر شاهد آنها بوده است. در این مقاله به ذکر پنج مورد از مواردی که علامه امینی نام برده اکتفا می شود.

۱. امیر المومنین علی ابن ابی طالب (ع) ^۵

۲. عباس بن عبدالمطلب بن هاشم، عموی پیامبر (ص) ^۶

۳. عمر بن خطاب ^۷

۴. عثمان بن عفان که ابن مغزلی او را به طرق خودش از جمله صد راوی حدیث شمرده است. ^۸

۵. عایشه دختر ابوبکر، همسر پیامبر (ص) ابن عقده از او حدیث غدیر را نقل کرده است. ^۹

اکمال دین با ولایت علی (ع) ^{۱۰}

از آیاتی که در روز غدیر درباره امیر مومنان (ع) نازل شده، این آیه است: **اليوم اكملت لكم دينكم و**

اتممت عليكم نعمتي...



امامیه پیوسته بر نزول این آیه پیرامون نصّ غدیر پس از بیان ولایت مولا امیرمومنان (ع) توسط رسول خدا (ص) با واژه های درر بارو روشن ، اتفاق نظر دارندو این آیه نصّی آشکار است که صحابه آن را شناختند و هر کس که خبر به او رسید، بران احتجاج کرد. بسیاری از علمای تفسیر و امامان حدیث و حافظان آثار از اهل سنت در این مطلب با امامیه همراهند به عنوان نمونه؛

الف : حافظ ابو جعفر محمد بن جریر طبری به سند خود از زیدبن ارقم، نزول آیه اکمال در روز غدیر خم درباره امیر مومنان را روایت کرده است.

ب: حافظ ابن مردویه اصفهانی از طریق ابوهارون عبدی از ابو سعید خدری روایت کرده است؛ این آیه در روز غدیر خم بر رسول خدا (ص) نازل شده است، آنگاه به علی فرمود: من کنت مولا، فعلی مولا. سپس آن را از ابوهریره روایت کرده و در آن آمده ؛ آن روز، دوازدهم ذی الحجّه بوده است؛ یعنی هنگام بازگشت حضرت از حجه الوداع.^{۱۰}

عذاب برای منکرو ولایت

از جمله آیاتی که پس از نصّ غدیر نازل شده این آیه از سوره معارج است ﴿سأل سائل بعذاب واقع، للكافرين ليس له دافع﴾^(۱۱) تقاضاکننده ای، تقاضای عذابی کرد که واقع شد! این عذاب مخصوص کافران است و هیچکس نمیتواند آنرا دفع کند. شیعه به نزول این آیه درباره امیرمومنان (ع) باورداردودر تفاسیر و کتب حدیث برای گروه زیادی از اهل سنت به اثبات رسیده است. به عنوان نمونه حافظ ابو عبید هروی متوفای (۲۲۳، ۲۲۴) در کتاب تفسیر خود «غریب القرآن» روایت کرده است: وقتی رسول خدا (ص) آنچه را که می باید، تبلیغ کرد ، خبر آن در مناطق گوناگون پیچید شخصی نزد حضرت آمد و گفت: از جانب خداوند ما را به شهادت بر و حدانیت خداوند و رسالت خود و نماز، روزه و حج و زکات، فرمان دادی و ما پذیرفتیم، ولی به این کار بسنده نکردی تا اینکه بازوی پسر عمویت را گرفتی و او را بر ما برتری بخشیدی و گفتی: من کنت مولا، آیا این گفته از تو است یا از جانب خداوند؟ پیامبر فرمود: سوگند به خداوند یگانه که این سخن از جانب اوست آن شخص به سوی مرکب خود رفت و با خود می گفت: خدایا اگر آنچه محمد (ص) می گوید حق است، پس بر ما از آسمان سنگ ببار و یا به عذاب سخت گرفتار کن! هنوز به مرکب خود نرسیده بود که خداوند سنگی از آسمان بر سرش فروآورد و از بین پاهای او خارج شد و به هلاکت رسید و این آیه نازل شد: سال سائل بعذاب واقع.

بعد از هلاکت منکر ولایت با عذاب آسمانی، حضرت زهرا (ص) نگاه معنا داری به حضرت علی (ع) نمود و فرمود: ای ابوالحسن! آیا گمان می کنی در مخالفت غدیر این مرد تنهاس؟ علی (ع) فرمود: سوگند به خدا او پیشگام قومی است که هنوز نقاب چهره ایشان فرو نیفتاده است و آن گاه که فرصت

بدست آورند مخالفت خود را آشکار خواهند ساخت.^{۱۳}

شبهه ای بر حدیث

هر کس از رجال ثقه که این حدیث و داستان هلاکت آن شخص را بواسطه انکار ولایت، مشاهده کرده در برابر آن سر تعظیم فرود آورده است، به جز ابن تیمیه^{۱۴} بنیان گذار وهابیت- در ابطال این حدیث وجوهی را بر شمرده است، ابن تیمیه از یک سو به اجماع، داستان غدیر را که در بازگشت رسول خدا (ص) از حجه الوداع رخ داده است باور دارد و از سوی دیگر ادعا می کند شخصی که نزد پیامبر (ص) آمد و تقاضای عذاب کرد در سرزمین ابطح (مکه) بوده، چون در روایت واژه -ابطح- آمده وربطی به سرزمین غدیر ندارد.

جواب: تعصب کورکورانه ابن تیمیه میان او و حقایق پرده های ظلمانی کشیده از اینرو پنداشته که واژه «ابطح» به مکه اختصاص دارد. در حالیکه اگر به کتابهای حدیث و لغتنامه ها و کتابهای ویژه شناسایی اماکن و کتابهای ادبیات مراجعه می کرد متوجه می شد که نگارنده این کتابها تصریح کرده اند: واژه ابطح هر مسیر سیلی است که دارای سنگریزه و شن باشد. آنگاه در مقام اشاره به برخی مصداق، «بطحاء مکه» را بر شمرده اند. در نتیجه به مجرای سیل ابطح یا بطحاء گفته می شود و غدیر چنین سرزمینی است، مکانی که در مسیر سیل واقع شده و سیلاب در برخی از گودال های آن جمع، و بر که ایجاد می شود.

شبهه دیگری که وارد نموده، می گوید: اهل علم اتفاق دارند که سوره معارج مکی است، از این رو حدود ده سال یا بیشتر قبل از واقعه غدیر نازل شده است.

جواب: قدر مسلم از اجماع یاد شده این است که مجموع سوره، مکی است، نه اینکه همه آیاتش مکی باشد و با دلیل قطعی ثابت شده که خصوص این آیه مدنی می باشد و در بسیاری از سوره های دیگر مشابه این، وجود دارد.

سند حدیث غدیر

با وجود اینکه روایان بسیاری از سندهای حدیث غدیر راویان دو کتاب «صحیح مسلم» و «صحیح بخاری» هستند چه کسی می تواند صحت آن را انکار نموده و این حدیث را که با تواتر لفظی و معنوی وارد شده است را رد نماید؟!

مرحوم علامه امینی در کتاب الغدیر نام ۴۳ نفر از کسانی که قائل به صحت و تواتر این حدیث اند را بر شمرده است به چند مورد به اختصار اشاره می شود.

الف: حافظ ابو عیسی ترمذی پس از ذکر حدیث غدیر گفته است "هذاحدیث حسن صحیح" - این



روایت، حدیثی حسن و صحیح است.^{۱۴}

ب: حجت الاسلام ابوحامد غزالی می نویسد: حجت (برهان و دلیل) پرده از رخ خود برداشته است، همگان بر متن حدیث از خطبه رسول خدا^(ص) در روز غدیر خم اتفاق نظر دارند ایشان در بخشی از این خطبه فرمودند: «من کنت مولاه فعلی مولاه» و عمر در مقام تبریک به علی^(ع) گفته است: بخ بخ - آفرین، آفرین.^{۱۵}

ج: حافظ ابن حجر عسقلانی می گوید: و اما حدیث "من کنت مولاه فعلی مولاه" را ترمزی و نسائی روایت کرده اند و این حدیث جداً دارای طرق فراوانی است که ابن عقده در کتابی مستقل همه آنها را گرد آورده است، برای هیچ یک از صحابه به تعداد فضائل علی ابن ابیطالب فضیلت نقل نشده است.^{۱۶}

معنای مولی

مولی تنها یک معنا دارد و آن «اولی به تصرف» (اولویت داشتن و سزاوارتر از دیگران بودن) است البته، بعضی ها چون در سند و دلالت حدیث غدیر نتوانستند دخالت کنند و آن را بی اعتبار سازند در معنای مولی شبهه نمودند و آن را به معنای «محبت» گرفته اند که این شبهه با دقت در قرینه های موجود، نفی می شود.

الف: آغاز حدیث: که پیامبر خدا^(ص) می فرماید: الست اولی بکم من انفسکم - آیا من نسبت به شما از خودتان سزاوارتر نیستم؟؛ یعنی آیا بر شما ولایت مطلقه ندارم - و یا الفاظی نزدیک به آن که دلالت بر این معنا دارد. آنگاه می فرماید: فمن کنت مولاه فعلی مولاه. این مقدمه را بسیاری از علمای شیعه و اهل سنت نقل نموده اند از آن جمله؛ سبط ابن جوزی می گوید: منظور از حدیث طاعت مخصوص است بنابراین معنای مولی "اولی" می باشد و معنای حدیث این است (من نسبت به هر کس، که سزاوار تر از خود او بر او هستم، علی نیز از او بر خودش سزاوارتر است).^{۱۷}

ب: سخن پیامبر اکرم^(ص) در ابتدای خطبه که از مردم پرسیدند به چه چیزی شهادت می دهید؟ گفتند: شهادت به لا اله الا الله فرمود؛ پس از آن به چه؟ گفتند به این که محمد بنده و فرستاده اوست. بعد فرمود ولی شما کیست؟ گفتند خدا و رسولش مولای ما هستند در این لحظه پیامبر دست بر بازوی علی زد و آن را بلند کرد و فرمود: هر کس که خدا و پیامبرش مولای اوست همانا این علی مولای اوست.^{۱۸}

قرار گرفتن ولایت در سیاق شهادت به توحید و رسالت، و آمدن آن در پی ولایت مطلقه خدای سبحان و پیامبرش، ممکن نیست. مگر این که معنای امامت ملازم با اولویت بر جان مردم باشد، علی^(ع) نیز بر مومنان از خودشان سزاوارتر است.

ج: سخن پیامبر^(ص) پس از پایان خطبه که فرمود: الله اکبر. }بر کامل شدن دین و اتمام نعمت و خشنودی خدا از پیام رسانی و رسالت من و ولایت علی ابن ابیطالب { کدام معنی، غیر از امامتی که متمم برنامه ها و مکمل نشر دین و تثبیت کننده ی پایه های رسالت است، می تواند جانشین معنای مولی شود.

د: کلام پیامبر^(ص) پس از بیان ولایت: فلیبلغ الشاهد الغائب - حاضران به غائبان این خبر را برسانند. آیا قابل باور است که پیامبر^(ص) امری از قبیل "محبت" را، که برای همه مردم به وسیله کتاب و سنت روشن می باشد و در بین آنان رائج است به آنان تکلیف کنند. تصور چنین چیزی سست و بی پایه است حتما پیامبر^(ص) مسئله مهمی را در نظر داشتند که تا آن لحظه، زمینه را برای ابلاغ آن فراهم نمی دیدند و افرادی که در آن اجتماع حضور داشتند از آن آگاه نبودند و این مسئله مهم جز امامت و جانشینی نخواهد بود و حاضران در آن اجتماع نیز از کلام پیامبر^(ص) غیر از این برداشت نکردند.

نتیجه

در روز غدیر جانشین پیامبر^(ص) از طریق وحی تعیین شد بدین جهت سزاوار بود طی مراسمی این مقام الهی اعلام شود. در این مراسم پیامبر خدا^(ص) عمامه خود را بر سر مبارک علی^(ع) گذاشت، از علی^(ع) روایت شده: پیامبر^(ص) در روز غدیر خم بر سر من عمامه ای گذاشت و حنک آن را بر دوشم افکند. و آن گاه که علی^(ع) را با عمامه خود، معمم نمود به او فرمود: یا علی العمائم تیجان العرب^{۱۹} ای علی عمامه ها تاج های عرب هستند یعنی بزرگان عرب عمامه می گذارند و با این کار به اعراب فهماندند که سیادت، جانشینی و خلافت الهی بعد ایشان به علی^(ع) می رسد. علی^(ع) در چنین روزی رسماً بالاترین مقام ولایت و خلافت را حائز شدند.

پس این روز، گرامی ترین روزها در اسلام و بزرگترین عید دوستداران امیر مومنان^(ع) است.



❖ بی نوشته ها:

۱. السيره الحلبیه، ج ۳ ص ۲۸۳.
۲. سوره مائده آیه ۶۷.
۳. سوره مائده آیه ۳.
۴. الغدير فی الكتاب و السنه و الادب، ج ۱ ص (۴۱-۱۴۴).
۵. مسند احمد، ج ۱ ص ۱۵۲ ح ۱۳۱۳.
۶. اسنى المطالب، ج ۳ ص ۴۸.
۷. الرياض النضره، ج ۲ ص ۱۶۱.
۸. مناقب على بن ابيطالب، ص ۲۷، ح ۳۹.
۹. كتاب الولايه، (ص ۱۵۲).
۱۰. تفسير ابن كثير، ج ۲ ص ۱۴.
۱۱. سوره معارج آیه ۱ و ۲.
۱۲. السيره الحلبیه، ج ۳ ص ۳۰۸ و ۳۰۹.
۱۳. منهاج السنیه، ج ۴ ص ۱۳.
۱۴. سنن ترمذی، ج ۲ ص ۲۹۸.
۱۵. سرالعالمین و كشف مافی الدارين [نسخه خطی]، ج ۹ ص ۲۱.
۱۶. فتح الباری، الطبعة الأولى، ج ۷ ص ۶۱.
۱۷. تذکره الخواص، ج ۲ ص ۳۲.
۱۸. معجم الكبير، ج ۲ ص ۳۷۵، حدیث ۲۵۰۵.
۱۹. الفردوس بماثور الخطاب، ۵ جلدی، ج ۳ ص ۷۸.

منابع

* قرآن كريم

١. امينى ، عبد الحسين (١٣٩٨)، **الغدير فى الكتاب و السنة و الادب**، ١٢ جلدى ، طبع چهارم، بيروت ، دارالكتاب العربى .
٢. امينى ، محمدهادى ، ١٣٧٠، **اسنى المطالب**، قم ، انتشارات اسلامى.
٣. ابن تيمية ، ١٤١٠ق، **منهاج السنه**، قاهره مؤسسه قرطبه ، الطبعة الأولى .
٤. ابوالفداء اسماعيل بن عمر بن كثير قرشى ، ١٤١٢ق، **تفسير ابن كثير**، بيروت ، دارالحياة التراث العربى.
٥. ترمذى ، محمد بن عيسى ، **سنن ترمذى** ، بيروت ، دار الفكر، بي تا.
٦. سبط ابن جوزى ، يوسف بن قزغلى (٥٨١ - ٦٥٤ق) ، **تذكرة الخواص** ، قم ، مجمع جهانى اهل بيت (ع) چاپ اول.
٧. حرز الدين ، عبدالرزاق محمد حسين (١٣٨٢ ش) ، **مناقب على بن ابيطالب** ، قم ، چاپ دوم، دار الحديث.
٨. حرز الدين ، عبدالرزاق ، ١٣٧٥، **كتاب الولاية** ، قم ، موسسه تحقيقات و نشر معارف اهل البيت.
٩. حلبى ، على ابن ابراهيم (١٣٨٢ ش) ، **السيره الحلبيه** ، قاهره مصر ، مكتبه التجاربه الكبرى .
١٠. ديلمى ، شبيروه بن شهردار (متولد ٥٠٩) ، **الفردوس بمآثور الخطاب** ، بيروت ، دارالكتب العلميه، ٥ جلدى ، طبع اول.
١١. عسقلانى ، ابن حجر ، **فتح البارى** ، قاهره، مكتبه التجاربه الكبرى ، الطبعة الأولى .
١٢. غزالى طوسى ، ابوحامد محمد بن محمد ، ٥٠٥ق، **سر العالمين و كشف مافى الدارين** [نسخه خطى] ، شماره مدرک کتابخانه مجلس: ٦٤٠٦-١٠ بی جا.
١٣. طبرانى ، ١٣٩٢ ق، **معجم الكبير** ، مكتبه التجاربه الكبرى ، الطبعة الأولى ، قاره مصر.
١٤. طبرى ، محب الدين ، ١٤٠٢ق ، **الرياض النضره بيروت** ، دار الفكر.



قلب روحانی

علیرضا عبدی*

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۰۱/۲۰

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۰۲/۰۵

چکیده:

قلب عضو حیات بخش و اساسی هر چیزی است و برای هر موجودی قلب وجود دارد. «لکل شیء قلب» بنابراین نیاز به توجه و تحقیق حیات بخش و اساسی در مورد قلب (مرکز و اساس هر چیزی) داریم. مراد از قلب در قرآن و روایات، همان روح و نفس و اساس و مرکز انسان است و این کلمه مکررا بیان شده است.

دگرگونی قلب انسان بسته به اعمال و خواست خود انسان است و حالات مختلفی دارد. اگر در مسیر الهی باشد و به قوانین الهی عمل کند و شکر گزار باشد، رستگار میشود و گرنه قلب او به سوی بدی ها سرازیر میشود

قلب برای انسان تاثیر حیات بخش و اساسی دارد و همینطور تاثیر ذکر بر قلب حیات بخش و اساسی میباشد. و این قلب انسان است که مهمترین مرتبه ی ایمان است و ایمان از قلب انسان به زبان و رفتار او جاری می شود.

کلیدواژه

قلب روح - اثر ذکر - حالات قلب - ایمان قلبی - اراده ی الهی - اراده ی انسان

مقدمه:

«اقترب للناس حسابهم و هم فی غفله معرضون* ما یأتیهم من ذکر من ربهم محدث إلا استمعوه و هم یلعبون* لاهیة* «قلوبهم» و ...» «حساب مردم به آنها نزدیک شده، در حالی که در غفلتند و روی گردانده اند* هیچ یادآور تازه ای از سوی پروردگارشان برای آنها نمی آید مگر اینکه آن را می شنوند در حالی که سرگرم بازی اند* دل‌هایشان در بی خبری فرو رفته است، و ستمکاران، پنهانی نجوا کردند و گفتند: آیا جز این است که او بشری مثل شماست؟ آیا به سراغ سحر میروید در حالی که می بینید؟» (انبیاء آیه ۳-۱)

* به استناد آیات فوق، علت ۱. غفلت، ۲. روی گرداندن و ۳. بی توجهی به ذکر الهی در حالی آن را می شنوند

و سرگرم لهو و لعب هستند، فرو رفتن قلب در بی خبری است؛ زیرا اگر قلب روحانی انسان، آگاه و با خبر باشد، در انتخاب راه دچار انحراف و پوچی، نخواهد شد.

* قلب، بخش حیاتی و اساسی هر چیزی است. همه چیز، قلب دارد: «قال رسول الله (صلی الله علیه و اله): «لکل شیء قلب و...» «برای هر چیزی، قلبی است.» نبی مکرم اسلام ۱۴۰۰ سال قبل که هنوز کسی نمی دانست موجودات ذره بینی مثل میکروب و... وجود دارد، این حدیث را فرموده اند. امروز دانشمندان به این اصل پی برده اند که همه ی موجودات (ذره بینی و غیره)، قلب دارند. پس در همه ی مخلوقات الهی قلبی وجود دارد که بخش حیاتی و مرکز آن چیز است. و حیات همه ی مخلوقات الهی، از آن جریان پیدا می کند.

* از این رو منظور از قلب در قرآن و روایات، همان مرکز و سرچشمه ی وجود آدمی، می باشد که از طریق این قلب روحانی، دستورات عملی (خوب یا بد که بستگی به صاحب آن دارد)، به انسان داده می شود. به استناد آیات و روایات بیان شده در مورد قلب، به این موضوع می رسیم که منظور از قلب، نفس و روح انسان است. و به عبارت دیگر: مراد از قلب، مرکز و اساس وجود آدمی است. پس این عضو حیاتی انسان، نیاز به شناسایی و توجه به سزایی دارد. و انسان باید توجه خاصی نسبت به مرکز وجود خود، داشته باشد و آن را بشناسد تا بتواند از «واردات منفی» قلب و همچنین از انحراف و فساد و تمام زشتی ها جلوگیری کند. و از طریق «واردات مثبت»، قلب خود را زنده کند و به آن اطمینان و آرامش در مسیر الهی بدهد.

* **معانی قلب:** معنای اول: قلب گوشتی مخروطی شکل است که در سمت چپ سینه جای گرفته و درون تهی می باشد، و خونی سیاه آن را انباشته است، و همین قلب و خون منبع و معدن روح حیوانی است، این نوع قلب در تمامی حیوانات بلکه در جسد مرده نیز هست، البته منظور ما از قلب،



این معنا نیست. معنای دوم: قلب عبارت از لطیفه ای روحانی (در این جا منظور از لطیفه امری نا محسوس همچون روح است).

*قلب در اصطلاح قرآن به معنی روح و عقل است. همانطور که سلامت قلب ظاهری عامل سلامت جسم و بیماری آن سبب بیماری همه ی اعضا است. چرا که تغذیه تمام سلولهای بدن به وسیله خونی انجام میگردد که به وسیله ی قلب به تمام نقاط کشور تن فرستاده میشود همینطور سلامت و فساد برنامه های زندگی انسان جلوه و بازتابی است از سلامت و فساد عقیده و اخلاق. (آیه الله مکارم شیرازی، ناصر) (۱۳۸۹)، یکصد موضوع اخلاقی در قرآن و حدیث، ص ۱۱۴ و ۱۱۶)

*قلب؛ حقیقت وجود آدمی: مراد از قلب حقیقت وجود انسان یعنی جان و روح اوست. از آیات قرآن فهمیده میشود که قلب و روح آدمی همچون جسم او دارای سه حالت سلامت، بیماری و مرگ است... (فقیهی رضایی، محمد) (۱۳۸۷)، قرآن حکیم ص ۳)

*پس درمی یابیم که:

* قلب روح مثل قلب جسم نیاز به تغذیه ی سالم و مفید دارد. اگر تغذیه سالم باشد، باعث تولید خون سالم و در نتیجه انتقال آن خون توسط قلب جسم به اعضای بدن و همینطور باعث بهره گرفتن تمام اعضا و تک تک سلول های بدن از این خون سالم می شود. قلب روح هم نیاز به تغذیه ی سالم و مفید دارد و این تغذیه همان اعمال عبادی و الهی می باشد [چقدر زیاد داریم افرادی که در این زمینه توجه نکرده اند و آگاهی لازم را ندارند و یا خود را به خواب غفلت زده اند و بر این وهم و این قول اند که تکرار اقامه ی نماز و تکرار اعمال دینی چه فایده ای دارد و این کارها تکراری است. در جواب این افراد میگوییم: همان طور که جسم ما که مرکز آن قلب مخروطی شکل است، نیاز به تغذیه ی سالم و مفید دارد (و اگر این تغذیه نباشد، سبب مرگ می شود و یا اگر سالم و مفید نباشد سبب مرض می شود)، روح هم که مرکز آن قلبی که در دو گوهر گرانبهای نبی اکرم (صلی الله علیه و اله) (قرآن و عترت) مکرر بیان شده است، نیاز به تغذیه ی سالم و مفید دارد. (و اگر این تغذیه و رشد روحی نباشد سبب مرگ میشود که در این صورت فرد مرده ی واقعی که در قرآن و احادیث بیان شده، می باشد. و اگر این تغذیه سالم و مفید نباشد: « خداوند به خاطر لغو در سخن شما را مؤاخذه نمی کند لکن شما را به خاطر آنچه که قلبتان (به وسیله گناه) به دست آورده مؤاخذه می کند» (بقره ۲۲۵)، مثل تغذیه جسم سبب مرض می شود: «فی قلوبهم مرض...» (همان، آیه ۱۰) در این آیه کلمه مرض قلب بیان شده برای افرادی که به دروغ می گویند ایمان آورده ایم و خدعه و نیرنگ و فریبکاری نسبت به خدا و اهل ایمان دارند. (همان، آیات ۸ و ۹)

*همانطور که جسم ما نیاز به مراقبت و پیشگیری دارد و وقتی که مریض میشود نیاز به درمان، دکتر، نسخه و دارو دارد روح ما هم نیاز به مراقبت و پیشگیری و... دارد. کدام نسخه برای روح و جان بهتر از قرآن و روایات و آثار علمای دین؟ کدام دکتر بهتر از اولیاء الله؟ کدام مراقبت بهتر از تقوا؟ کدام درمان بهتر از تلاوت قرآن و خواندن حدیث و عمل به آنها؟

بزرگترین خطر برای انسان

مهم ترین خطر برای انسان، این است که حقیقت و فطرت و اصل خود را فراموش کند. در صورت وقوع این فاجعه بهترین وسیله نجات برای انسان این است که حقیقت خود را دریابد و قلب شناس خوبی باشد و همه ی واردات آن را شناسایی کند. از بعضی از بزرگان سوال کردند: شما از چه راهی خدا را شناختید؟ (بما عرف ربک؟) گفتند: «وارداتی در قلب انسان راه می یابد که نمی شود آنها را تکذیب کرد.» (موجه البیضاء، ج ۱، ص ۲۰۱) این واردات وارد کننده ای دارد و آن هم خداوند متعال می باشد. پس قلب در اختیار مقلب القلوب است. زیر و رو شدن، قبض و بسط قلب و دیگر حالات آن به دست الله است و مبدا قبول کننده ی تمام این امور، انتخاب زشتی یا زیبایی، خود انسان است و خداوند متعال فرمود: «اگر شما مقداری به طرف ایمان حرکت کردید، قلبتان را بر همان فطرت توحیدی تثبیت میکنم و چنانچه منحرف شدید، قلبتان را منحرف می کنم و شما را از یاد خودتان می برم.» (آیه الله جوادی آملی، فطرت در قرآن، ج ۱۲، ص ۱۱۳)

ذکر این مطلب لازم است که: وقتی که سخن از امر هدایت می آید، منظور از خواست خداوند متعال این است که خود انسان بخواهد. و این خواست به وقوع نمی پیوندد مگر اینکه مشمول رضا و خواست واراده ی الهی باشد: «هر کس از شما که بخواهد می تواند راه استقامت و پایداری را پیش گیرد و نمی توانید این اراده را داشته باشید مگر اینکه پروردگار جهانیان، الله بخواهد» (تکویر آیات ۲۸ و ۲۹) و اراده ی الهی این است که بندگان از او و رسول و کسانی که در اولی و برتراند، اطاعت کنند و دعوت حق را استجابت کنند و به او ایمان بیاورند.

پس این مراحل را درمیابیم: ۱. هر کس بخواهد میتواند هدایت یابد. ۲. و این ممکن نیست مگر اینکه خداوند متعال بخواهد. ۳. و خواست خداوند (در امر هدایت) هم در ایمان و استجابت و اطاعت بنده ی او قرار دارد.

*اراده ی الهی در امر هدایت انسان، بستگی به اعمال و رفتار خود انسان دارد. و اگر انسان در مسیری غیر از مسیر «الله» سیر کند و از قوانین وضع شده الهی سرپیچی کند، هدایت نخواهد یافت. یعنی خواست الهی همین قوانین وضع شده است نه غیر از این. یعنی سیر تکامل و هدایت را فقط باید در تبعیت از این قوانین انجام داد و غیر از این ممکن نیست و اراده ی الهی این است و جز این نیست.



*حالات قلب:

۱- قلب مطمئن: «الذین امنوا وطمئن قلوبهم بذكر الله الا بذكر الله تطمئن القلوب» «کسانی که ایمان آوردند و قلب هایشان به وسیله ی ذکر خداوند مطمئن شد آگاه باشید که به وسیله ی ذکر خداوند دلها آرام میگیرند» (رعد آیه ی ۲۸)

۲- قلب منیب: «...من خشى الرحمن بالغیب و جایء بقلب منیب» «... و بهشت آماده شده برای پرهیزکاران که دور نیست * این است آنچه که که وعده داده می شوید برای هر توبه کار خود مهار * هر کس که در نهد از خدای بخشنده ترسید و قلبی مطیع و آرام پیش آورد.» (سوره ق آیات ۳۱ و ۳۲ و ۳۳)

*معنای انابه:

انابه در دو معنا آمده: ثلاثی مجرد آن یا معتل واوی است و یا معتل یایی: ۱. رجوع مکرر و نوبت گیری های پیاپی ۲. انقطاع کامل به سوی خداوند سبحان. انقطاع کامل وقتی میسر است که همه ی تعلقات جوارحی و جوانحی، فرو ریزد و انسان به طور کامل با خداوند پیوند برقرار کند. (جوادی املی، فطرت در قرآن، ج ۱۲، ص ۱۶۸)

«انابه» از نوب، به معنای رجوع و بازگشت مکرر می باشد و اگر چنانچه به زنبورها «نوب» گفته می شود، به این علت است که پی در پی به محل و کندوی خودشان رفت و آمد می کنند و منظور از «انابه» به سوی خداوند متعال، همان بازگشت بنده به سوی تواب و رحیم است به وسیله ی توبه و خالص کردن عمل. (مفردات راغب)

* با توجه به مسئله ی انابه در قرآن و روایات، این مطلب به نظر می رسد که بازگشت و رجوع الی الله، تنها به معنای بازگشت و توبه از خطا و گناه نمی تواند باشد زیرا در بعضی از آیات واژه ی انابه درباره ی پیامبرانی همچون حضرت ابراهیم (علیه السلام): «ان ابراهیم لحلیم اواه منیب» «همانا ابراهیم بردبار و بسیار نیایشگر دلسوز و منیب بود.» (هود آیه ی ۷۵)، و حضرت شعیب (علیه السلام): «... و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب.» «... و توفیق من منحصر با خداست، تنها بر او توکل کرده ام و به سوی او روی می آورم.» (هود آیه ی ۸۸)، بکار رفته است که با معنای مذکور، سازگاری ندارد. (اینکه «انابه» فقط به معنای توبه و بازگشت از خطا و گناه باشد.)

«انابه» ممکن است با یکی از اهداف زیر انجام شود:

* ۱) آنها که اهل خطا و گناه هستند، به سوی خداوند بازگشت می کنند تا گناهانشان بخشیده شود: «به سوی پروردگار خود، انابه داشته باشید و تسلیم فرمان او شوید قبل از آنکه عذاب دردناک سراغ شما بیاید.» (زمر آیه ی ۵۴)

*۲) کسانی که به دنبال دریافت هدایت های الهی و کسب آگاهی هستند، به سوی حق تعالی بازگشت مکرر دارند تا خداوند آنها را به صراط مستقیم، هدایت نموده و در مسیر حق حفظ و نگهداری نماید: «...و هر که را که به درگاه او روی آورد، هدایت میفرماید.» (شوری آیه ۱۳)

بنابراین هدایت الهی در حقیقت پاسخی است به درخواست خالصانه ی آنها که به دنبال هدایت اند و متوجه و متذکر شدن بدون «انابه» به سوی خداوند، ممکن نیست و به عبارت دیگر بدون درخواست دستگیری و هدایت از جانب او، تذکر حاصل نمی گردد: «...و متذکر نمی شود مگر کسی که به درگاه الهی «انابه» داشته باشد.» (غافر آیه ۱۳)

*۳) کسانی که احیاناً در مرحله ی آزمایش الهی نا موفق بوده اند و یا درخواستی از خداوند داشته اند که بهتر بود آن را مطرح نمی کردند. در این گونه موارد ظاهراً «انابه» به منظور حفظ مقام و رتبه ای است که در نزد حق تعالی داشته اند و برای جلب محبت بیشتر او نسبت به خودشان می باشد: «...و داود گمان کرد که ما او را آزموده ایم، پس از پروردگار ش آمرزش خواست و حالت افتادگی و انابه به او دست داد.» (سوره ی ص آیه ی ۲۴)

*۴) برخی هم که خود اهل ذکر و توکل اند، به سوی خداوند رجوع می کنند تا از عنایات حق تعالی برخوردار شوند و با یاری او به اهداف الهی خود برسند. لذا در سوره ی هود آیه ۸۸ کلمه ی «انابه» بعد از «توکل» ذکر شده است.

بنابراین کسی که بخواهد واقعاً در مسیر حق قدم بردارد، باید اهل انابه و بازگشت و تضرع به محضر الهی باشد و در لحظه لحظه ی زندگی اش خود را نیازمند هدایت ها و توفیقات الهی بداند.

*نکته: در موارد زیادی «انابه» به صورت فعل مضارع که مفید استمرار است آمده و بیانگر این است که رابطه ی انسان با خداوند متعال باید به طور پیوسته و دائمی باشد نه مقطعی و هر وقت که مشکلی پیش آید (الماسی، علی، ذکر از دیدگاه قرآن و سنت، ص ۱۰۲)

۳- قلب سلیم: «یوم لا ینفع مال و لا بنون* الا من اتی الله بقلب سلیم» (روزی قیامت) که نه مال و نه فرزند، سود دهد* مگر کسی که با قلب سلیم نزد پروردگارش حاضر شود.» (شعراء آیه ی ۸۸ و ۸۹)

*قلب سلیم: باید به چند نکته توجه داشته باشیم: ۱. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام)، در ذیل آیه می خوانیم: «هر قلبی که در آن شرک و شکی است، سقوط می کند (و بی ارزش است). ۲. از سوی دیگر می دانیم که علایق شدید مادی و دنیا پرستی، انسان را به هر انحراف و گناهی می کشاند؛ چرا که «دوستی دنیا سرچشمه ی همه ی گناهان است» (حب الدنیا رأس کل خطیئه). پس قلب سلیم قلبی است که از حب دنیا خالی باشد. امام صادق در حدیث دیگری ذیل همین آیه فرموده است: «این قلبی است که از دوستی دنیا در امان مانده باشد.» ۳. قلب سلیم، قلبی است که جز خدا در آن نباشد؛



آنگونه که امام صادق در پاسخ به سوالی در باره ی این آیه فرمودند: «قلب سلیم، قلبی است که خدا را ملاقات کند در حالی که غیر از او در آن نباشد». (فقیهی رضایی، قرآن حکیم، ص ۳۷۱)

بنابراین قلب سلیم، به روح پاک و سالمی گفته می شود که از هر گونه شک و فساد خالی است. در مقابل همه ی قلبهای ناپاک، قرآن قلب سلیم را مطرح می کند که هیچیک از آن عیوب، در آن نیست. هم پاک است و هم نرم و پر عطوفت و سالم و هم انعطاف پذیر در مقابل حق. این همان قلبی است که در روایات به عنوان حرم الهی توصیف شده است: امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «القلب حرم الله فلا تسکن حرم الله غیر الله» این همان قلبی است که می تواند حقایق غیب را ببیند و به ملکوت عالم بالا نظر کند. قال النبی: «اگر شیاطین قلوب فرزندان آدم را احاطه نمی کردند، می توانستند به جهان ملکوت نظر افکنند.»

امام صادق می فرماید: «صاحب نیت صادق، صاحب قلب سلیم است؛ چراکه سالم بودن قلب از شرک و شک، نیت را در همه چیز خالص می کند.»

در روایتی آمده: «خداوند در میان بندگانش ظرف و پیمانه ای دارد به نام قلب که از همه ی آنها بهتر همان ظرفی است که صافتر و محکمتر و لطیفتر باشد. از همه محکمتر در دین خدا و از همه پاک تر از گناهان و از همه لطیفتر در مقابل برادران دینی.» (مکارم، بکصد موضوع اخلاقی در قرآن و حدیث، ص ۱۱۴)

*انسان فقط برای حیات جسمانی، خلق نشده است بلکه روحانی بودن، انسان را از حیوانات جدا می کند و در صورتی که انسان فقط به جسم خود بپردازد، و روح و قلب وجود خود را بمیراند، مثل حیوانات بلکه بدتر و گمراه تر از آنها خواهد بود. (اولتک کالاتعام بل هم اضل)

۴- قلب منحرف: «... فلما زاغوا از اغ الله قلوبهم و ...» «و زمانی که موسی به قوم خود گفت: ای قوم برای چه مرا آزار می دهید در حالی که می دانید من فرستاده ی خداوند به سوی شما هستم. پس چون از حق منحرف شدند، خداوند هم دلهایشان را منحرف ساخت و خداوند مردم نافرمان را هدایت نمی کند.» (صف آیه ی ۵)

*این آیه مثل آیه ی ۱۰ سوره ی بقره، بیان کننده ی این موضوع است که در صورت سر پیچی و قبول نکردن مسیر هدایت الهی و قرار گرفتن در مسیر انحراف، خداوند متعال هم بر انحراف آنها می افزاید (... فلما زاغوا از اغ الله قلوبهم...). و از طرف دیگر، خداوند متعال، کسی را که دعوت الهی را قبول کرده و در مسیر درست هدایت الهی قرار گرفته است و شکر پروردگارش را به جا آورد، کمک میکند و زمینه ی رشد و تکامل او را فراهم می سازد. (لئن شکرتم لأزدنکم). پس نتیجه می گیریم که انتخاب کننده ی اصلی خود انسان است و خداوند متعال انسان را در راهی که خود انسان انتخاب

کرده است، به خواسته هایش می رساند و بر هدایت و یا انحراف و ضلالت او می افزاید: «انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا.» (انسان آیه ی ۳)

۵- قلب مریض: «فی قلوبهم مرض...» «در دل‌هایشان بیماری است پس خداوند بر مرضشان افزود و آنان را عذابی دردناک است به سزای این که دروغ گفتند.» (بقره آیه ی ۱۰)

* در این آیه و آیات قبلی همین سوره، در می یابیم که در قلب منافقان که به دروغ ادعای ایمان می کنند، مرض وجود دارد و این قلب بدتر از قلب کافران است. برای این افراد، «عذاب دردناک» (عذاب الیم)، بیان شده است و در مورد کافران عذاب عظیم بیان شده است البته در آیات دیگری برای کافران هم، لفظ «الیم» هم بیان شده است اما در این چند آیه کنار هم، متفاوت است؛ زیرا قلب دو رو، ضربه ی بیشتری به اهل ایمان می زند و می تواند ضرر زینباری به اسلام وارد کند؛ درست مثل گرگی که به شکل گوسفند در آمده است و یا مثل قاتلی که به شکل پزشک در آمده است. در حالی که مقصودش خلاف آنچه که ظاهرش نشان می دهد است.

۶- قلب قاسیه: «ثم قست قلوبکم من بعد ذلك فهی کالجواره او اشد قسوه و...» «بعد از آن دل های شما سخت شد، به سختی سنگ ها یا سخت تر از آن، در حالی که: (۱) از بعضی از سنگها نهرها می جوشد و روان می شود. (۲) و بعضی از آنها می شکافند و آب از آنها خارج می شود. (۳) و بعضی از آنها از هیبت الهی فرو می ریزند. و خداوند از آنچه که انجام می دهد غافل نیست. (بقره آیه ی ۷۴) «به خاطر پیمان شکنی شان آنها را از رحمت خویش دور ساختیم و دل هایشان را سخت گردانیدیم...» (مائده آیه ی ۱۳) «پس وای بر سخت دلانی که یاد خدا نمی کنند» (زمر آیه ی ۲۲) «...و القاسیه قلوبهم...» (حج آیه ی ۵۳)

* معنای قساوت:

قاسیه از ماده ی قسوه به معنی خشونت و سختی و نفوذ ناپذیری است. لذا سنگهای خشن را قاسی می گویند و از همین رو به دل هایی که در برابر نور حق و هدایت، انعطافی از خود نشان نمی دهند و نرم و تسلیم نمی شوند و نور هدایت در آنها نفوذ نمی کند، قلب های قاسیه یا قساوتمند، میگویند و در فارسی از آن به سنگ دلی تعبیر می کنیم. (مکارم، یکمصد موضوع اخلاقی در قرآن و حدیث، ص ۱۲۰)

* (ثم قست...) اما سنگ کجا و قلب نفوذ ناپذیر کجا. قلب قاسیه و نفوذ ناپذیر، هیچ پذیرای نرمی نیست و هر قدر باران رحمت الهی بر آن بارده، آن را پس می زند و اثری نمی پذیرد. در این آیه خداوند متعال قلب نفوذ ناپذیر را به سنگ مثال زده و بعد فایده ی انواع سنگ (۳ مورد ذکر شده در آیه) را بیان می فرماید که شدت نفوذ ناپذیری قلب قاسیه از این سنگ ها بیشتر است.



*مراتب ایمان:

۱) * قلبی ۲) * زبانی ۳) * عملی

امام رضا {علیه السلام} فرمودند {عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۲۰}: «ایمان، اعتقاد قلبی و جاری کردن آن بر زبان و عمل با اعضای بدن است و تحقق ایمان جز این نمی باشد» (علوی مهر، حسین، نشانی بهشت، ص ۱۷)

*نقش ایمان در قلب روحانی:

* خداوند حکیم در سوره ی حجرات آیه ی ۱۴ می فرماید: «اعراب گفتند: ایمان آوردیم. بگو شما ایمان نیآورده اید لکن بگوئید اسلام آوردیم و هنوز ایمان، در قلبهای شما داخل نشده است؛ و...»
* آیه ی فوق شرط اصلی ایمان، که ایمان قلبی میباشد را بیان میکنند... و به اعرابی که ایمان در قلب آنها رسوخ پیدا نکرده است، میفرماید: بگوئید که ایمان آوردیم بلکه بگوئید اسلام آوردیم.
* پس ایمان درست ایمانی است که در قلب روح، رسوخ پیدا کرده باشد و به وسیله ی قلب روح تصفیه و به سایر اعضای روح منتقل شود (و به غیر از این، ایمان، ممکن نیست: زیرا قلب اساس حیات روح و جسم است و در صورتی که ایمان، قلبی باشد، خود به خود در گفتار و اعمال، وارد میشود). همانطور که قلب جسم همین کار را در رابطه با جسم انسان، انجام میدهد و نقش حیاتی ایفا می کند.
* تاثیر ذکر بر قلب...

ذکر بر قلب یک تاثیر حیاتی و مهم دارد: «کسانی که وقتی خداوند یاد می شود، قلبشان جلا پیدا می کند و زمانی که آیات الهی تلاوت میشود، بر ایمان آنها افزوده میشود و بر پروردگارشان توکل میکنند.» (انفال آیه ۲)

*سه آیه در مورد ذکر:

۱_ «قم الصلاه لذكری» «تماز را برای یاد من اقامه کن» (طه آیه ی ۱۴) ۲_ «لا بذكر الله تطمئن القلوب» «با یاد خداوند دل ها آرام می گیرد» (زعد آیه ی ۲۸) ۳_ «يا ايها النفس المطمئنه...» «ای کسی که آرام یافته ای» بازگرد به سوی پروردگارت در حالی که از تو راضی است و تو هم از او راضی هستی * پس در بندگان خاص من داخل شو * و در بهشت من داخل شو» (فجر آیه ی ۲۷ الی ۳۰)
*** در آیه ی اول: خدای تعالی علت اقامه ی نماز راه ذکر و یادآوری خداوند برای انسان بیان می فرماید.
*** در آیه ی دوم: وسیله ی مطمئن شدن قلوب راه ذکر «الله» بیان می فرماید.
*** در آیه ی سوم: نتیجه و عاقبت نفس مطمئنه که مراد از نفس همان قلب است را سه مورد که بهترین درجات است بیان می فرماید: ۱. رجوع الی الله. و چه مقامی بالاتر از بازگشت به سوی

خالق هستی؟ ۲. داخل شدن در جمع بندگان مخصوص الهی که بعد از مقام «رجوع الی الله» بیان شده است و دومین مقام عالی انسانی که در این آیه بیان شده، می باشد. ۳. داخل شدن در بهشت الهی است که خداوند آن را به بندگان وعده داده است. در این آیات، خداوند همه ی این سه مورد را برای نفس مطمئنه بیان می فرماید.

نتیجه

* همانطور که قلب هر چیزی سر چشمه ی حیات و وجود آن چیز است و دارای اهمیت بالایی است، قلب روحانی هم که در قرآن و روایات، مکرر بیان شده، نسبت به انسان و اعمال او، نقش حیاتی دارد و باید در شناخت آن تلاش زیادی کرد تا صاحب قلبی مطیع و منیب و سلیم و مطمئن شد و از انحراف و زنگار و مرگ روحانی و ... جلو گیری نمود.

* در قرآن و روایات، مراد از قلب، قلب جسمانی نیست بلکه منظور قلب روحانی است و یا به عبارت دیگر، مراد از قلب، مرکز و نفس و روح انسان می باشد. که همه ی اعمال انسان، از این قلب جاری می شود. قرآن کریم برای انسان نوع دیگری از حیات و مرگ، را بیان می نماید: که هر کس قلب روحانی و حیات معنوی خود را از دست بدهد و مانند حیوانات، فقط به خوردن و خوابیدن و جسم خود بپردازد، مرده به حساب می آید. بدیهی است که این حیات روحانی و معنوی است که انسان را از حیوانات، جدا می سازد و اگر انسان از این حیات روحانی بهره ای نداشته باشد، در منطق قرآن، مرده به حساب می آید.

* قلب انسان ممکن است حالات مختلفی داشته باشد که سبب این حالات، چه خوب و چه بد، خود انسان است. مثل: تسلیم، اطمینان، انا به، قساوت، زنگ زدگی، مرض و حالات دیگری هم دارد که نیاز به تحقیق بیشتری دارد. و با مطالعه و تحقیق در آیات و روایات، می توان به آن حالات آگاهی پیدا کرد.

* مراتب ایمان:

۱. داخل شدن ایمان در قلب
۲. اقرار با زبان
۳. عمل با اعضای بدن است.



که ایمان قلبی مهمترین آن مراتب است و قرآن کریم شرط ایمان را داخل شدن آن در قلب می داند. و اگر ایمان در قلب رسوخ پیدا کند، زبان و اعضای بدن نیز تابع قلب خواهند بود. زیرا همانطور که قلب جسمانی انتقال دهنده ی حیات به سایر اعضای بدن است، قلب روحانی هم نسبت به تمام وجود انسان، این نقش حیاتی را ایفا می کند.

* ذکر بر قلب یک تأثیر حیاتی و مهم دارد: «کسانی که وقتی خداوند یاد می شود، قلبشان جلا پیدا می کند و زمانی که آیات الهی تلاوت شود، بر ایمان آنها افزوده می شود و بر پروردگارشان توکل می کنند.»

* ذکر باعث اطمینان قلب می شود و خداوند متعال به قلب مطمئن سه نعمت بزرگ عطا می نماید:
۱. رجوع به سوی خداوند.

۲. داخل شدن در جمع بندگان مخصوص الهی.

۳. داخل شدن در بهشت که وعده ی الهی به بندگان است.

...*

یا مقلب القلوب ثبت قلوبنا علی دینک

* منابع *

* قرآن کریم.

۱. فقیهی رضایی، محمد (۱۳۷۸)، قرآن حکیم (قرآن همراه با شرح آیات منتخب)، تهران، انتشارات: تابان.
۲. علوی مهر، حسین (۱۳۸۹)، نشانی بهشت، مشهد، انتشارات: قدس رضوی.
۳. آیه الله مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۹)، یکصد موضوع اخلاقی در قرآن و حدیث، تهران، انتشارات: دارالکتب الاسلامیه، تدوین: سیدحسین حسینی.
۴. آیه الله جوادی آملی، فطرت در قرآن (۱۳۷۸)، تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج ۱۲، قم، انتشارات: مرکز نشر اسراء.
۵. الماسی، علی (۱۳۸۴)، ذکر از دیدگاه قرآن و سنت، قم، انتشارات: شکوری.
۶. جبران مسعود (۱۳۸۳)، الرائد (فرهنگ لغت)، ترجمه: دکتر رضا انزابی نژاد، مشهد، انتشارات: آستان قدس رضوی.

ضرورت‌های کنونی جامعه ما به فقه سیاسی

سید علیرضا حسینی نسب*

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۰۱/۲۰

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۰۲/۲۰

چکیده:

حکومت اسلامی نیازمند قوانین و مقرراتی است که بتواند جامعه اسلامی را طبق احکام شرع و مصوبات دولت اداره کند. از آنجائی که اکثر قوانین بصورت مدون در جامعه لازم است باید فقها و مجتهدین و صاحب نظران عرصه دین احکام حکومتی را وضع کنند که نه تنها متعرض حکم اسلامی نشده بلکه باید قوانین موضوعه مجالس را مطابق شرع مقدس تأیید نمایند در این زمینه فقه سیاسی یا فقه حکومتی با سابقه به قدمت خود اسلام جایگاه رفیع دارد و می تواند در تمام شئون جامعه وارد شود و بنابر ضرورت قواعد فقهی را در اختیار مردم قرار دهد تا روابط میان دولت مردم و امور اجتماعی و فرهنگی و معاملات و عقود جهاد و تبلیغ و امور درمانی و زیست محیطی و استفاده از فناوری های نوین و رسانه های ارتباطی جمعی مطابق شرع و دین برای کاربری آسان در دسترس همگان قرار دهد. فقها و دانشمندان شیعه با وجود آنکه نتوانستند در طول سال های متمادی خفقان و جور حکام نظریات فقه سیاسی خود را رواج دهند و مجالی برای به نمایش گذاشتن نظریه های ناب حکومتی شیعی که از طریق معصومین دریافت کرده بودند پیدا نکردند در قرن بیستم نتوانستند عملاً حکومت سیاسی بدست گیرند و الگوی برای نهضت های رهایی بخش و بیداری اسلامی ارائه دهند و سیستم اداره حکومت سیاسی و اسلامی را با استفاده از باز بودن باب اجتهاد به نمایش بگذارند که در سطور زیر به شرح بیشتر آن می پردازیم.

کلید واژه: حکومت اسلامی - فقه سیاسی - امامت - ولایت فقیه.

* طلبه ی سطح دو حوزه علمیه الامام القائم (عج). کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه بین المللی امام خمینی.

مقدمه:

حضرت امام خمینی (ره) بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران در تبیین جایگاه فقه حکومتی می‌فرمایند: اسلام تماشای سیاست است. اسلام را بد معرفی کرده‌اند. سیاست مدرن از اسلام سرچشمه می‌گیرد این معنا را (اگر کسی بگوید که اسلام به زندگی چه کار دارد این جنگ با اسلام است. این نشناختن اسلام است.^۱

رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه‌ای که از داعیه داران حوزه فقه حکومتی هستند بر مراتب ضرورت فقه سیاسی این گونه تأکید کرده‌اند. (فقیه ما از طهارت تا دیات باید ناظر به اداره یک کشور. اداره یک جامعه و اداره یک نظام باشد. حتی در باب طهارت هم که راجع به ماء مطلق یا فرضاً ماء الحام فکر می‌کنید باید توجه داشته باشید که این در یک جا از اداره زندگی این جامعه تأثیری خواهد داشت تا برسد به ابواب معاملات و ابواب احکام عامه و احوال شخصیه و بقیه ابوابی که وجود دارد. بایستی همه اینها رابه عنوان جزئی از مجموعه اداره یک کشور استنباط کنیم. این در استنباط اثر خواهد گذاشت و گاهی تغییرات ژرفی را به وجود خواهد آورد).^۲

تعریف فقه سیاسی و جایگاه آن :

فقه به معنای علم و معرفت و در اصطلاح قرآن مترادف با معنای بصائر آمده یعنی آگاهی عمیق و توأم با استدلال. فقه در اصطلاح فقهی و آکادمیک آن به معنای علم استنباط و استخراج احکام الهی از ادله معتبره به شیوه‌ای که در علم اصول فقه کاربرد دارد است. در فقهات همین معنا را می‌دهد یعنی شخص فقیه باید بتواند احکام الهی و شرعی را با ادله معتبر استخراج کند.^۳

به مباحثی چون جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و احوال شخصیه شرعی - امامت و خلافت نصب و عزل امراء و قضاوت و مأمورین جمع آوری و جوهات شرعی و مؤلفه‌قلوبهم و تبلیغ و دعوت به اسلام، جمعه و جماعات و خطبه و مراسم عید و صلح و قراردادهای تولی و تبری همکاری با حاکمان و... به نوعی با حکومت و خلافت سرو کار دارند و به آنها فقه سیاسی یا احکام السلطانیه یا فقه حکومتی گویند.^۴

پیشینه فقه سیاسی :

فقه اسلامی بیانگر همه احکام مربوط به افعال مکلفین است و برای جهت بخشیدن به همه امور دنیوی و اخروی زندگی بشری باشد و آنگاه که به عرصه امور سیاسی و اجتماعی وارد می‌شود پاسخگوی مسایل حکومت و نظام اسلامی است و اهمیت فراوانی می‌یابد زیرا مصالح اجتماعی و مصالح نظام اسلامی در برابر مصالح و منافع شخصی اهمیت می‌یابد و از این جاست که حکم



حکومتی یا به عبارت دیگر از فقه حکومتی سخن به میان آمده و مصدر انشاء و مشروعیت آن دولت و حکومت می‌باشد.

زراره از امام باقر(ع) روایت کرده: بنی الاسلام علی خمسہ اشیاء علی الصلاه والزکاه والحج والوصوم والولایه. قال زراره فقلت و ای شیء من ذالک افضل؟ فقال الولایه لانها مفتاحهن. این حدیث دلیل محکمی است که ولایت امر - امری حیاتی برای مسلمین است البته آنچه مسلم است منظور از ولایت، ولایتی است که از طرف خدا و رسولش معرفی شده باشد یا در زمان غیبت جانشین آنها باشد فاما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا.^۵

تکوین فقه سیاسی: پیامبر گرامی اسلام ضمن تأسیس اولین حکومت اسلامی قواعد کلی فقه سیاسی را نیز تبیین نمود آن حضرت اجرای احکام - حفظ حدود و گسترش اسلام را در پر توحکومت اسلامی به انجام رساند، بعد از پیامبر تا کنون دو مکتب فقهی عمده اسلام یعنی اهل سنت و تشیع به مدرن کردن و ترویج فقه سیاسی پرداخته اند.

منابع فقه سیاسی:

فقه سیاسی در واقع استنباط حاکم فقهی از منابع آن می‌باشد و باید با مستندبه دلیل باشد که ممکن است مدرک برای مجتهد آیات و روایات و یا عقل و اجماع باشد (قرآن و سنت و عقل و اجماع) در غیر شیعه منابعی علاوه بر موارد مذکور قیاس و استحسان و مسائل مرسله و سد ذرایع - عرف و عادت هم باشد. سنت هم از گفتار و رفتار و تقریر معصوم است.

فقه سیاسی در مکتب اهل سنت مراحل زیر را طی کرده است:

۱. عصر پیامبر که وحی به طور اجمال نازل می‌شد و با گفتار و عمل و تقریر آن حضرت تبیین می‌شد.
۲. عصر صحابه بعد از پیامبر که در زمان مشکلات و نبود نص به اجتهاد عمل می‌کردند.
۳. عصر تکوین مذاهب فقهی (دوره امویان و عباسیان) که در این زمان فقه سیاسی اهل سنت به دنبال توجیه اقدامات خلفا و تئوری پردازی برای حکومت آنها بوده در حقیقت متأخر از عمل حاکمان بوده. با این حال کمی تفاوت در نظریات شیعه نسبت به اهل سنت وجود دارد.^۶

فقه اهل سنت	فقه شیعه
تفصیل مکتب	اجمال مکتب
عدم اعتقاد به امامت و اکمال دین	اکمال با امامت
کمبود در نقشه و نارسایی در مکتب	کمال مکتب یا اکمال دین

فقه سیاسی شیعه را می توان به دودوره کلی تقسیم کرد :

اول در زمان حضور معصومین . دوم دوران غیبت :

دوران حضور از صدر اسلام در زمان پیامبر شروع و تا عصر زمان حضرت مهدی (عج) ادامه دارد در این دوران هم زمان امام باقر (ع) و امام صادق (ع) فقه سیاسی شیعه به دلیل مقتضیات زمانه رشد چشمگیری داشته ولی بعد از آنها به دلیل اختناق کم رنگ تر بوده در زمان غیبت صغری هم فقه سیاسی از طریق نواب چهارگانه در حصار و تنگنای شدید به صورت زیرزمینی فعالیت می کرد . بعد از غیبت هم عصر اجتهاد قرار دارد که نهضت جدید فقه اسلامی و باز شدن باب اجتهاد فقها در پاسخ به مسائل سیاسی و اجتماعی به وجود آمد که تاکنون ادامه دارد فقهای شیعه با تأسیس فقه حکومتی مسائلی چون جوایز سلطان - همکاری با حکام ظالم - مسائل مالی دولت جور - مشروعیت حکومت خلفا - خدمت در دربار - وجوهات شرعی - تجارت و بازرگانی و شرکت در نمازهای جمعه و عید را مورد بررسی قرار داده و به استنباط احکام شرعی آنها پرداختند .

ادوار فقه سیاسی شیعه را می توان به چهار دوره خلاصه کرد که تحولات فقه سیاسی در آن ها صورت گرفته :

۱- دوره اول از شیخ صدوق (۳۸۱ق) تا ابن ادریس (دوره قدما)

شیخ مفید (۴۱۳م) و شیخ طوسی (۴۶۰ق) در دوران اختناق مذهبی روزگار می گذراند خلاصه عقاید آنها عبارتند از امام منصوب از طرف خدا و رسول (ص) است . در زمان عدم حکومت اسلامی هر کسی باید وظیفه شرعی را خودش انجام دهد و دستورات سلطان جائز غیر قابل پذیرش است مگر برای حفظ جان سلطان الوقت یا زمان و فرضیه امر به معروف و نهی از منکر و اذن سلطان الوقت - اجرای احکام و حدود .

۲- دوره دوم : قانون مند شدن فقه سیاسی در چهارچوب فقه اجتهادی

این دوره که متاخر شهرت دارد علمای بنامی چون محقق حلی (۶۲۰-۶۷۶ هـ-ق) و کاشف الغطاء (۱۲۲۷م) و عصر میرزای قمی (۱۲۳۰م) است .

فقه سیاسی علامه حلی (۶۷۹م) که در کتاب شرایع الاسلام یکی از بهترین نمونه ها برای ترویج و توضیح فقه سیاسی است . او حاکم عادل رابه جای دولت معصومین به کار می برد و شرایط و جوب نماز و عیدین را جاری می کند قضاوت را امری حکومتی می داند - همکاری با حاکمان جور رامنع می کند - قاضی باید به وظایفش عمل کند نه به دستور حکومت .

اولین بار نظریه ولایت فقیه را محقق کرکی مطرح کرد و صدور افتاء و قضاوت را از ادله فقیه نسبت به تشکیل امر حکومت می داند . او معتقد است که ولایت فقیه باید انتصابی باشد نه انتخابی . چون



درفقه شیعه فقیه از طرف امام معصوم برای حکومت منصوب است و نیازی به انتخاب مکلفین ندارد. در حدیث عمر بن حنظله: فانی قد جعلته علیکم حاکما.

از نظر او ولایت فقیه دراموری عمومی و کلیه شئون قابل نیابت است ولی خصایص ائمه از قبیل عصمت و ولایت تکوینی از نیابت خارج اند. فقیه باید سایر شرایط مانند اجتهاد و عدالت را کسب کند و مرد باشد مسئولیت مردم هم دریاری رساندن به ولایت فقیه و اطاعت نمودن در کلیه امور است.

۳- دوره سوم تحول استقلالی در فقه سیاسی

در این دوره هم ولایت فقیه مورد بحث بوده و فقه سیاسی در کتاب عوائد الایام (مهدی نراقی متوفای ۱۲۴۵ق) مورد بحث بوده و بادله اربعه آن را اثبات کرده. در کتاب جواهر الکلام شیخ محمد حسن نجفی هم متوفای (۱۲۶۶ق) در ابواب مختلف فقه درباره فقه سیاسی بحثهای مبسوط شده و خواهان فراهم نمودن مقدمات برای ولایت فقیه است تا امور قضایی و سیاسی و حکومتی طبق قواعد شرعی اجرا شود.

۴- دوره چهارم احیاء و عملیاتی کردن فقه سیاسی

در این دوره فقه سیاسی با آراء نائینی و تألیف کتاب تنبیه الامه و تنزیه الملل به عنوان کرسی نظریه پردازی در فقه سیاسی تلقی شده و شروع جدیدی در فقه سیاسی بوده بطوریکه سه نفر دیگر از مراجع تقلید زمان ملا محمد کاظم معروف به آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی و حاج میرزا حسین تهرانی در تأکید فرمایشات نائینی بر کتاب مذکور تقریر نوشتند. نائینی با مکاتب سیاسی و رجال سیاسی زمان به خوبی آشنا بود و به کتابهای دوره اول مشروطیت آگاهی داشت. تهاجم و سلطه جویی غرب رادک کرده بود کتاب تنبیه الامه را در سال ۱۳۲۷ هجق نوشت.

اودر کتابش از تهاجم و مداخله اجانب و حفظ وطن از شر آنها بر حذر می دارد و علاوه بر آیات و روابط و قوانین شرعی بر قوانین امضایی و موضوعه و تأسیسی و عرف بحث می کند.

در دوره چهارم فقیه سیاسی امام خمینی^(ع) به عنوان عملی کننده و کاربردی کننده فقه سیاسی ظهور می کند و ندای مبارزه با طاغوت را سر می دهد. کتاب حکومت اسلامی را می نویسد و از ضرورت حکومت الهی سخن می گوید ایشان می فرمایند: از آنجا که حدود و قوانین شرعی باید توسط حاکمان اجراء شود والی و حاکم باید از دو شرط برخوردار باشد:

۱- اطلاع از قانون الهی ۲- عدالت در اجرای آن.^۷

بنابراین نظر تشکیل حکومت اسلامی در زمان غیبت بر عهده فقیه عادل به صورت واجب کفایی و الزام خواهد بود. ایشان فقه سیاسی اسلام را عملاً به دنیا نشان داد و موازنه سیاسی و نظم استبدادی مسلط را بر هم زدند و تز تشکیل حکومت اسلامی با مبنای فقه سیاسی شیعه به جهانیان و مسلمانان نمایان ساختند.

ضرورت فقه سیاسی و نیاز جامعه به حکومت :

هدف زندگی انسانها به صورت اجتماعی تأمین نیازهای مادی و معنوی یکدیگر است و هر جامعه نیازمند به متصدی است که بتواند امور و شئون و حوادث و پیشامدها و خطرات احتمالی را تدبیر کند. اگرچه ممکن است بعضی از مردم بتوانند امور اجتماعی خود را تدبیر کنند ولی اکثر جوامع نمی‌توانند این امر را انجام دهد. یا اصلاً صلاحیت این کار را ندارند و بعضی هم ممکن است حقوقشان ضایع شود. در مقابل بلای طبیعی مانند زلزله و سیل، که عده بسیاری از مردم آسیب می‌بیند چه کسی می‌تواند هماهنگی و یاری رساند. وقتی خدمات عمومی مانند آب و برق و تلفن و راه‌ها و معابر و درمانگاه و بیمارستان از بین می‌رود آیا کسی می‌تواند کمک کند و آیا اصولاً از عهده فرد یا گروه خاصی بر می‌آید. در این مباحث که از لزوم حکومت صحبت به میان می‌آید و برای جاری کردن قانون و مقررات و قدرت اجرای احکام و جلوگیری از هرج و مرج و کمک رساندن به آسیب دیدگان و حفظ نظم و امنیت در جوامع از تشکیل حکومتی حمایت و مشارکت می‌کنند. قاعده فقهی مانند سایر احکام باید مستند به منابع شرعی باشد و فقیه باید گستره قواعد آن را مشخص کند فقیهان باید در عرضه نظریه پردازی فقه سیاسی هم فعال عمل کنند فقه سیاسی با افعال سیاسی مکلف در ارتباط است چون امر سیاسی امر جمعی است. قانونمند کردن حکومت و جامعه و آشنایی مردم و حاکمان با احکام سیاسی اگر صورت گیرد به راحتی مشکلات برطرف شده و حاکمان با بحرانها و خطرات به آسانی برخورد می‌کند. آشنایی سریع و آسان مکلف به حکم شرعی فقه سیاسی در امور و رویدادها بسیار مهم است و موجب سهولت کار در موضوعات قواعد اقتصادی - سیاسی - اجتماعی - قضایی و امنیتی می‌شود پس لازم است فقیهان سیاستمدار به کشف و تبیین قواعد فقه سیاسی بپردازند و کارگذاران حکومت را با آنها آشنا کنند.^۸

از سوی دیگر باید قانون گذار را هم با امور آشنا کرد تا در تصویب قوانین از احکام فقه سیاسی بهره مند شوند و حکم تصویبی را با آن منطبق کنند در واقع به حوزه قانون گذاری جهت شرعی بدهند.

گستره ای که در فقه حکومتی مورد بحث قرار می‌گیرد نه مباحث سیاسی بلکه تمامی ابواب و مسائل فقه خواهد بود. چه آنکه حکومت شئون و زوایای مختلف بسیاری داشته باشد و فقیه می‌بایست همه آن مسائل رانیز بنا بر رفع نیازهای حکومت مورد بررسی قرار دهد مباحثی در حوزه اقتصاد. فرهنگ. حقوق. نظامی. انتظامی. خانواده. احوالات شخصی و... بلکه تمامی فقه گستره فقه را تشکیل خواهد داد.

می‌توان گفت که اکثر مسائل زندگی بشر می‌تواند در حوزه فقه سیاسی و حکومتی مطرح می‌شود از جمله:



۱- قاعد نفی سبیل ۲- تساوی حقوق مردم ۳- حقوق حاکمان ۴- حقوق بشر و بین الملل

۵- آزادی و دموکراسی ۶- احزاب و گروهها ۷- مطبوعات و رسانه های عمومی

شرایط و امکانات سیاسی زمان به ویژه ظلم و ستم دستگاه استبدادی و ضد شیعی بنی امیه و بنی عباس مانع از رشد و بالنگی فقه سیاسی شد. به دلیل فشارها و ممانعت ها و بر خورد های تنگ نظرانه با آراء و نظریات فقهی متفکران شیعه موجب شد که جامعه اسلامی از انتشار احکام فقه سیاسی و نظریه های حکومتی از منابعی شیعی محروم بمانند. این مسائل باعث شد که فقه سیاسی شیعه اعم از اقتصادی و مالی و اداری و اجرایی برخلاف اهل سنت محدود بماند و فقط براهر تلاشهای مجتهدان و فقها در ضمن ابوابی مانند قضاوت و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر پراکنده شد.

فقه سیاسی مذهب جعفری متصدی اموری است که در درجه اول به اجتماع مسلمین و سپس به حکومت نظر دارد به همین خاطر نظارت کامل بر امور زیر دارد.

۱- نظم و امنیت در جامعه.

۲- سرپرستی و متصدی اداره امور اطفال بی سرپرست و سفیهان و مساکین.

۳- نظارت فقه سیاسی بر تعلیم و تربیت.

۴- لزوم دفاع و آمادگی در برابر دشمنان اسلام.

۵- رفع اختلافها و حل و فصل منازعات بین مردم و گروهها.

ویژگی های فقه سیاسی :

۱. منعطف بودن در برابر پدیده ها، یکی از ویژگی های موضوعات سیاسی تغییرات بسیار سریع و نو بودن است و هر موضوع در لحظه و مکان خاص نیاز به کشف حکم خاص دارد.
۲. قواعد فقه سیاسی موضوعه و تصویبی نیست بلکه نیاز به کشف و تفسیر دارد.
۳. فقه سیاسی در ارتباط با مردم و حکومت است.
۴. تاثیر گذاری فقه سیاسی بر رفتار های سیاسی زندگی اجتماعی.
۵. دست اول بودن و کلیدی بودن موضوع آن. قوانین و مقررات متأثر از حوادث واقعه است که باید با شرایط سیاسی و امتزاج آن با احکام شرعی سنجیده شود مانند تجارت و روابط و قضاوت اهداف فقه سیاسی در جوامع^۹

۱. پیشرفت در کشف و تبیین قواعد فقه سیاسی و کاربردی کردن احکام آن (کشف و تبیین).

۲. جلوگیری از رگودوستی حکومت اسلامی در بازیابی حکم شرعی در موضوعات جدید (نوگرایی).

۳. دستیابی سریع و آسان مکلف در تمام موضوعات به حکم شرعی (دسترسی).

۴. عدالت اسلامی در اجتماع و توزیع عادلانه امکانات عمومی.

۵. تأمین امنیت عمومی در همه زمینه.

۶. رشد و توسعه اجتماعی در جامعه

۷. اجرای حدود و احکام الهی در کنار سایر قوانین موضوعه

موانعی که باعث عدم گسترش و عدم شکوفایی فقه سیاسی شده

مشکلات فقه سیاسی:

۱- موانع تاریخی: که در گذشته بر سر راه فقه سیاسی وجود داشته از جمله یهود و تبلیغات ضد اسلامی و حاکمان جور که در جامعه این طور القاء می کردند که اسلام نمی تواند نظام جامع زندگی برای انسان داشته باشد و روش حکومتی ندارد باید توجه کرد که موانع تاریخی هم به موانع خارجی و داخلی تقسیم می گردد.

۲- موانع فکری معرفتی: اخباریگری در میان شیعیان و انزوای بحث عدل و غفلت از قاعده عدالت سبب رکود و جمود فقها در امور سیاسی و موانع مدون شدن فقه سیاسی شد.

۳- مورد دیگر جدایی رهبران سیاسی مسلمانان از رهبری دینی در اکثر کشورهای اسلامی بوده که تقریباً بعد از پیامبر اسلام (ص) اتفاق افتاد و تا زمان حاضر باقی است و جامعه اسلامی از این راه صدمات بسیاری را متحمل شده.^{۱۰}

۴- نظریه های سیاسی مانند لیبرالیسم و مارکسیسم که با تبلیغات ضد آموزه های دینی و رواج سکولاریزم توانستند تفکر جدایی دین از سیاست را القاء کنند.

رواج این افکار باعث شد در مقابل هر اقدام فکری و عملی در جهت شکوفایی و بسط آموزه های اجتماعی اسلام شاهد موضعگیری ها و رویکردهای سلبی باشیم این موضعگیری گاهی در لباس حفاظت از قداسات دین جلوه نموده و گاهی در تقابل سنت که دین هم جزء آن محسوب می شود اعمال می شد.

۵- فقدان رشته تخصصی فقه سیاسی و کرسی نظریه پردازی فقه سیاسی:

عدم توجه به علوم دینی باعث شده که نظریه پردازی در این حوزه روبه ضعف باشد و نتواند در عرصه های مختلف جوابگوی سریع و در دسترس باشد. از وظایف حوزه و دانشگاه تربیت فقیهان متخصص و کارآمد فقه سیاسی و فقه حکومتی و حوادث واقعه است.^{۱۱}

حکومتهایی که به نام اسلام روی کار آمدند در واقع منصوب به مسلمانان است غیر از اینکه در مقطعی از تاریخ مانند حدود ۵ سال خلافت حضرت علی علیه السلام در واقع حکومت اسلامی نبوده به همین خاطر نمی تواند حکومت های بنی امیه و بنی عباس و حکومت های شیعی که در برخی



از مقاطع تاریخ حکومت را به دست داشتند به عنوان حکومت ناب اسلامی که برگرفته از سیره نبوی و فقه سیاسی باشد. نبود نقطه اشتراک در مجالس قانون گذاری و در شریعت در حکومت های ظاهراً اسلامی که باید قوانین قانون گذار مبتنی بر فقه سیاسی و قوانین و احکام شرعی باشد باعث شدند که مجالس برای نمایش قدرت فقه سیاسی در جامعه نماند.

نتیجه

در زندگی امروز ناگزیر از فقه سیاسی هستیم زیرا داعیه حکومت اسلامی این است که انطباق قوانین مجالس و موضوعه و مقررات با احکام شرعی هیچ مشکلی ندارد و فقه سیاسی تبیین کننده حکم شرعی و امور و شئون است. قاعده فقهی و فقه سیاسی باید مستند به منابع شرعی باشد و توسط شخص فقیه و مجتهد کشف شود سایر مردم مکلف به استخراج حکم فقه سیاسی نیستند.

انقلاب اسلامی ایران الگوی بیداری مسلمانان منطقه در عصر حاضر است و فقه سیاسی شیعه در مراحل رشد و بالندگی و در راه کاربردی شدن و خط دهی و جریاندگی به نهضت‌ها و ملت‌های به پا خاسته علیه حکومت‌های جور و حاکمان مستبد است، باید نظریه پردازان و پژوهشگران عرصه دین و سیاست مجدانه در صدد درک و کشف و عمل در زمینه فقه سیاسی باشند و به فقه سیاسی با نگاه حداکثری الگوی حکومت های اسلامی منطقه و کشور های مسلمان ارتقاء یابد و در لایه های گوناگون سیاست و حکومت به کار برده شود.

هدف اصلی تبیین قواعد سیاسی پیشرفت دانش فقه سیاسی جلوگیری از رکود حکومت اسلامی در بازیابی حکم شرعی موضوعات جدید است. شیعه اساساً سیاست را از امور سرنوشت ساز و موجودیت انسان و اجتماعات بشری می داند حاکمیت مطلق را با خداوند می داند و بشر هم به عنوان خلیفه الله در روی زمین حکومت را سرپرستی می کند آنگاه ولایتی مشروعیت دارد که از متن دین برخاسته باشد.

مرجعیت شیعه در فقه سیاسی اندیشه های اسلام را در این مورد بیان کردند. امام خمینی (ره) هم عملاً در قرن بیستم نظریه ولایت فقه را پیاده کردند نظریه ولایت فقیه به عنوان خالص ترین تز و مستندترین نظریه حکومتی شیعه هنوز در مرحله ابتدایی عمل و اجراء قرار دارد و تأمل و اندیشه صاحب نظران را می طلبد تا بتواند در مقابل حوادث واقعه و مکاتب فکری مادی گرا قد علم کند و جوابگوی نظرات فقه سیاسی و حکومت اسلامی باشد.

پی نوشتها:

۱. صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۶۵.
۲. رهبر معظم حضرت آیت الله خامنه ای، در س خارج / ۱۳۷۰/۶/۳۱.
۳. سیر تطور فقه سیاسی شیعه، ص ۴-۵.
۴. بایسته های فقه سیاسی، ص ۱۱.
۵. اصول کافی، باب دعائم الاسلام حدیث ۵.
۶. سیر تطور فقه سیاسی شیعه، ص ۱۴.
۷. بایسته های فقه سیاسی، ص ۱۶-۳۲.
۸. کاربرد فقه در سیاست، www.islamicdoc.org.
۹. بایسته های فقه سیاسی، ص ۸۸.
۱۰. کتاب الاجتهاد والتقلید، ص ۱۲.
۱۱. فصلنامه علوم سیاسی /ش ۱۸/مرداد ۸۱.

منابع:

۱. مصباح یزدی، محمدتقی (سال ۱۳۷۹ ش)، نظام سیاسی اسلام، انتشارات مؤسسه امام خمینی (ع).^(۶)
۲. اکبری، دکتر کمال، ۱۳۷۸، سیر تطور فقه سیاسی شیعه، دفتر پژوهش های رادیو ۷۸.
۳. جعفری هرنندی، ۱۳۷۹، فقها و حکومت (پژوهشی در تاریخ فقه سیاسی شیخ)، انتشارات روزنه /تهران.
۴. آیت الله جوادی آملی (۱۳۸۱ ش)، دین شناسی، قم، نشر اسراء.
۵. فیرحی، داوود، ۱۳۸۵، نظام سیاسی و دولت در اسلام، انتشارات سمت.
۶. آصفی، محمد مهدی، ۱۳۸۵، مبانی نظری حکومت اسلامی، تهران، مجمع جهانی تقریب مذاهب.
۷. اسلامی، رضا (۱۳۸۷ ش)، اصول فقه حکومتی، پژوهشگاه علوم فرهنگ اسلامی.
۸. لمبنون آن کی اس (۱۳۸۰ ش)، دولت و حکومت در اسلام، ترجمه سید عباس صالحی و محمد مهدی فقیهی، انتشارات عروج.
۹. آیت الله عمید زنجانی و دکتر موسی زاده (۱۳۸۸ ش)، بایسته های فقه سیاسی، تهران، مجمع علمی و فرهنگی مجد.
۱۰. شریعتی، روح الله، ۱۳۸۲، قواعد فقه سیاسی، تهران، بی جا.
۱۱. سایت /www.islamicdoc.org/article-section/ آخرین بازنگری ۱۳۹۰.
۱۲. فصلنامه علوم سیاسی، مقاله فقه سیاسی اهل سنت، شماره ۴۹.
۱۳. میرخانی، سیداحمد، ۱۳۷۲، کتاب الاجتهاد والتقلید، تهران، انتشارات اسلامی.
۱۴. گرجی، ابوالقاسم، ۱۳۸۷، تاریخ فقه و فقهاء، تهران، انتشارات سمت.



شناخت اسباب النزول و کاربرد آن در تفسیر قرآن

حمید الوان*

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۰۱/۱۵

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۰۲/۱۵

چکیده:

در این پژوهش به بررسی یکی از مهمترین و اساسی‌ترین مسائل علوم قرآنی با عنوان اسباب نزول پرداخته و سعی شده است در آن به طور اجمالی تعریفی از اسباب النزول، تفاوت آن با شأن نزول، اهمیت و فوائد اسباب نزول، کتب و تالیفاتی که تاکنون در این زمینه تدوین شده و موضوعات پیرامونی آن اشاره کرد. محور بحث در این پژوهش و اساساً در هر پژوهش دیگر و در باب اسباب النزول، کاربرد آن در تفسیر قرآن است که طبیعتاً موافقان و مخالفانی دارد که همین اختلاف عقیده سبب شده است در تفسیر آیات، شاهد اختلاف‌های تفسیری باشیم.

از این‌رو در این پژوهش سعی شده است که اجمالاً اسباب النزول معرفی و کاربرد آن را از نظر موافقان و مخالفان و استفاده از آن در تفسیر، بررسی شود.

کلیدواژه: اسباب النزول، شان نزول، فواید سبب نزول، سبب نزول و تفسیر

در طول قرون گذشته تاکنون توجه به روایات اسباب نزول با فراز و نشیب هایی روبرو بوده است. عده ای از بزرگان و محدثان توجه به شان و سبب نزول را مورد تاکید قرار داده اند و اساساً آن را یکی از مهمترین علوم قرآنی به شمار آورده اند و عده ای نیز اعتبار روایات اسباب نزول را مخدوش دانسته و با توجه به حوادث سیاسی صدر اسلام از جمله جریان منع نقل و نگارش حدیث و تحریفات و جعل روایات و جنگهای مذهبی و برخی فضیلت تراشی های افراد صحت و وثاقت این روایات را مورد تردید دانسته اند.

اما حتی آنانکه برای فهم مراد خداوند در کلام وحی، نیازی به روایات اسباب نزول نمی بینند مثل علامه طباطبائی - به اینکه اذعان دارند که دانستن اسباب نزول تا اندازه ای انسان را در مورد نزول آشنا می سازد و به روشن شدن مضمونی که آیه در آن مورد نازل شده کمک می کند زیرا نزول آیات با حوادث و وقایعی که در خلال مدت دعوت اتفاق افتاده ارتباط دارد.

معنای لغوی اسباب :

اسباب، جمع «سبب» می باشد، و خود سبب از لحاظ لغت دارای معانی زیر است
رسن یا ریسمان و هر چه بدان به دیگری پیوسته شود، پیوند، خویشاوندی، حیات، ناحیه و راه، باعث و موجب، دستاویز، افزار و آلت و وسیله، و امثال آنها.^۱

کلمه «سبب و اسباب» در قرآن کریم بر طبق پاره ای از مفاهیم یاد شده به مفهوم رسن و ریسمان، در آیه «مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدَهُ مَا يَغِيظُ» (حج: ۱۵) و در جای دیگر قرآن به معنای وسیله و ابزار و یا طریق و راه مانند: «وَ آتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا» (کهف: ۸۳) و به معنای دیگری مانند پیوند و خویشاوندی در آیه إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوْا الْعَذَابَ وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ (بقره: ۱۶۶)، ابواب و درها و طرق و راهها، در آیه شریفه (یا هامانُ ابنُ لی صرْحاً لعلی أبلغَ الأسبابِ) (مؤمن: ۳۶)

معنای اصطلاحی

در باره معنی اصطلاحی اسباب النزول: عبارت از اموری است که یک و یا چند آیه و یا سوره ای در پی آنها و به خاطر آنها نازل شده است، و این امور در زمان نبوت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) روی داده است.



به عبارت دیگر :

الف- حادثه‌ای- که نسبتاً مهم و جالب و یا سخت خطرناک و یا زشت بود- روی می‌داد.
ب- و یا مردم سوآلاتی را با رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در میان می‌گذاشتند.
ج- و یا اوضاع و شرایطی برای مسلمین پدید می‌آمد که باید موضع گیری آنها در برابر این اوضاع و شرایط، مشخص می‌گردید و در نتیجه به دنبال این امور، آیات و یا احیاناً سوره‌هایی نازل می‌شد.
این آیات و سوره‌ها مطالبی را در باره آن حادثه و یا در جهت پاسخ به سوآلات مردم و یا تعیین موضع مسلمین بیان می‌کرد، و بالاخره نزول این آیات و سور از اینگونه امور ریشه می‌گرفت.
اسباب النزول مجموعه اطلاعاتی است که ما را در دانستن مکان و زمان و حوادثی که منجر به فرود آمدن آیه‌ای یا تشریح حکمی گردیده یاری می‌نماید و حقا بدون آن، فهم آیات قرآنی آنچنان که باید ممکن نیست و اگر بعضی شأن نزول‌ها و مناسبت‌ها را ندانیم چه بسا در فهمیدن آیه‌ای دچار انحراف شویم.

چنان که مناسبت آیه **فَأَيْنَمَا تُولُوْا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ** (بقره، ۱۱۵) در تحرّی قبله یا درباره نماز مستحبی و نافله است و از آن، عدم وجوب روی کردن به قبله را نباید استفاده کرد و این جز با توجه به شأن نزول معلوم نمی‌شود.^۲

آیا همه آیات قرآن دارای اسباب نزول هستند :

در قرآن کریم با دو نوع از آیات و سوره‌ها مواجه هستیم، که برای پاره‌ای از آنها نمی‌توان «سبب نزول» خاصی جستجو کرد، ولی عده‌ای از آیات و سور دیگر دارای «اسباب النزول» خاصی می‌باشند، لذا می‌توان گفت که آیات و سور قرآن کریم از این لحاظ به دو نوع قابل تقسیم می‌باشد:

۱. آیات و سوری که فاقد «اسباب النزول» خاص می‌باشند

بسیاری از آیات و سور قرآن کریم- ابتداء و بدون اینکه مسبوق به موجب و انگیزه خاصی باشند نازل شده است، و فقط می‌توان سبب و انگیزه عام و کلی برای آنها جستجو کرد و آن عبارت از نیاز همه انسانها به رهنمودهای الهی و جبران نارسائی اندیشه‌های بشری به وسیله وحی می‌باشد تا از این رهگذر، حق را از باطل در سراسر شئون حیاتی خویش تشخیص دهد.^۴

۲. آیات و سوری که دارای اسباب النزول خاصی هستند

در قرآن کریم با آیات و سوری مواجه هستیم که دارای سبب نزول خاصی می‌باشند، و این آیات و سور در پی آن سبب نازل شده که آن سبب و علت نیز همزمان با نزول وحی روی داده است.
این بخش از آیات و... و موضوع بحث ما نیز عبارت از بررسی اسباب نزول چنین آیات و سور می‌باشد

کتاب و تالیفات در حوزه اسباب نزول:

گروهی از دانشمندان کتاب‌های مستقلی در شناخت «اسباب النزول» تدوین کرده‌اند که کهن‌ترین آنها عبارت است از کتاب علی بن مدینی، استاد «بخاری» است.^۵ اما یکی از معروف‌ترین کتاب در این زمینه کتاب «اسباب النزول» واحدی^۶ است، لکن در این کتاب، نقائص و کمبودهایی [که شایان ترمیم و جبران می‌باشد] به چشم می‌خورد. جعبری «اسباب النزول» واحدی را تلخیص کرده و اسانید آنرا حذف نموده، اما مطلب تازه‌ای بر آن نیافزوده است.

سیوطی می‌گوید: اما من در باره «اسباب النزول» کتاب جامع و فشرده و پاکیزه‌ای را تألیف کرده‌ام که تا هم اکنون کتابی به مانند آن تدوین نشده است! و کتاب مزبور را به «لیاب النقول فی اسباب النزول» نامبردار ساختم.^۷

اهمیت اسباب نزول

تردیدی نیست که وقوف و آگاهی به «اسباب النزول» دارای نقش عمده و اساسی در فهم مدلول و مفهوم آیات قرآن کریم است، و هر محققى از رهگذر آشنائی به «اسباب النزول» می‌تواند حکمتی را باز یابد که این حکمت، بیانگر علت و سرّ و راز تشریح و وضع احکام و قوانین بوده است، چون علم به سبب، زمینه و مقدمه علم به مسبب می‌باشد. و اطلاع بر اسباب النزول است که می‌تواند به ما در رسیدن به چنین هدفی یاری دهد.

امیر المؤمنین علیؑ آگاه‌ترین و تواناترین فرد در زمینه اسباب النزول:

فریقین؛ امیر المؤمنین علی (علیه السلام) را به عنوان تواناترین و آگاه‌ترین فرد در تفسیر قرآن کریم بر شمرده‌اند، چرا که آنحضرت به طور دقیق و عمیق و گسترده - بیش از دیگران - از «اسباب النزول» مطلع بوده است.

آنحضرت برای اینکه مردم از آگاهی‌های درخور نسبت به مدالیل و مفاهیم قرآن کریم محروم و بی‌بهره نمانند، و برکاتی از اطلاعات ژرف و پرگستره آن بزرگوار عائد مردم شود درباره خویشتن می‌فرمود:

«و الله لم تنزل آیه الا و انا اعلم فیما نزلت، و فیمن نزلت، و ابن نزلت»^۸ سوگند به خداوند، هیچ آیه‌ای نازل نشد جز آنکه درست می‌دانم در باره چه موضوع و مسئله‌ای، و در باره چه کسی، و در کجا و کدام نقطه از سرزمین نزول یافته است.^۹



پس بنا بر این، روند صحیح و هماهنگ با واقع در تفسیر قرآن کریم و شناخت درست مفاهیم این کتاب آسمانی بدون اطلاع از «قصه» و سبب نزول آیات-امکان پذیر نیست. پس از تمهید این مقدمه هم اکنون سزا است سخن را در بحث و بررسی فوائد شناخت «اسباب النزول» آغاز کرده و این فوائد را برشمردیم.

فواید اسباب نزول

راز حکمت الهی در نحوه تشریح و قانون گذاری :

از طریق آشنائی با «اسباب النزول» می‌توانیم حکمت الهی را-در مورد قوانینی که از رهگذر نزول آیات به مردم اعلام شده است- باز یابیم. این آگاهی هم به حال مؤمنین سودمند است و هم کافران را به کار می‌آید :

اما مؤمنین، این آگاهی بر مراتب ایمان آنها می‌افزاید، و شوق و تمایل آنان را در اجراء این قوانین و عمل به مضامین قرآن کریم بر می‌انگیزد. و کافر- در صورتی که منصف باشد- به این نتیجه می‌رسد که قانونگذاری اسلام بر اساس رعایت مصالح انسانی پی ریزی شده است، نه بر استبداد و زور گوئی و طغیان و ارضاء هوس. به ویژه اگر همین کافر خط سیر این قانونگذاری و حرکت تدریجی آنرا مورد مطالعه قرار دهد احیانا بارقه ایمان در قلبش راه یافته، و محیط و فضای جان و روانش روشن شده، و پرده ابهام و انکار از روی آن به یکسو می‌افتد.

تخصیص حکم به سبب از دیدگاه کسانی که ملاک را عبارت از خصوص سبب می‌دانند عموم لفظ در توضیح این فائده می‌توان گفت: گاهی آیاتی نازل می‌گشت که دارای تعبیری عام بوده و حکم آن، ظاهرا به همه مردم مربوط می‌شد، اما سبب نزول آن آیه و یا آیات عبارت از جریانی بود که به فرد و یا افراد خاصی ارتباط داشت. بر طبق نظریه دانشمندی که معیار حکم را عبارت از خاص بودن سبب می‌دانند و عام بودن تعبیر را ملاک قرار نمی‌دهند حکم آیه را به مورد سبب نزول آیه محدود می‌سازند، و علی‌رغم آنکه عبارت آیات، عام است آنرا به همه مردم تعمیم نمی‌دهند.^{۱۰}

به عنوان نمونه: آیات «ظهار» ۱۱ که در آغاز سوره «مجادله» به چشم می‌خورد- و دارای تعبیری عام: **الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ...** می‌باشد- سبب نزول آن عبارت از جریانی بود که میان زن و شوهری روی داد ولی حکم آن عمومیت پیدا کرد.^{۱۱}

عدم خروج سبب نزول از حکم آیه در صورتی که حکم عام آیه مشمول تخصیص باشد

یعنی لفظ و تعبیر آیه، عام است، لکن طبق دلیل، این عام، مورد تخصیص واقع شده است. و آنگاه که سبب نزول آیه، مورد شناسائی قرار گیرد، دائره تخصیص به مواردی محدود می‌گردد که مورد

سبب نزول را در بر نمی‌گیرد، زیرا شمول تعبیر عامّ آیه بر مورد سبب نزول، قطعی و مسلم است و استثناء مورد سبب نزول از حکم عامّ آیه - آن هم از طریق اجتهاد - ممنوع و نادرست است.

وقوف و آگاهی به مدلول صحیح آیات و رفع ابهام از چهره مفاهیم ظاهری آنها

برای آنکه به مدلول صحیح و مقاصد و مفاهیم آیات و سوره‌ها به درستی واقف گردیم، شناخت «اسباب النزول» را می‌توان به عنوان یکی از عواملی برشمرد که به مفسر قرآن کریم در رسیدن به چنین هدفی مدد رسانده و او را یاری می‌دهد به عبارت دیگر:

اگر ما بخواهیم مفاهیم و مدالیل آیات و سور را - منهای شناخت «اسباب النزول» - بازیابیم در حقیقت راهی بسیار ناقص را طی کرده و در بیراهه‌ای کور و منحرف از مقصد و مقصود قرار گرفته و به هدف صحیحی نمی‌رسیم، بلکه حتی گاهی نتیجه‌ای معکوس و واژگونه از بررسی آیات و سور، عائد ما می‌گردد.

بنابراین از راه شناسائی «سبب نزول» می‌توان بر معنی و مقصود آیات و سور دست یافت و غبار اشکال و ابهام را از چهره معنی و مقصود آنها سترد.

ذکر اسباب متعدد

در صورت ذکر اسباب متعدد در مورد آیه‌ای، به کدامیک از آنها باید به عنوان «سبب نزول» اعتماد کرد؟

غالباً مفسرین برای نزول آیه، اسباب متعددی را یاد می‌کنند. و برای این منظور که آیا به کدام یک از این اسباب اعتماد کرد باید به تعبیری که در بیان مفسر آمده است نگریست. اگر ما تعابیر مفسرین را در این زمینه مورد مطالعه قرار دهیم و با ضوابط و معیارهائی که به دست آمده است آنها را بسنجیم می‌توانیم راه را فراسوی خود در جهت شناخت سبب نزول قابل اعتماد بگشائیم.

در این مورد حالات زیر شایان توجه می‌باشد :

حالت اول:

اگر یکی از محدثین و یا یکی از مفسرین بگوید: «نزلت فی کذا»، و دیگری نیز بگوید: «نزلت فی کذا»، اما از نظر محتوی سخن آنها با هم متفاوت باشد، یعنی یکی بگوید: در باره این قضیه و دیگری بگوید: در این قضیه نازل شده اما قضیه‌ای که دومی نقل می‌کند قضیه‌ای دیگر و متفاوت از قضیه‌ای باشد که آن اولی یاد کرده است، در چنین صورتی - همان‌طور که قبلاً گذشت - باید از این گونه تعبیر، تفسیر آیه را اراده کرد و نمی‌توان هیچیک از آندو تعبیر را بیانگر سبب نزول آیه تلقی نمود. پس بنابر این میان این دو تعبیر - در صورتی که عبارت آیه قابل تفسیر به هر یک از آندو باشد - در



رابطه با مسئله اسباب النزول، هیچگونه منافات و ناهمسازی از ناحیه آنها به هم نمی‌رسد

حالت دوم :

در صورتی که یکی از آنها بگوید: «نزلت فی کذا»، اما دیگری صریحا سبب نزولی را - که بیان کننده مطلب دیگری است - در باره همان آیه ذکر کند، در این صورت سخن آن دیگری - که صریحا می‌گوید: فلان قضیه سبب نزول آیه می‌باشد - باید به عنوان سبب نزول، معتبر شمرده شود، اما آنکه می‌گوید: «نزلت فی کذا» و سخن او صراحتی در بیان سبب نزول ندارد باید به عنوان استنباط گوینده و تفسیر وی در باره آیه تلقی گردد .

یکی از مثالها برای توضیح این مورد عبارت از حدیثی است که بخاری از ابن عمر در کتاب «صحیح» خود آورده که ابن عمر می‌گفت: «انزلت: نَسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ فِي أَيَّامِ النِّسَاءِ فِي ادْبَارِهِنَّ»، یعنی این آیه در مورد مواقعه با همسر از پشت نازل شده است. ولی قبلا روایتی را از جابر بن عبد الله انصاری یاد کردیم که او به سبب نزول آیه - بر خلاف گفته ابن عمر - تصریح کرده است مبنی بر اینکه سبب نزول آیه مذکور سخن یهودیان بوده که «اگر مردی با همسر خود از پشت سر در جلو او مواقعه کند فرزند آنها چپ چشم به دنیا می‌آید : در اینجا چون جابر به سبب نزول آیه تصریح کرده است باید حدیث او را به عنوان سبب نزول آیه مذکور، معتبر و قابل اعتماد دانست، چون سخن او به صورت نقل و روایت است، اما گفتار ابن عمر را باید به عنوان برداشت از آیه تلقی نمود. ابن عباس نیز تفسیر ابن عمر را تخطئه کرده و حدیثی مانند حدیث جابر را در باره آیه مذکور یاد نموده است، چنانکه ابو داود در سنن ، و حاکم در مستدرک همین حدیث را آورده‌اند

حالت سوم :

در صورتی که یکی از مفسرین سبب نزول خاصی را یاد آور شود، و مفسری دیگر از سبب نزولی دیگر یاد کند. چنانچه اسناد یکی از آندو صحیح باشد، و اسناد آن دیگری صحیح نباشد، بر آنکه اسناد او صحیح است باید اعتماد نمود و محتوای آنرا به عنوان سبب نزول آیه تلقی کرد. در قرآن کریم برای تبیین این حالت نمونه‌هایی وجود دارد که ما چند نمونه را ذکر می‌کنیم، نمونه‌هایی که برای هر یک از آنها سبب نزول متعددی یاد شده است :

مثل سبب نزول آیات سوره ضحی :

طبرسی (رضوان الله تعالی علیه) اقوال زیر را در باره سبب نزول آیات نخستین سوره «الضحی» یاد کرده است :

الف- ابن عباس می گفت: مدّت پانزده روز وحی بر نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) منقطع شد. مشرکین گفتند: پروردگار محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) وی را ترک گفته و از وی بیزار گشته است. اگر امر رسالت او از جانب خدا می بود باید پیاپی وحی بر او نازل گردد. به دنبال این قضیه آیات مذکور نازل گردید.

عده ای گفته اند مدّت انقطاع وحی دوازده روز و عده دیگر گفته اند: چهل روز بوده است. ب- گویند که مسلمین گفتند: یا رسول الله، مدّتی است که وحی بر شما نازل نمی شود؟ فرمود: چگونه بر من وحی نازل گردد، در حالیکه شما دست و انگشتان خود را شستشو نمی دهید و آنرا پاکیزه نمی سازید، و ناخنهای خود را نمی چینید. خداوند متعال جبرائیل (علیه السلام) را فرستاد و این سوره را آورد که مشرکین سخنی بر خلاف واقع به میان آوردند. وقتی جبرائیل آمد نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمود: نیامدی تا اینکه شوق دیدار تو در من رو به ازدیاد گذاشت؟ جبرائیل (علیه السلام) پاسخ داد: اشتیاقی من به دیدار تو فروتر بوده است، من بنده ای مأمور هستم و جز به فرمان پروردگارت فرود نمی آیم.

ج- و نیز گویند: یهودیان از نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) راجع به «ذی القرنین» و «اصحاب کهف» و «روح» سؤال کردند. آنحضرت پاسخ داد: فردا گزارش آنها را بیان خواهم کرد و «ان شاء الله» نگفت. وحی از آنحضرت در این ایام منقطع گشت، و در نتیجه از شماتت و دشنام دشمنان اندوهگین گشت. از پی این شماتت و اندوه بود که سوره «الضحی» نازل شد تا قلب آنحضرت را تسلی بخشد، و اندوه او را فرونشاند.

د- و سر انجام، بعضی گفته اند: «مشرکین سنگی بر انگشتان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) زدند و خون آلودش نمودند، آنحضرت گفت: «هل انت الا اصبع دمیت، و فی سبیل الله القیت» ابو الفتوح به دنبال آن می نویسد: «دو روز از خانه بیرون نیامد، زنی گفت- گفتند آن زن ام جمیل بود، زن ابو سفیان-: یا محمد چند روز گذشت که آن شیطان تو نیامد بر تو از خدای تو؟ خدای تعالی این آیه فرستاد: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، وَ الضُّحٰی.

ه- جبرائیل (علیه السلام) مدتی در نزول وحی تأخیر کرد و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) سخت بی تابی می نمود. خدیجه عرض کرد: «قد قلاک ربک لما یری جزعک؟» که خداوند متعال، «وَ الضُّحٰی، وَ اللّٰیْلِ اِذَا سَجٰی، مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلٰی» را نازل کرد.

و- زید بن اسلم گفت: سبب احتباس وحی آن بود که بعضی از زنان رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) و سلم) توله سگی را در سرای برده بودند و می پروردند بی علم رسول (علیه السلام). چون وحی آمد رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) جبرئیل (علیه السلام) را گفت: چرا چندین روز نیامدی؟ گفت:



ندانی که ما در سرائی نرویم که در او سگ و یا صورت باشد.

اسباب النزول و تفسیر:

در اینکه آیا اسباب النزول می تواند در فهم تفسیر تأثیر و فایده داشته باشد دیدگاه های متفاوتی وجود دارد.

یک عده موافق این موضوع اند و عده ای دیگر مخالف این امرند که دلایل موافقت و عدم موافقت آنها را بررسی می کنیم.

موافقان استفاده از اسباب نزول در تفسیر:

سیوطی می گوید: برخی بر این باورند که بحث از اسباب نزول بی ثمر و فاقد هر گونه نتیجه ای است، چون بررسی اسباب نزول تنها کشف مسائل تاریخی می کند بدون آنکه ثمره ای برای تفسیر در بر داشته باشد، آنگاه سخنانی را از دانشمندان در اثبات فایده اسباب نزول ذکر می کند. واحدی نیشابوری که کتاب اسباب النزول او قدیمی ترین اثر بر جا مانده است، در مقدمه کتابش می نویسد: علوم قرآن بسیار است ولی من از میان آن همه بر آن شدم تا شرائط و اسباب نزول آیات را بیان کنم، زیرا ضروری ترین معرفت و سزاوارترین رشته به بذل عنایت است، بدان سبب که معرفت به تفسیر هر آیه ای بدون آگاهی از تاریخ و شرایط نزول آن میسر نیست.

افزون بر کتاب یاد شده جلال الدین سیوطی در الاتقان می نویسد: برخی بر این پندارند که در شناخت اسباب نزول هیچ نتیجه ای علمی نهفته نیست بلکه در حکم مباحث تاریخی است، ولی به اینان باید گفت که سخت در اشتباهند، بررسی اسباب نزول ثمرات بسیاری دارد از جمله آگاهی از معنای آیات و رفع اشکال از آن.

علامه طباطبائی اگر چه به دلیل مشوش بودن روایات اسباب نزول میانه خوشی با منقولات این موضوع ندارد اما در آغاز بحث تأکید دارد بسیاری از سوره ها و آیات قرآنی از جهت نزول با حوادث و وقایعی که در خلال مدت دعوت اتفاق افتاده ارتباط دارد مانند سوره بقره و سوره حشر و سوره عادیات یا نیازمندی هایی از جهت روشن شدن احکام و قوانین اسلام موجب نزول سوره ها یا آیاتی شده که احکام مورد نیاز را بیان می کند بدین جهت دانستن آنها به اندازه ای انسان را در مورد نزول آشنا می سازد و مضمونی را که آیه نسبت به خصوص مورد نزول خود به دست می دهد روشن ساخته و کمک می کند.

شهید مطهری نیز در اهمیت مسئله در شکل کلی تری می نویسد: آشنایی با قرآن به مقدماتی نیاز است که یکی از آن مقدمات آشنایی با تاریخ اسلام است، زیرا قرآن مثل تورات نیست که یکباره توسط پیامبر (ص) عرضه شده باشد، بلکه این کتاب در طول ۲۳ سال دوران زندگی پیامبر از بعثت

تا وفات در خلال جریان پر هیجان تاریخ اسلام نازل شده است و از همین روست که آیات قرآن به اصطلاح شأن نزول دارند، شأن نزول چیزی نیست که معنای آیه را در خود محدود کند، بلکه بر عکس، دانستن شأن نزول تا حد زیادی در روشن شدن مضمون آیات مؤثر و راهگشاست.

دلایل مخالفت با اسباب نزول:

در مقابل کسانی هم از مشوش بودن روایات اسباب نزول و چندگانگی در نقل و تناقض و مغایرت و ناسازگاری با روح آیات قرآن سخن گفته اند و در این زمینه کاری اساسی و جدی در نقد روایات را شرط استفاده از اسباب نزول دانسته اند.

به عنوان نمونه عزت دروزه از کسانی است که با دید تردید به روایات اسباب نزول چشم می دوزد و با اندوه فراوان از نابسامانی روایات اسباب نزول یاد می کند و معتقد است این روایات سراپا آلوده به چند گانگ، تناقض، مغایرت و ناسازگار با روح آیات قرآن و مخالف با سیاق است و در برخی از روایات مشتمل بر بزرگ نمایی برخی صحابه و فضیلت تراشی برای آنان است.

نتیجه گیری

نظریه جمع میان موافقان و مخالفان سبب نزول :

به نظر می رسد میان این دو دیدگاه تنافی وجود ندارد، چون یکی می گوید اسباب نزول در فهم تفسیر مؤثر است و یکی می گوید در اخبار این دسته، تحریف ها بسیار شده و جای ارزیابی و بررسی است.

جمع میان این دو نظر آنست که بگوئیم ضمن اهتمام به اسباب نزول، باید در روایات مربوطه دقت کافی نموده و معیارهایی که در این زمینه برای صحت اخبار رسیده، کاملاً رعایت شود مانند بررسی اسنادی و رجالی روایت، نقد تاریخی و بررسی آن که آیا می تواند با تاریخ سازگار باشد. رد هر گونه رأی و اجتهاد و یا حتی تردید راوی در سبب نزول و توجه به اهداف کلامی و تاریخی و فضیلت تراشیهای واکنشی و همچنین رد روایاتی که در مقام انطباق و ذکر شأن نزول هستند در این صورت است که می توان و باید در تفسیر به اسباب نزول عنایت کرد.



پی نوشت ها:

۱. مرحوم طبرسی می نویسد: سبب عبارت از هر چیزی است که می توان به وسیله آن به هدف رسید. و از این جهت است که به ریسمان، و راه، و در، «سبب» می گویند. (مجمع البیان ۷/ ۷۳).
۲. حجتی، أسباب النزول، ص ۱۸.
۳. واحدی، ترجمه اسباب نزول، ص ۹.
۴. حجتی، أسباب النزول، ص ۱۹.
۵. ابو الحسن علی بن عبد الله بن جعفر سعدی مدینی بصری (۱۶۱-۲۳۴ ه ق)، محدث و مؤرخ و نَسابه که دارای دویست اثر علمی بوده، [و ظاهراً کتاب «اسباب النزول» او همان کتابی است که از آن با عنوان: «التنزیل» یاد کرده اند] و چون در بصره متولد شد، به «علی بصری» معروف است، و چون نیای او از مدینه بوده است وی را «ابن المدینی» نیز می نامند. (ر.ک. به: الاعلام ۵/ ۱۱۸. معجم المؤلفین ۷/ ۱۳۲، لغت نامه دهخدا، ۲۰/ ۱۵۲، تحت عنوان «علی بصری».
۶. این کتاب از سوی «دار الکتب العلمیه» بیروت به سال ۱۴۰۲ ه ق به طبع رسیده و واحدی که خود از علماء قرن پنجم بوده است آثار دیگری از خود به جای گذاشت که پاره ای از آنها عبارتند از: «اللبیسط»، «الوجیز» در تفسیر قرآن، «شرح دیوان متنبی» و «شرح اسماء الله الحسنی» (ر.ک. فرهنگ معین، مجلد ششم).
۷. این کتاب همراه تفسیر جلالین - با متن قرآن کریم - از سوی مکتبۃ المثنی، بیروت - بدون تاریخ - به طبع رسیده است. و به نظر این بنده نمی توان آنرا به عنوان کتاب و اثر جالبی در زمینه اسباب النزول برشمرد، لکن خود سیوطی از کتاب خود در الاتقان آنرا گزافه آمیز ستوده است.
۸. روایات متعددی قریب به همین مضمون در نوع ۸۰، «الاتقان» ط بیروت ۲/ ۱۸۷، راجع به امیر المؤمنین علی (علیه السلام) آمده است که نمایانگر آگاهیهای وسیع آنحضرت در باره «اسباب النزول» می باشد. روایاتی قریب به همین مضمون را ببینید در البرهان؛ بحرانی ۱/ ۱۷. مناهل العرفان؛ زرقانی ۲/ ۴۸۳. التفسیر و المفسرون ۱/ ۸۹.
۹. روایات زیادی قریب به همین مضمون را ببینید در: البرهان؛ بحرانی ۱/ ۱۷. بحار الانوار ۸۹/ ۷۸-۸۰.
۱۰. حجتی، أسباب النزول، ص ۷۶.
۱۱. سوره مجادله (آیات ابتدایی).

منابع:

قرآن کریم

۱. بحرانی سید هاشم، ۱۴۱۶ ق، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، بنیاد بعثت چاپ ششم.
۲. حجتی محمد باقر، ۱۳۷۷ ش، اسباب نزول، دفتر نشر فرهنگ چاپ اول.
۳. ذکاوتی علیرضا، ۱۳۸۳ ش، ترجمه اسباب نزول، نشر نی چاپ اول.
۴. طباطبایی محمد حسین، ۱۳۷۶، تفسیر المیزان، ترجمه مصباح یزدی محمد تقی، نشر بنیاد علمی علامه طباطبایی، چاپ ششم.
۵. طبرسی فضل بن حسن، ۱۳۷۳، مجمع البیان، انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم.
۶. واحدی علی بن احمد، ۱۴۱۱ ق، اسباب نزول، دارالکتاب العلمیه چاپ اول.



مبانی فقهی مرزبانی در مسئولیت نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران

حبیب قیصری*

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۰۱/۳۰

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۰۲/۲۰

چکیده:

حفاظت از مرزهای سرزمینی هر کشور یکی از مهمترین وظایف و شاید بتوان گفت مهمترین وظیفه دولت ها به شمار می رود. در نظام جمهوری اسلامی ایران نیز مجموعه نیروهای نظامی و غیر نظامی مسئولیت این امر خطیر را عهده دار هستند. نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران در راستای وظایف خود و در چارچوب پلیس مرزبانی تأمین امنیت نقاط مرزی را عهده دارمی باشد. بدین منظور پلیس مرزبانی جمهوری اسلامی ایران وظایفی همچون نظارت بر نصب و مقررات علائم مرزی، بررسی قوانین و مقررات مرزی، رعایت قوانین کشور و قوانین بین المللی مرتبط با مرزها و... را بر عهده دارد. این وظایف پلیس مرزبانی، اگر چه مبتنی بر قانون و نظام اداری جمهوری اسلامی ایران است، اما ریشه در شریعت مقدس اسلامی و قوانین و متون فقهی دارد. درقرآن کریم آیات متعددی در باب جهاد با کفار مقاتله و حفظ مرزها و سرحدات بلاد اسلامی وجود دارد. درسیره پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین نیز روایات زیادی هست که به مسئله مرزها، مسئله دارالاسلام و دارالکفر اشاره دارد. در نهایت باید اذعان کرد که مراجع عظام شیعه نیز در دفاع از مرزها، احکام فقهی زیادی داده اند. بدین ترتیب اصول و مبانی فقهی نقش مهمی در تعیین حدود و ثغور وظایف مرزبانان و مسائل مرزبانی و مرز و دفاع از کشور دارد.

کلیدواژه:

مبانی فقهی، مرز، پلیس مرزبان، جمهوری اسلامی ایران، دفاع، مسئولیت، نیروی انتظامی.

*طلبه سطح سه حوزه علمیه الامام القائم (عج) - کارشناس ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی

مقدمه:

امروزه مرزهای سرزمینی در زمره یکی از مهمترین مسائل ملی و بین المللی به شمار می‌رود. از منظر فلسفه سیاسی مرزهای جغرافیایی یکی از چهار عنصر اصلی تشکیل دهنده دولت‌های مدرن می‌باشد. (عالم، ۱۳۸۵، ص ۳۵) چراکه بدون وجود عنصر سرزمین و مرزهای ملی نمی‌توان دولت ملی مدرن را متصور شد. پس بی‌راه نخواهد بود اگر دفاع از مرزهای ملی و سرزمینی دولت را مهمترین وظیفه نیروهای نظامی هر کشوری بدانیم.

نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران نیز در کنار سایر قوای مسلح عهده دار این مسئولیت خطیر می‌باشد. ناجا این وظیفه را در قالب پلیس مرزبانی و تشکیل هنگ‌های مرزی به انجام می‌رساند. قوانین، حقوق، تکالیف و وظایف مردم، نهادها و سازمانها در نظام جمهوری اسلامی ایران اگر چه ملهم از مکاتب علمی و فرهنگی می‌باشد، اما بی تردید از دریای زلال شرع مقدس اسلام سرچشمه می‌گیرد و از آبشخور قوانین و اصول دینی و مبانی و معارف فقهی سیراب می‌شود. بر این اساس این مقاله درصدد است تا این سرچشمه و مبانی فقهی را در زمینه مسئولیت پلیس مرزبانی و مسئله مرزها به مخاطب بنماید. لذا تلاش نگارنده در این مقاله بر این است تا نشان دهد که چگونه آیات قرآنی و روایات وارده از معصومین علیهم السلام بر وظایف و تکالیف مرزداران و احکام و قوانین مرزداری دلالت دارد و نهایتاً مراجع عظام تقلید با تأسی به این مبانی چه استنباطی پیرامون این موضوع دارند. بدین منظور ابتدا سعی می‌شود تا با مروری کوتاه بر اهم وظایف نیروی انتظامی در حوزه مرزبانی پرداخته و در ادامه مبانی فقهی آن مورد بررسی قرار گیرد.

مرز

مرز نشان دهنده پایان سرزمین و قلمرو یک کشور است. در داخل مرزهای مشخص است که مردم احساس وابستگی به آب و خاک می‌نمایند و به این طریق است که احساسات ملی و میهن پرستی شکل می‌گیرد. اشعار حماسی، اسطوره‌ها، نمادها و فرهنگ ملی هر کشور نشان دهنده تعلق خاطر مردمان آن کشور به سرزمین آبا و اجدادی‌شان است، به سرزمینی که در آن زندگی می‌کنند و یا سال‌ها در آن زیسته‌اند.

در واقع سرزمین خانه بزرگی است که مردم با علائق مشترک خود نسبت به آن احساس مالکیت جمعی می‌کنند، امنیت خاطر خود را در آن می‌بینند و همبستگی عمیق و اجتناب ناپذیری را از این طریق نسبت به همدیگر احساس می‌کنند. همواره سربازی و مرگ در راه حفظ میهن در نزد هر ملتی امری مقدس و افتخاری جاویدان تلقی می‌شود. در واقع مرز حائل بین یک کشور با همسایگان و دیگر کشورهاست و در داخل مرزهاست که سرزمین یا قلمرو سرزمینی یک دولت معنا پیدا می‌کند.



به میزانی که مرز های یک کشور طولانی تر باشد از قلمرو سرزمینی بیشتر و احتمالاً همسایگان بیشتری برخوردار می باشد.

جمهوری اسلامی ایران دارای ۸۷۵۵ کیلومتر مرز دریایی - زمینی - رودخانه‌ای با هفت کشور همسایه است که کمتر کشوری در جهان دارای این ویژگی است.

مرزها به دو گروه اصلی تقسیم می شوند:

الف - مرزهای طبیعی: مرزهایی که با توجه به نشانه های طبیعی مشخص می شوند مانند مرزهای کوهستانی که نقطه خط مرزی بین دو کشور معمولاً بر اساس خط الرأس جغرافیایی مشخص می شود و یا مرزهای آبی که در رودخانه ها معمولاً بر اساس خط تالوگ مشخص می شود. (علی بابایی، ۱۳۶۹، ص ۱۳۳)

ب- مرز های مصنوعی: این نوع مرز همان گونه که از اسم آن پیداست مصنوع و ساخته دست بشر می باشد. مانند تفکیک نقاط مرزی با استفاده از سیم خاردار، کشیدن جاده بین مرز، آسفالت مرزی، نصب میله و یا سایر علامت‌های مرزی.

نوع دیگری از تقسیم بندی از مرز وجود دارد که به صورت زیر می باشد:

مرز هوایی: امتداد مرزهای سرزمینی به سمت بالا (آسمان) را مرز هوایی گویند. این گونه مرزبندی در زمان های قدیم مرسوم نبوده و مختص دوران جدید می باشد. این نوع مرز بیشتر در زمینه صنایع هوایی همچون هواپیما، موشک، بالگرد و سایر مصنوعات هوایی می باشد. (همان ۷۳۴ - ص ۷۳۵)

مرز دریایی: مرز دریایی مختص کشورهایی است که هم‌جوار دریا ها و یا دارای خط ساحلی می باشند. مرز دریایی غالباً بر اساس دریای سرزمینی تعیین می شود که به اندازه برد توپخانه و معادل ۲۰ تا ۲۵ مایل دریایی می باشد. دریای سرزمینی نیز جزئی از خاک و قلمرو یک کشور به شمار می رود که تعرض به آن به مثابه تعرض به خاک کشور محسوب می شود و از جنبه حقوق بین الملل عمومی نیز جرم محسوب می شود. تقسیمات دیگری نیز در مرزهای آبی وجود دارد. مانند فلات قاره که در این

جا مجال پرداختن به آن نیست و زمانی دیگر و بحثی دیگر دارد (والاس، ۱۳۷۸، صص ۲۱۱ و ۲۱۳)

مرزهای خشکی: این نوع از مرزها مهمترین نوع مرز به شمار می رود که از قدیم الایام مرسوم بوده است و حائل میان کشور ها در عرصه سرزمینی به شمار می رود. تقریباً به جز جزایر، تمام کشور های جهان دارای مرزهای خشکی می باشند و مضاف بر این مرزهای هوایی کشورها بر اساس این نوع مرز مشخص می شود. بر این اساس می توان گفت که مرز خشکی بنیادی ترین نوع مرز می باشد. مرز خشکی نیز همان گونه که در بالا گفته شد می تواند به دو صورت طبیعی و مصنوعی باشد. حال که بحث مرز تا اندازه‌ای روشن شد خوب است که به مسئله حفاظت و حافظان امنیت نقاط مرزی اشاره کنیم.

پلیس مرزبانی

همان گونه که در بالا گفته شد مرزها تعیین کننده قلمرو سرزمینی یک کشورند. سرزمین نیز مبین قلمرو حاکمیت و صلاحیت دولت هاست. قدرت‌های عمومی حاکم بر کشورها در محدوده سرزمین خود از اختیارات تام و تمام زمامداری برخوردارند و برای مردم ساکن آن ایجاد حق و تکلیف می‌کنند. این زمامداری طبعاً در محدوده مرزهای شناخته شده متوقف می‌گردد و بدین ترتیب کشورها از هم بازشناخته می‌شوند و روابط بین‌المللی در نظامی خاص شکل می‌گیرد. بنابراین یکی از مهم‌ترین وظایف دولت‌ها پاسداری از مرزهای کشور است تا بدین وسیله مردم احساس امنیت کنند. امنیت مرزی در واقع به این معناست که مرزهای جغرافیایی کشور اسلامی از تعرض مصون باشد تا بیگانگان نتوانند به جان و مال و حیثیت مسلمانان تعرض نمایند. مسئولیت این نوع امنیت بر عهده پلیس مرزبانی در نیروی انتظامی است و در واقع این پلیس مرزبانی است که وظیفه حفاظت و امنیت مرز را بر عهده دارد.

متأسفانه در اغلب کشورهای همسایه به دلایل گوناگون حکومت‌های مرکزی بر مرزهای خود احاطه ندارند و ناامنی موجود در کشورهای همسایه امنیت کشور ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد و این امر وظیفه خطیر پلیس مرزبانی را دشوارتر و ظریف‌تر نموده است. به علاوه موقعیت راهبردی ایران در خاورمیانه و خلیج فارس با دارا بودن منابع عظیم نفت و گاز و معادن طبیعی همواره مورد طمع قدرت‌های استکباری بوده است و این امر پای سایر دول را به حوزه مرزی ایران باز کرده است و اهمیت وظایف پلیس مرزبانی را دوچندان کرده است. به طور کلی مسئولیت مراقبت و کنترل مرزهای کشور، اجرای معاهدات و پروتکل‌های مرزی، استیفای حقوق دولت و امنیت مرز نشینان در مرزها و محدوده انحصاری و اقتصادی دریاها به عهده فرماندهی پلیس مرزبانی جمهوری اسلامی ایران می‌باشد (ناصرزاده، ۱۳۸۰، ص ۱۲۰).

اهم وظایف پلیس مرزبانی جمهوری اسلامی ایران:

در راستای تامین امنیت نقاط مرزی و حفظ تمامیت سرزمینی، پلیس مرزبانی وظایفی دارد که در زیر به اهم آن اشاره می‌کنیم:

– اقدامات لازم برای حفظ حقوق و تمامیت ارضی و حاکمیت و مالکیت کشور و حفظ حقوق اتباع مرز نشین.

– رعایت و اجرای کامل قوانین کشور و قوانین بین‌المللی که مرتبط با مرزها باشد.

– رعایت اجرای مفاد کلیه معاهدات و قراردادهای پروتکل‌های مصوب مرزی دو جانبه موجود بین جمهوری اسلامی ایران با کشورهای همجوار (همان، ص ۴۷۱).



- رسیدگی و اقدامات لازم قانونی در خصوص هرگونه حوادث مرزی.
- نظارت بر نصب و برقراری کلیه علائم مرزی.
- بررسی قوانین و مقررات مرزی و ارائه پیشنهادات در این زمینه.

مبانی فقهی مرزبانی

منظور از مبانی فقهی مرزبانی در واقع همان ریشه‌ها و مبانی اسلامی است که به پدیده مرز و مرزبانی پرداخته است و غالب فقها نیز با توجه به همین منابع و متون اسلامی، احکام اسلامی در رابطه با مرزبانی صادر کرده‌اند. بدین منظور و در راستای اهداف مقاله حاضر ما به بررسی آیات، روایات، ادعیه و نظرات و استنباط‌های فقها و مراجع تقلید در این زمینه می‌پردازیم.

آیات قرآن

آیات قرآن که به طور کلی بر همه ابعاد امنیت دلالت دارد، بسیار فراوان است و اگر در قرآن عبارات جهاد و مقاتله را جستجو کنیم از فراوانی آیات به خوبی به اهمیت موضوع آن، که حفظ کیان اسلامی است پی می‌بریم.^۱ در قرآن، آیات متعددی در باب جهاد با کفار و دفع شر آنان، بیان شده است و این باب آن قدر با اهمیت است که اکثر مراجع و بزرگان دین، کتاب یا رساله‌ای و یا حداقل قسمتی از رساله عملیه خود را به آن اختصاص داده‌اند.^۲ اما پرداختن به همه آنان، علی‌رغم اهمیتی که دارد، در این مقال اندک نمی‌گنجد و فرصت و نوشتاری دیگر را می‌طلبد. لذا ما برای جلوگیری از اطاله کلام به ذکر چند نمونه همراه با تفسیر آن می‌پردازیم. خداوند در قرآن امنیت را یکی از نعمت‌های بزرگ الهی دانسته و به خاطر آن بر مسلمانان منت نهاده است. (سوره قریش، آیه ۴) بهترین شهرها را، شهری دانسته است که امنیت در آن وجود داشته باشد. (سوره تین، آیه ۳) لذا از آن جایی که مسئولیت‌های امنیتی نیروی انتظامی جنبه دفاعی دارد، در این پژوهش صرفاً به آیاتی از قرآن کریم اشاره خواهد شد، که بر جهاد دفاعی تأکید دارد. همچنین اگر چه آیات قرآنی در این زمینه بسیار زیاد می‌باشد اما در اینجا صرفاً به آیاتی از قرآن کریم که در آن به صورت روشن به حفظ مرزها و سرحدات بلاد اسلامی اشاره و تأکید شده است، می‌پردازیم.

در متون فقهی از مرز بیشتر با واژه «تغر» که جمع آن «تغور» می‌باشد، نام برده شده است و در قرآن کریم مرز با واژه «رباط» آمده که این واژه در کلام فقها نیز بکار رفته و از مرزبانی با عنوان «مرباطه» نام برده شده است و حتی رساله‌های فقهی با همین نام نوشته شده است. کلمه رباط و مشتقات آن پنج بار در قرآن تکرار شده است که دو مورد آن در رابطه با موضوع مرز و تقویت بنیه دفاعی مرزبانان می‌باشد، که در ادامه به بررسی آن می‌پردازیم.

آیه اول:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (آل عمران، ۲۰۰)

ترجمه آیه: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید شکیبایی پیشه سازید و پایداری ورزید و مرزها را پاس بدارید و از مخالفت با دستورات خدا پروا کنید شاید رستگار شوید و به بهشت و نعمت‌های جاودانه آن برسید» این آیه شریفه که آخرین آیه از سوره مبارکه آل عمران است، پس از ترسیم وضعیت دو گروه مؤمن و کافر، که از آیات ۱۹۶ شروع می‌شود و تا ۱۹۹ ادامه دارد، مؤمنان را مخاطب قرار داده و سه عامل موفقیت آنان را به این شرح بیان می‌کند و در قالب صیغه امر به آنان فرمان می‌دهد و آنان را به شکیبایی بر انجام وظایف و جهاد در راه حق و عدالت فرا می‌خواند:

الف- «اصبروا» یعنی شکیبایی پیشه سازید در بدوش کشیدن بار مسئولیت‌ها.

ب- «صابروا» در برابر فشارها پایداری ورزید.

ج- «رابطوا» مرزها را نگهبانی کنید (ناصری، ج ۱، ۱۳۶۰، ص ۶۷۱).

واژه رباط در اصل به معنای نسبت است اما در مورد آنان که در دژی پناه می‌گیرند و از ورود دشمن به درون آن سرسختانه جلوگیری می‌کنند نیز بکار می‌رود و «رباط» به مفهوم آماده ساختن و به صف کردن اسب‌ها برای رویارویی با دشمن، بکار رفته است. (همان، ص ۶۷۹).

در تفسیر این آیه شریفه دیدگاه‌های متفاوت وجود دارد که در ذیل به اهم آنها اشاره می‌کنیم:

تفسیر مجمع البیان: صاحب تفسیر مجمع البیان این آیه شریفه را به این صورت معنا کرده است «ای ایمان آورندگان در دین و آیین آسمانی خویش، ثابت قدم باشید و در برابر کفرگرایان و بیداد پیشگان پایداری ورزید و در برابر تجاوز و تهاجم آنان در راه خدا پیکار کنید»

معنا و مفهوم آیه شریفه بیانگر این نکته است که در انجام وظایف و پرهیز از گناه و در جهاد بر ضد دشمن، صبور و پایدار باشید.

گفتنی است که دو واژه صابروا و رباطوا از باب مفاعله‌اند و بکار رفتن آنها در آیه نشانگر این نکته ظریف است که شما نیز باید همانند آنان که در باطن خویش پایداری می‌ورزند و نیرو و امکانات فراهم می‌آورند تا در راه حق و عدالت با قدرت و قوت بیشتر رویاروی آنان بایستند، عمل کنید درست همان گونه که در آیه ۶۰ سوره انفال به این واقعیت تصریح شده است (همان، ص ۴۰۰).

تفسیر نور: در تفسیر نور در شرح و تفسیر آیه چنین آمده است:

این آیه صبر در برابر انواع حوادث و مصائب را در سه مرحله توصیه می‌کند:

- در مرحله اول در برابر ناگوار یهای شخصی و هوسها صبر کنید «اصبروا».

- در مرحله دوم در برابر فشارهای کفار مقاومت بیشتر کنید «صابروا».



- و در مرحله سوم حفظ مرزهای جغرافیایی از هجوم دشمن، حفظ مرزهای اعتقادی و فکری، از طریق مباحث علمی و حفظ مرز دلها، از هجوم وسوسه ها بکشید. «ورابطوا» (قرآنی، ج ۲، ۱۳۸۷، ص ۲۳۲).

در همین کتاب در توضیح کلمه رابطوا آمده است که کلمه رابطوا از ریشه رباط به معنای بستن چیزی در مکان است که به کاروان سرا نیز به این دلیل رباط می گویند که کاروان ها در آنجا اتراف کرده و مال التجاره و اسب و شترها را در آنجا نگه می دارند(همان، ص ۲۳۳).

همچنین در تفسیر نور در ذیل آیه و در پیام های استخراج شده آورده شده است که اگر کفار در کفر خود مقاومت می کنند، کشته می دهند و مال خرج می کند، شما نیز باید در راه خدا با جان و مال پایداری کنید و همچنین در خصوص اهمیت حفاظت از مرزها همین بس که صبر و تقوی در کنار توجه به مرزها بیان شده است. ﴿اصبروا و صابروا و رابطوا﴾ (همان، ص ۲۳۴).

تفسیر المیزان: در تفسیر شریف المیزان ذیل این آیه و در تفسیر کلمه رابطوا آمده است «مرباطه» از نظر معنا اعم از مصابره است، چون مصابره یعنی اتحاد و پیوستن نیروها در برابر شدائد. اما مرباطه یعنی پیوستن همه نیروها و همه کارها بر جمع ستون اجتماعی دینی، چه در حال شدت و چه در حال خوشی و مراد از مرباطه این است که جامعه به سعادت حقیقی دنیوی و اخروی خود برسد.(علامه طباطبائی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۲۳۱).

در تفسیر شریف نمونه مطالب بسیار مفصل و دقیقی در تفسیر این آیه و در خصوص مسئله مرزبانی بیان شده است. تفسیر نمونه چنین بیان می کند که این آخرین آیه سوره آل عمران و محتوی یک برنامه جامع چهارماده ای برای مسلمین به شرح زیر می باشد.

نخست روی سخن را به همه مؤمنان کرده و به اولین ماده این برنامه اشاره می کند و می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید در برابر حوادث ایستادگی کنید» (یا ایها الذین امنوا اصبروا).

صبر و استقامت در برابر مشکلات، هوس ها و حوادث در حقیقت ریشه اصلی هرگونه پیروزی مادی و معنوی را تشکیل می دهد تا جائی که درباره نقش و اهمیت آن در پیشرفت های فردی و اجتماعی آنرا به منزله سر در برابر بدن معرفی کرده است «الصبر من الایمان کالرأس من الجسد». در مرحله دوم به افراد با ایمان دستور استقامت در برابر دشمن می دهد و می فرماید «وصابروا» و صابروا، از مصابره از باب مفاعله به معنای صبر و استقامت در برابر دیگران است.

بنابراین قرآن نخست به افراد با ایمان دستور استقامت می دهد (که هرگونه جهاد با نفس و مشکلات زندگی را شامل می شود) و در مرحله دوم دستور به استقامت در برابر دشمن می دهد و این خود می رساند که تا ملتی در جهاد با نفس و اصلاح نقاط ضعف درونی پیروز نشود پیروزی او بر

دشمن ممکن نیست و بیشتر شکست‌های ما در برابر دشمنان بخاطر شکستی است که در جهاد با نفس و اصلاح نقاط ضعف خود دامنگیر ما شده است. هم‌چنین بدین معناست که هر قدر دشمن بر استقامت خود بیافزاید ما نیز بر پایداری و استقامت خود بیفزاییم.

در جمله بعد (ابطوا) به مسلمانان دستور آماده‌باش در برابر دشمن و مراقبت دائم از مرزها و سرحدات کشورهای اسلامی می‌دهد و می‌فرماید «از مرزهای خود مراقبت بعمل آورید» این دستور بخاطر آن است که مسلمانان هرگز گرفتار حملات غافلگیرانه دشمن نشوند و نیز به آنها دستور آماده باش و مراقبت همیشگی در برابر حملات شیطان و هو‌س‌های سرکش می‌دهد، تا غافلگیر نگردند. در بعضی از روایات از علی (ع) این جمله به مواظبت و انتظار نمازها یکی بعد از دیگری تفسیر شده است زیرا کسی که با عبادت مستمر و پی‌درپی دل و جان خود را بیدار می‌دارد همچون سربازی است که در برابر دشمن حالت آماده‌باش به خود گرفته است.

جمله «ابطوا» از ماده رباط گرفته شده و آن در اصل به معنی بستن چیزی در مکانی است (مانند بستن اسب در یک محل) و به همین جهت به کاروان سر، رباط گویند و «ربط‌القلب» به معنی آرامش دل و سکون خاطر است؛ گویا به محلی بسته شده است و مرابطه به معنی مراقبت از مرزها آمده است؛ زیرا سربازان و مرکب‌ها و وسایل جنگی را در آن محل نگهداری می‌کنند.

خلاصه آنکه «مرباطه» معنای وسیعی دارد که هرگونه آمادگی برای دفاع از خود و جامعه را شامل می‌شود. در فقه اسلامی نیز در باب جهاد بحثی تحت عنوان «مرباطه» یعنی آمادگی برای حفظ مرزها در برابر هجوم احتمالی دشمن دیده می‌شود که احکام خاصی برای آن بیان شده است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۳، ج ۳، صص ۲۶۶-۲۵۵).

آیه دوم

آیه بعدی که در آن واژه (رباط) آمده و دلالت بر تقویت بنیه دفاعی دارد آیه ۶۰ سوره انفال می‌باشد «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمْ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَظْلَمُونَ» (انفال، آیه ۶۰)

ترجمه آیه شریفه «و هر چه در توان دارید از نیرو و اسبهای آماده بسیج کنید، تا با این (تدارکات) دشمن خدا و دشمن خودتان و (دشمنان) دیگری را جز ایشان - که شما نمی‌شناسیدشان و خدا آنان را می‌شناسد - ترسانید و هر چیزی در راه خدا خرج کنید پاداشش به خود شما بازگردانیده می‌شود و بر شما ستم نخواهد رفت.»

آنچه که از این آیه شریفه برداشت می‌شود لزوم حداکثری توان دفاعی در برابر تهاجمات احتمالی



دشمنان است و این وظیفه احاد امت اسلامی است. مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می فرماید «دشمن منافع یک جامعه اسلامی دشمن منافع تمامی افراد است، و بر همه افراد است که قیام نموده و دشمن را از خود و از منافع خود دفع کنند، و باید برای چنین روزی نیرو و اسلحه زیر سر داشته باشند، تا بتوانند منافع خود را از خطر دست برد دشمن نگاه دارند، گو اینکه پاره‌ای از ذخیره‌های دفاعی هست که تهیه آن جز از عهده حکومت‌ها بر نمی‌آید، و لیکن پاره‌ای دیگر هم هست که مسئول تهیه آن خود افرادند، چون حکومت هر قدر هم نیرومند و دارای امکانات زیادی باشد به افراد مردم محتاج است، پس مردم هم به اندازه خود باید قبلاً فنون جنگی را آموخته و خود را برای روز مبادا آماده کنند. پس تکلیف «و اعدوا»، تکلیف به همه است. (طباطبایی، پیشین، ج ۹، ص ۱۵۱) از آنجا که تهاجم دشمن همواره از طریق مرز انجام می‌شود لزوم این آمادگی در مرزها بیش از سایر نقاط کشور می‌باشد. جمع آوری تجهیزات و ادوات نظامی به دو منظور انجام می‌شود:

۱- بالا بردن قدرت دفاعی کشور.

۲- ترساندن دشمن و پایین آوردن احتمال حمله آن.

مرحوم علامه در ادامه تفسیر آیه «تَرْهَبُونَ بِهٖ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ وَ آخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ» می‌فرماید «این قسمت از آیه شریفه در مقام بیان تعلیل جمله «و اعدوا لهم» است و معنایش این است که این قوا و امکانات دفاعی را تدارک ببینید تا به وسیله آن دشمن خدا و دشمن خود را ترسانیده و از آنان زهرچشم گرفته باشید، و اگر دشمن دین را هم دشمن خدا و هم دشمن ایشان خواند برای این بود که هم واقع را بیان کرده باشد و هم این که ایشان را تحریک نموده باشد» (همان، ص ۱۶۰). در واقع همین دو نکته، یعنی بالا بردن قدرت دفاعی کشور و ترساندن دشمن و پایین آوردن احتمال حمله آن، اشاره به وظایف خطیر پلیس مرزبانی دارد. پلیس مرزبانی در عین اینکه باید توان دفاعی کشور را در سطح بالایی حفظ بکند، باید با افزایش توانمندی خود در دل دشمنان احتمالی کشور ایجاد ترس کند و از حمله احتمالی آنان به مرزهای کشور جلوگیری کند.

روایات

مطالعه و بررسی روایاتی که در کتب جهاد نقل شده است مبین این نکته است که این روایات، جهاد در تمام انواع خودش را (جهاد ابتدایی، جهاد دفاعی، و...) را واجب دانسته که در این مجال به بررسی پاره‌ای از آنها می‌پردازیم.

بررسی روایات نشان می‌دهد که این روایات در سه موضوع ع در باره جهاد بحث کرده است که در

زیر به آنها اشاره می‌کنیم:

روایاتی که بر فضیلت جهاد و مرابطه دلالت دارند:

این دسته از روایات فراوان است، و در کتب حدیثی به آنها اشاره شده است. رسول خدا (ص) در خصوص فضیلت مرزبانی فرمودند:

«خیر تمام آن در شمشیر (جهاد) است و در سایه شمشیر می‌باشد و امور انسانها جز با شمشیر (جهاد) به سامان نمی‌رسد و شمشیرها کلیدهای بهشت و جهنم هستند» (طوسی، ج ۶، بی تا، ص ۱۲۶).

«یک روز مرزداری در راه خدا از دنیا و آنچه در دنیاست بهتر است» (بخاری، ۱۳۷۱، ش، ۱۹۹۲، م، ج ۴، ص ۳۲).

«یک روز حفاظت از مرزهای کشور اسلامی بهتر است از پرداختن به این موضوع، هزار روز در غیر مرزها» (همان).

«یک شب حفاظت از مرزهای کشور اسلامی بهتر است از اینکه شخص در خانه خود هزار سال روزها روزه بگیرد و شبها به شب زنده‌داری و تهجد بپردازد» (ابی داود، ۱۳۷۱، ش، ج ۳، ص ۱۲)

«یک شب مرزداری در راه خدا مانند این است که هزار شب به تهجد پرداخته و هزار روز، روزه گرفته (همان، ص ۱۲) در روایات فوق‌گرفته از آن وجوب مرزبانی برداشت نمی‌شود اما اهمیت امنیت مرز و فضیلت امر مرزبانی در مکتب اسلام که در جامعیت آن هیچ شکی نیست، کاملاً محسوس است.

روایاتی که بر وجوب جهاد و مرابطه دلالت دارند :

امیرالمومنین (ع) می‌فرماید:

«خداوند جهاد را بر مردان و زنان واجب کرد پس جهاد مرد این است که بذل مال و جان نماید تا اینکه در راه خدا کشته شود و...» (طوسی، بی تا، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۲۶).

- حضرت علی (ع) در دوران حکومت خود با هر نوع ناامنی مرزی برخورد داشته و دیدگاه‌هایش را می‌توان از این برخوردها و سخنان استنباط کرد. از جمله سخنان آن حضرت نامه‌ایشان به مرزداران کشور است که در آن ضمن بیان رهنمودهایی، وظیفه‌خطیر مرزبانی را به آنان گوشزد می‌کنند و در قسمتی از آن می‌فرمایند:

«بدانید که حق - شما مرزداران مسلح کشور - بر من این است که هیچ رازی را از شما پنهان ندارم جز اسرار نظامی درباره جنگ را، در هیچ جریان‌ی جز اجرای قانون خداوندی بی‌رایزنی با شما تصمیم‌نهایی نگیرم، پرداخت حقوق‌تان را به تأخیر نیندازم و جز به پرداخت کامل آن بسنده نکنم



و در رابطه با حق، تمامی شما را به یک چشم بنگرم چون من چنین باشم، حق است که شما هم نعمت خداوند را پاس دارید، از من فرمان برید، وظیفه خویش بدانید که دعوتم را بی بهانه پاسخ دهید. در خودسازی و سامان دادن به حوزه مسئولیت خویش کوتاهی نکنید و در راه حق بی محابا خود را به امواج خطر بسپارید. پس اگر شما جز در راستای همین حقوق متقابل حرکت کنید بر خورد با تخلف و انحرافهای شما بر من ساده‌ترین باشد و متخلف کیفر عظیم بیند (نهج البلاغه، نامه ۵۰).

- نیز امیرالمؤمنین (ع) در مواردی که مرزهای کشور اسلامی به خطر افتاده، بشدت با مسئولین مربوطه برخورد و آنها را مورد انتقاد شدید قرار می‌دهد. چنانچه به «کمیل پسر زیاد نخعی» حاکم شهر هیت که از جانب حضرت منصوب شده بود به سب رها کردن مرزهایی که مسئولیتش بر عهده وی بود و پرداختن به تاراج «قرقیسا» نامه‌ای انتقادآمیز می‌نویسد و می‌فرماید:

«اما بعد بی گمان این روش که مرد مأموریت و مسئولیت خویش را تباه کند و درگیر کاری شود که مسئولیت آنرا ندارد، سند ناتوانی به شمار آید و بیانگر اندیشه‌ای ویرانگر باشد. اقدام تو به تاراج قرقیسا و وانهان مرزهایی که مسئولیتش را به تو سپرده بودیم در حالیکه برای دفاع از آن نقاط و راندن دشمن در آنجا نیرویی نبود جز پراکندگی اندیشه نباشد (همان، نامه ۶۱).

بنابراین حضرت علی (ع) از دریده شدن مرزها و از بین رفتن امنیت مردم و سستی مرزبانان در این امر به شدت احساس ناراحتی می‌کند.

- در مواردی دیگر نیز امام علی (ع) از شکسته شدن حریم امنیت مردمان و سستی مردم کوفه در دفاع از مرزها شکایت می‌کند، چنانچه در خطبه معروف به «جهادیه» درباره حرمت مردمان و مرتبت امنیت ایشان می‌فرماید:

«اینک این برادر غامد است که با نیروی سوارش بر انبار درآمده است و با کشتن حسان پسر حسان بگری لشگربانان را از مواضع مرزی واپس رانده است. گزارش تأیید شده‌ای دریافت کرده ام که مردان مهاجم بر زنان آن سرزمین - که بعضی مسلمان و بعضی از اقلیت‌های رسمی و ذمی بوده‌اند - حمله آورده‌اند و خلخال و دستبند و گردن‌بند و گوشواره‌هایشان را برمی‌گرفته‌اند و زنان جز شیون و زاری و التماس، هیچ مدافع و پناه و پناهگاهی نداشته‌اند و از پس این همه، دشمن متجاوز بی‌آنکه زخمی بردارد و از بینی یکیشان قطره خونی بریزد، سالم و با دستان پر به پایگاه‌های خویش بازگشته است. به خدا سوگند که این گزارش چنان تلخ و تحمل‌ناپذیر است، که اگر مسلمانی در پی شنیدن این فاجعه از شدت اندوه جان سپارد، نه تنها سرزنش سزاوار او نیست، که از دیدگاه من واکنش فراخور او باشد» (همان، خطبه ۲۷).

بنابراین آنچه از این بخش خطبه جهادیه برداشت می‌شود آن است که، حضرت علی (ع) نسبت

به امنیت مرزها حساسیت خاص داشته، و امنیت مرزهای کشور اسلامی در اندیشه ایشان بسیار والا و مهم می‌باشد و موضوع مرزبانی و حقوق مرزبانان از وظایف خاص حکومتی است. در بیان ایشان مرزبانی یک وظیفه فردی و یک مسئولیت ساده‌سازمانی را انجام نمی‌دهد، بلکه برای حفظ مکتب اسلام و بیت المال و جان و مال مسلمین تلاش می‌کند. لذا این مطلب تنها یک تکلیف فردی نیست بلکه افرادی که تعیین می‌شوند برای این کار بایستی از شرایط مکفی حقوقی برخوردار باشند و همانطور که علی^(ع) وعده تأمین و حقوق آنها را تضمین می‌کند از آنها نیز می‌خواهد که در عمل شان پایدار، وفادار، و صادق باشند.

از این بیان نورانی می‌توانیم استفاده کنیم که پلیس و هر کسی که عهده دار امنیت اجتماعی است، مخصوصاً آنان که در مناطق مرزی مستقر و مشغول به خدمت هستند، حق معیشت کامل از خود و افراد تحت تکفل خود را از حکومت دارند و چنین افرادی که به عنوان (رباط اسلام) سازمان یافته‌اند، تحت پوشش حاکمیت از مزایا و حقوق کافی برخوردار باشند.

ادعیه

در میان ادعیه‌ای که از امامان معصوم به ما رسیده است، بهترین دعا و کاملترین آن برای اهل ثغور یا مرزبانان می‌توان به دعای امام سجاد (علیه السلام) اشاره کرد. در واقع این دعا دستورالعمل جامعی برای مرزداران و اصول مرزداری در اسلام است، اما اینکه چرا حضرت آن را در قالب دعا بیان کرده است بر می‌گردد به شرایط ایشان و دوران خفقانی که پس از واقعه عاشورا برای حضرت ایجاد کردند. در اینجا ترجمه قسمتی از آن، به همراه آنچه که می‌توان از آن فهم کرد را ذکر می‌کنیم.

دعای امام سجاد برای مرزداران :

«بارالها بر محمد و آلش درود فرست و سرحدات و مرزهای مسلمانان را به عزت خود پاس دار، و نگهبان مرزها را به قوت خود تأیید کن، و عطایای ایشان را به توانگری بی‌پایانت سرشار ساز. خدایا بر محمد و آلش درود فرست و بر شمار ایشان بیفزا، و اسلحه و جنگ‌افزارشان را کارایی ده و حوزه آنان را محافظت فرما و جوانب جبهه آنان را محکم و نفوذ ناپذیر گردان و جمع آنان را یکدل و هماهنگ کن، و کارشان را روبه‌راه کن، و آذوقه شان را پیاپی برسان، و خود به تنهایی مؤونه آنان را کفایت نما، و به نصرت خود تقویت‌شان فرما، و به صبر یاریشان ده، و ایشان را چاره‌جویی‌های دقیق بیاموز، خدایا بر محمد و آلش درود فرست و آنان را به آنچه نمی‌دانند معرفت ده، و از آنچه بی‌خبر هستند آگاهشان ساز و به آنچه بینش ندارند بینش عطا کن.

خدایا بر محمد و آلش درود فرست و به هنگام برخورد با دشمن یاد دنیای دلفریب را از خاطرشان



ببر، و اندیشه‌های فتنه‌انگیز را از دل‌هایشان محو کن و بهشت را نصب العین آنان قرار ده، و آنچه را که در بهشت فراهم آورده‌ای از مساکن ابدی و منازل کرامت، و حوریان زیبا روی، و نهرهای روان با آشامیدنی‌های رنگارنگ و درختانی بارور با میوه‌های گوناگون در برابر دیدگانشان جلوه ده تا هیچ کدام از آنان آهنگ پشت کردن به دشمن ننمایند و فکر گریز از هم‌آورد را به خاطر نگذرانند.

بارخدا یا بدین وسیله دشمنانشان را درهم شکن، و دست قدرت آن بی‌خبران از حق را از ایشان کوتاه کن و بین دشمن و جنگ‌افزارشان جدایی افکن و بندهای دلشان را بگسل، و میان آنان و زاد و توشه‌شان جدایی انداز، و در راه‌ها سرگردانشان ساز، و از مقصد گمراهشان کن و کمک و مدد را از آنان قطع فرما و از تعدادشان بکاه و دلشان را پر از رعب و وحشت کن و دستشان را از فعالیت علیه مرزداران بازدار و زبانشان را از سخن حق بر علیه آنان قطع فرما و با شکست دشمن جمع پشت سر ایشان را متفرق کن و به واسطه شکست اینان پیروانشان را از ادامه جنگ بازدار و با خواری و زبونی آن‌ها طمع کسانی را که پس از آنها آیند قطع ساز.

الهی بر آنچه از تو خواستیم قدرت و تدبیر اسلامیان را نیرو بخش و شهرهایشان را استواری ده و اموالشان را فزونی بخش و خاطراتشان از جنگ با دشمن برای بندگی خودت و از کارزار با آنان برای خلوت و راز و نیاز با خودت آسوده کن، آن‌چنان تا در سراسر سرزمین، جز تو پرستش نشود و احدی از آنان جز برای تو صورت بخاک نساید.

بارخدا یا مسلمانان در هر ناحیه با مشرکانی که در برابر آنانند به کارزار بدار و ایشان را از جانب خود به صفوف پیاپی از فرشتگان مدد فرست، تا دشمنان را به دورترین نقطه زمین برانند، شرشان را به کشتن و اسارت آنان از سر مردم بردارند تا این که به وحدانیت تو که برایت هم‌تا و شریکی نیست، اقرار نمایند.

بارخدا یا مشرکان را به مشرکان گرفتار ساز تا از دست‌یابی بر سرزمین مسلمانان بازمانند و آنان را با کاستن عددشان از کاستن مسلمین بازدار و رشته اتحادشان را بگسل تا از همدستی علیه مسلمین بازمانند.

بارخدا یا دل‌هایشان را از آرامش تهی ساز و بدن‌هایشان را از توانایی بی‌بهره کن و دل‌هایشان را از چاره‌جویی غافل ساز و اعضایشان را در هم‌آوردی با رجال مسلمین سست گردان و از زد و خورد با قهرمانان اسلامی در دلشان هراس افکن و سپاهی از ملائکه‌ات را بر آنان برانگیز تا بر آنان عذاب بارند. چنان که روز بدر کردی و به نیروی خود بنیادشان را بر کنی و شوکت‌شان را ریشه‌کن سازی و جمعیت‌شان را پراکنده نمایی.

بارخدا یا هر رزمنده از اهل آیین تو که با آنان نبرد کند و هر مجاهد از پیروان سنت تو که با آنان

جهاد نماید، تا دین تو برتری یابد و حزب تو نیرومندتر شود و بهره‌دوستانت افزون گردد، پس آسانی نصیبش کن و کار را بر او سهل فرما و وی را به درستکاری رسان و همنشینان او را نیکو برگزین و پشت وی را قوی کن و درآمدش را فراوان نما و او را از نشاط و خرمی کامیاب ساز و آتش شوق را در دلش فرو نشان و او را از غم تنهایی پناه ده و یاد همسر و فرزندان را فراموشش کن و حسن نیت را برایش برگزین و عافیتش را خودت به عهده‌گیر و سلامت را همراهش ساز و او را از ترس نگه‌دار و وی را جرأت ده و نیرومندی را روزیش کن و او را به حضرت خود تأیید فرما و سیره و سنن اسلامی را به او بیاموز، و راه صواب در داوری را به او بنمای و بریا از او دور کن و از عشق به شهرت و آوازه خلاصش کن، و فکر و ذکر و مسافرت و اقامتش را در راه خود برای او قرار ده و وقتی که با دشمنت که نیز دشمن اوینده به مصاف ایستد عدد ایشان را بر چشم او اندک نمای و شأن و مقاصدشان را در دل او کوچک ساز و او را بر دشمنان پیروزی ده و دشمن را بر او پیروزی مده و اگر زندگی او را نیکبختی پایان دادی و شهادت را سرنوشت او ساختی، شهادتش را پس از آن قرار ده که دشمنت را ریشه‌کن ساخته، و اسارت آنان را به رنج و تعب افکنده و پس از آنکه اطراف مسلمانان امنیت یافته و دشمنت هزیمت کرده باشد.

بارخدا یا هر مسلمانی به وقتی که جنگجو در میدان جنگ است و مرزداران به مرزداری مشغول است به امور خانه آنان رسیدگی کند یا در نبود او به کفایت خانواده‌اش برخیزد یا او را به قسمتی از مال خود یاری دهد یا او را به ساز و برگ جنگ مدد رساند یا همت او را به نبرد با دشمن برانگیزد، یا در روی او دعای خیر کند یا حرمتش را در نبود وی رعایت نماید، به او نیز اجر همان رزمنده را وزن به وزن و مثل به مثل عنایت کن و عمل او را پاداش نقد ببخش که بدون درنگ سود کار خیری را که پیشاپیش فرستاده و شادی خاطر می‌کند نتیجه کار اوست، در همین دنیا به چنگ آورد تا آنکه فرا رسد زمان آن فضل و پاداشی که بر او روا داشته‌ای و کرامتی که برای او آماده ساخته‌ای.

بارخدا یا هر مسلمانی که امر اسلام او را مهم آید و از اجتماع اهل شرک در برابر ملت اسلام غصه‌دار شود تا جایی که قصد جنگ کند یا آهنگ جهاد نماید، ولی ضعف و ناتوانی او را خانه‌نشین کند یا تنگدستی کارش را کند سازد یا حادثه‌ای تصمیم او را به تأخیر اندازد یا در برابر اراده‌اش مانعی قرار گیرد، پس نامش را در زمره شهیدان و صالحان قرار ده.

خدا یا بر محمد که بنده و فرستاده توست و بر آتش درود فرست، درودی که برتر از درودها و بالاتراز تحیت‌ها، درودی که زمانش را پایان نرسد و رشته‌شمار آن قطع نگردد، مانند کامل‌ترین درودهایی که در روزگاران گذشته به هر یک از اولیائت نثار فرمودی که تویی عطابخش ستوده آغازکننده و بازگرداننده و تویی که هر چه فرمایی به جای آوری» (صحیفه سجادیه، ۱۴۱۸ ق، ص ۱۴۹).



نکات قابل توجه در دعای امام سجاد در مورد مرزداران

در فرازهای این دعای شریف، مطالب ارزشمند و مفیدی است که در بردارنده نکات منظم در امور اداره مرز می‌باشد که می‌توان آنها را به شرح زیر دسته بندی کرد:

از خداوند می‌خواهد که او خود حافظ سرحدات مسلمین باشد. قبل از همه سعی و تلاش‌های انسان و مسلمانان، خداوند است که اراده او فوق اراده‌هاست. اگر او بخواهد ضعیف را بر قوی پیروز می‌سازد و اگر نخواهد قوی هم بر ضعیف پیروز نخواهد شد.

از خداوند می‌خواهد که مؤید اعمال و رفتار و زحمات مرزداران باشد، زیرا در عمل آنها تأییدات الهی، همان مدد غیب است که اگر برای آنها پیش بیاید در عقیده و توان ظاهریشان بیش از پیش تأثیر خواهد داشت. از خداوند مسئلت می‌کند که بر مرزداران که صالح و آماده به خدمت هستند عنایت‌های ظاهری خود را از آنان نگیرد و نیرو و تجهیزاتی که لازم است از آن استفاده کنند؛ به آنها عنایت فرماید تا در نظر دشمن ضعیف جلوه نکنند و خودشان نیز بر حسب آمار و ابزار قدرت احساس غرور و قدرت در برابر دشمن را داشته باشند؛ فلذا تأکید می‌کند که خدایا به آنها آذوقه، مؤونه، سلاح و کثرت نیرو عطا فرماید.

از خداوند می‌خواهد کمال روحی و قدرت معنوی شخصی آنها مضاعف شود. مانند صبر و شناخت، ذهن سرشار از آگاهی، خرد ورزی، تقوی و بندگی، پاداش اخروی و تمام آنچه را که یک انسان لازم است داشته باشد برای آنان طلب می‌نماید.

دعا می‌کند خداوند اتحاد و پیوستگی آنها و محبت و دوستی یکدیگر که از مهمات نظام مرزداری است، به آنها عنایت کند، زیرا هر چند که آنان توجه دارند که اختلاف باعث تضعیف است، اما وسواس و فریب بعضی از مسائل ناخواسته موجب نفاق می‌شود و از خدا می‌خواهد چنین چیزی در میان آنها نباشد، بلکه خداوند دل‌های آنها را به یکدیگر نزدیک بسازد.

در این دعا نفرین به دشمنان مرزداران می‌کند و از خداوند شکست و زبونی آنها و آنچه باعث اضمحلال آنها می‌شود را مسئلت می‌کند. زیرا اراده خدا بر شکست دشمن همان تقویت دوستان است.

به هر تقدیر در بند ششم و هفتم از خداوند می‌خواهد که توسعه زیر بنایی اجتماعی مسلمین که همان اقتصاد است لطف کند تا از رونق مطلوب برخوردار باشد و مسلمین از نعمت خدادادی بهره‌مند باشند. آبادانی شهرها و مزارع و کار و تلاش آنها در پرتوی عنایت الهی دچار آفت نگردد و بالعکس

با نظر مساعد معبود در بخت و اقبال پیشرفت داشته باشند و در مورد مشرکان و ظالمان به مسلمین عکس آن را از خداوند طلب می‌کند و از معبود می‌خواهد که نظر غضب و عذاب خود را بر آنها نازل کند و بخت و اقبالشان سرنگون، دچار فساد و تباهی شود و خود به خود به کام نابودی هدایت شوند و اقتصاد و مشاغل و مزارع و آبادانی آنها دچار تلاطم و ضعف قرار شود.

در فراز نهم و دهم از خداوند متعال می‌خواهد که نابودی مشرکان محدود اطراف کشور اسلامی نشود بلکه بلاد دور و نزدیک که از دشمنان اسلام حساب می‌شوند همه را دچار تعدی و تخریب نموده و آنان را کیفر نماید.

در بند یازدهم و دوازدهم مطالب در مناجات و استدعای امام از خداوند دیده می‌شود که بسیار اعجاب انگیز است. در این بند ابتدا چیزهایی را که واقعا از شرائر و فساد بزرگ برای یک فرد و یاجامعه است، برای دشمنان دین مسئلت می‌کند. مثلا باریدن سنگ، میکروب وبا و سایر امراض، قحطی، زلزله، خشکسالی و همه آفات، آن‌هم آفت‌های نظیر متعفن شدن آب آشامیدنی را برای مشرکین طلب می‌کند.

مقابلاً برای مرزداران و مجاهدین محافظت از بلاد اسلامی را درست از نقاط مقابل آفات استفاده نموده و برای آنها سلامتی و صحت و شادابی، تحمل دوری از همسر و پدر و دوست، سلامت بعد از شکست دشمن، وقار، نعمت، وفور استعدادها، قدرت، علم، اتحاد و یکپارچگی، عقاید منصوص و محکم و امثال این‌گونه عوامل ترقی و سعادت را که بهشت واقعی دنیا با آنها ساخته می‌شود، مسئلت می‌کند

در این فراز آنچه‌ان انسان جذب کلام امام (ع) می‌شود که امام اساسا همه خوبی‌ها را از آن مرزداران و مجاهدین اسلام می‌داند و هر چه فقر فلاکت و زبونی است برای دشمنانش آرزو می‌کند و می‌دانیم که خواست امام معصوم همان خواسته الهی است و در این مطلب شکی نیست.

در پایان که بند ۱۴ و ۱۵ باشد برای همه دلسوختگان دین مبین اسلام دعا می‌کند؛ چه آنان که که توفیق یافته و وظایف و سنن را انجام داده و پاداش و اجرت را از آن خود کرده است و چه آنان که در آرزوی چنین توفیقی بودند، ولی در عمل به دلایل قصوری نه تقصیری، نائل نشده‌اند، همه را دعا می‌کند و در خاتمه یادی از شخصیت کامل بشریت جدش رسول خدا (ص) می‌کند و بر او درود می‌فرستند و از اهل بیت معصومش با تحیت و اکرام نام می‌برد و آرزوی این مقام رسالت و امامت را در جان هر مؤمن و هر عاشقی زنده می‌سازد تا به ولات آنان پیوسته عشق بورزند و خود را به آرزوی وصال آنها تجهیز کنند.

تا اینجا از آیات کریمه معلوم شد که جهاد و دفاع از کیان اسلامی یک واجب شرعی است و



روایات نیز در باب دفاع دلالت بر وجوب و در خصوص مرزبانی و مرابطه، مادامی که تهدید از ناحیه دشمن نباشد یک امر مستحب مؤکد می‌باشد. اما در هر صورت چه جهاد یا دفاعی در بین باشد یا نباشد، بر حاکم اسلامی و امت اسلام واجب است که آمادگی لازم برای دفاع از کیان اسلامی و خنثی نمودن هر گونه تهدید احتمالی از طرف دشمنان، که این مهم با ذخیره تجهیزات و امکانات و آموزش افراد ممکن است و در وجوب آن بین فقها اختلافی نیست را داشته باشند. آن چه در اینجا مورد بحث است نوع وجوب آن می‌باشد. بر این اساس در ادامه بحث به بررسی دیدگاه فقها در این زمینه می‌پردازیم.

دیدگاه حضرت امام خمینی^(ع) و مقام معظم رهبری (مدظله العالی):

در این مبحث به بیان آراء مختلف در این زمینه می‌پردازیم که آیا این وجوب به نحو عینی است که بر تمام مکلفین شرعا واجب است و با اقدام عده‌ای از دیگران ساقط نمی‌شود مانند نماز و روزه و امثال آن، یا خیر وجوب آن به نحو کفایی است که اگر عده‌ای انجام دهند وجوب آن از دیگران ساقط است؛ مانند امر به معروف و نهی از منکر و نماز میت و امثال آن.

حضرت امام خمینی^(ع)

حضرت امام خمینی در کتاب تحریر الوسیله در باب دفاع چنین می‌فرماید:

«لو غشی بلاد المسلمین او ثغورها عدو و مجتمعهم یجب علیهم الدفاع عنها بایه وسیله ممکنه من بذل الاموال والنفوس» «اگر بلاد مسلمین یا مرزهای کشور اسلامی مورد تعرض دشمنان قرار گرفت واجب است بر مسلمانان دفاع از مرزهای کشور اسلامی با هر وسیله ممکن اعم از بذل مال یا بذل جان (و شرکت در جنگ و شهادت) (امام خمینی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۴۸۵) و در جایی دیگر می‌فرماید: «لا شرط ذالک بحضور الامام علیه السلام و اذنه و لا اذن نائبه الخاص و العام فیجب الدفاع علی کل مکلف با یه وسیله بالاقید و شرط» در دفاع از مرزهای کشور اسلامی آن زمان که مورد تجاوز دشمنان قرار گیرد اذن امام معصوم و حضور ایشان و همچنین حضور نائب خاص یا عام ایشان (مبنی بر حکم جهاد) شرط نیست و دفاع بر تمام مکلفین با هر وسیله ممکن واجب است بدون هیچ گونه قیدی و شرطی و یا در جایی دیگر در خصوص دفاع از مرزهای کشور اسلامی بیاناتی فرموده اند که مؤید نظر فقهی ایشان است. «حفظ ثغور اسلام جزء فرایضی است که هیچ فریضه‌ای بالاتر از آن نیست» (امام خمینی، ۱۳۶۲، ص ۹۰)

حضرت آیت الله خامنه‌ای

معظم له در بیانات خود به مناسبت های مختلف، مطالبی به شرح ذیل بیان کرده اند که مؤید نظریه فقهی ایشان می‌باشد:

برای حفظ مرزها و امنیت مردم آمادگی رزمی به معنای حقیقی کلمه جزء وظایف عمومی و همگانی است. نبر وهای مسلح در این زمینه و وظایف سنگینی را بر عهده دارند (سایت مقام معظم رهبری).

«در همه جا نیروی انتظامی یک فصل مشترک میان آحاد مردم در کوچه و خیابان و مسکن و محل کار و جاده و بیابان و مرز-هرجا که مردم هستند و میان دستگاه‌های اداره کننده کشور است» (ناصر زاده، پیشین، ص ۹۵).

«بخشی از این امنیت مربوط به امنیت مرزها است، مرزهای هر کشوری در معرض تهدید و شکسته شدن به وسیله نیروهای متجاوز و متعرض و زیاده‌خواه و قدرت‌های جهان‌گشا قرار دارد. بنابراین امنیت مرزها یک بخش مهم از امنیت ملی است» (همان، ص ۱۷۹).

«نیروی انتظامی باید نظم و امنیت را طبق شرح وظایفی که قانون برایش معین کرده در سراسر کشور بخصوص در مناطق مرزی و بالاخص در برخی مناطق که گاهی اشرار در آنجا نظم و امنیت را مورد اختلال قرار می‌دهند به اثبات برساند» (همان، ص ۱۳۸).

«امنیت هم متعلق به همه است، امنیت تهران واجب‌تر از امنیت مردم مرزنشین جنوب و غرب کشور نیست» (همان ص ۱۷۶).

آیت ... نوری همدانی

آیت ... نوری همدانی از مراجع معظم تقلید، دفاع در برابر هجوم دشمن را واجب شرعی دانسته اما نوع آن را که عینی است یا کفایی معلوم نکرده است. ایشان در این زمینه می‌فرمایند: «اگر دشمن بر بلاد مسلمانان و سرحدات آن هجوم نماید، واجب است بر جمع مسلمانان دفاع از آن به هر وسیله ای که امکان داشته باشد از بذل جان و مال و در این امر احتیاج به اذن حاکم شرع نیست». (آیت الله نوری همدانی، ۱۳۸۶، مسئله ۲۸۱۳).

آیت ... فاضل لنکرانی

مرحوم آیت ... فاضل لنکرانی از دیگر مراجع معظم تقلید دفاع از مرزهای کشور اسلامی را واجب دانسته و بدون اشاره به نوع و جوب می‌فرمایند: «اگر دشمن بر بلاد مسلمانان و سرحدات آن هجوم نماید واجب است بر جمیع مسلمانان دفاع از آن به هر وسیله که امکان داشته باشد از بذل جان و مال و در این امر احتیاج به اذن مجتهد جامع الشرائط نیست». (فاضل لنکرانی، ۱۳۸۲، مسئله ۲۱۱۸).

به استناد نظرات مطروحه:

- جهاد را واجب کفایی دانسته اند
- جهاد را در دو دسته تقسیم بندی کرده‌اند:



الف) جهاد ابتدایی علیه کفار و مشرکان برای دعوت آنان به اسلام و یا پذیرش حکومت اسلامی. و پرداخت جزیه. حضرت آیه الله العظمی خامنه‌ای (مد ظله العالی) در خصوص زمان غیبت و حاکمیت ولی فقیه مبسوط‌الید، قول قوی را اختیار ولی فقیه در صدور حکم جهاد ابتدایی می‌دانند. که به بررسی این نظریه در پایان این مبحث خواهیم پرداخت.

ب) جهاد دفاعی برای دفع حمله کفار و مشرکان که همگی آن را واجب دانسته‌اند.
بررسی نظر فقهی حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای (مد ظله العالی) در خصوص مسئله جهاد در عصر غیبت

همان طور که گفته شد در دو مورد بین فقها اختلاف نیست:

۱- در جهاد ابتدایی یا دفاعی با حضور امام معصوم (ع) یا نایب خاص ایشان و دلیل آن روشن است.

۲- در جهاد دفاعی با احتمال ترس از تهاجم به اساس نظام اسلامی نیز بین فقهاء نظر واحد وجود دارد که دفاع از کیان اسلام بر همه مکلفین واجب و هیچ شرط و محدودیتی ندارد. اما سخن در جهاد ابتدایی در زمان غیبت امام معصوم (ع) با حضور ولی فقیه مبسوط‌الید است که آیت الله خامنه‌ای قول قوی را در آن دانسته‌اند که در شرایط مذکور ولی فقیه می‌تواند اذن جهاد علیه کفار و مشرکان را در صورت مصلحت صادر کند. به نظر می‌رسد آنچه در ابداع این نظریه وجود دارد شرایط زمان و مکان است که این شرایط برای فقهای قبل از ایشان فراهم نبوده است و اساساً تصور اینکه می‌توان در زمان غیبت حکومتی اسلامی تشکیل و در رأس آن ولی فقیه جامع‌الشرایط قرار گیرد و ایشان در آن نظام دینی دارای امکانات و اختیارات گسترده باشد برای گذشتگان نبوده، لذا در فتاوی خود نیز به آن نپرداخته‌اند.

علی‌هذا با عنایت به اینکه در حال حاضر زعامت امت اسلامی با ایشان است و ایشان مرجعی مبسوط‌الید می‌باشند و با توجه به اینکه نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران به عنوان یکی از قوای مسلح در تابعیت معظم له می‌باشد ضرورت دارد قوانین و مقررات داخلی این نیرو با مبانی فقهی ایشان برابری داشته باشد که در این مجال و با توجه به امکان وقوع جهاد ابتدایی از طرف ایشان ضرورت دارد پرسنل این نیرو شرایط شرعی مجاهد که در نظریات فقها به آن اشاره شد، را داشته باشند (اجوبت الاستفتاءات، ۱۴۲۰ ه.ق).

نتیجه گیری

مرزبانی و حفاظت از مرزهای دولت اسلامی در زمره یکی از ارکان اصلی دولت اسلامی است، چرا که عدم حفاظت از مرزها و به تبع آن سرزمین های اسلامی دشمنان حکومت، جامعه و امت اسلامی را در موضع شان قوی تر و در حمله به بلاد اسلامی جری تر خواهد کرد و نهایتا کیان حکومت اسلامی را با خطر مواجه خواهد کرد. بر این اساس است که حفاظت و دفاع از نظام اسلامی همانگونه که در احکام اسلامی آمده است وظیفه تک تک افراد جامعه اسلامی است. وظیفه ای که هم در قرآن به عنوان مهم ترین کتاب و مرجع دینی ما مسلمانان و هم در سایر متون دینی هم چون احادیث، روایات و ادعیه بر آن تأکید شده است و نهایتا این که فقها و مراجع تقلید به عنوان منبع و ملجا فکری، فقهی و معنوی جامعه اسلامی بر آن تا کید کرده اند.

پس بی راه نخواهد بود که در پایان این نوشتار مدعی شویم که وظایف پلیس مرزبانی نه فقط یک وظیفه قانونی و عرفی بلکه به گونه ای اساسی تر یک وظیفه شرعی مبتنی بر احکام اسلامی است. امید است که همه ما در دفاع از سرزمین و نظام اسلامی از جان و دل نهایت همت و تلاش خود را به کار بندیم چرا که این مهم نه تنها وظیفه ما به عنوان شهروندان ایرانی بلکه به عنوان وظیفه ای شرعی می باشد. این امر در مورد پرسنل نیروی انتظامی به طور عام و پلیس مرزبانی به طور خاص از اهمیتی دو چندان برخوردار می باشد، چرا که وظیفه اصلی این عزیزان در جامعه اسلامی حفظ امنیت مرزهای کشور است و بایسته است که از مبانی شرعی رسالت خود، حقوق و تکالیفی که از این مبانی مستفاد می شود آگاهی داشته باشند تا هم به مردم خدمتی بزرگ کرده باشند و هم وظیفه شرعی خویش را به نحو احسن انجام دهند تا هم توفیق دنیوی و هم توشه اخروی حاصل نمایند.

پیشنهاد

پلیس مرزبانی و مرزبان غیور، علاوه بر اطلاع از وظایف و حقوق قانونی خود، بایسته است که از جنبه های فقهی و شرعی این حقوق و تکالیف در ارتباط با وظیفه خطیر مرزبانی، آگاهی یابند تا از انضباط معنوی و ارتقای وجدان کاری که غایت اخلاقی کارکنان ناجا می باشد، برخوردار شوند.



منابع:

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- نهج البلاغه.
- ۳- ابی داود، سلیمان بن اشعث السجستانی الازدی، ۱۹۹۲م، ۱۴۱۲ق، ۱۳۷۱ش، السنن، جلد ۳، بیروت، دارالجلیل.
- ۴- امام سجاد (ع)، ۱۴۱۸ق، صحیفه سجادیه، ترجمه حسین انصاریان، قم، دفتر نشر الهادی.
- ۵- بخاری، محمدابن اسماعیل، ۱۳۷۱ش، ۱۹۹۲م، جامع الصحیح، المسند المستخرج الصحیح الامام المسلم، جلد ۴، بیروت، دار الفکر.
- ۶- بهجت، محمد تقی، ۱۳۸۵، جامع المسائل، جلد ۲، قم، دفتر حضرت آیت الله العظمی محمد تقی بهجت، حلّی، محقق نجم الدین جعفر بن حسن، ۱۳۷۱ش، ۱۹۹۲م، الرسائل التسع، بیروت، دار الفکر.
- ۸- حسینی خامنه‌ای، سید علی، ۱۴۲۰ق، اجوبت الاستفتائات، بیروت، الدار السلامیه.
- ۹- خمینی، روح الله، ۱۳۷۳، تحریر الوسیله، جلد ۱، قم، انتشارات مهر.
- ۱۰-، ۱۳۶۲، جنگ و شهادت، تنظیم و گردآوری منوچهر و کیلیان، تهران، انتشارات وزارت، فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۱۱- طباطبائی، محمدحسین، ۱۳۸۳، المیزان فی تفسیر القرآن، جلد ۱، ترجمه موسوی همدانی، قم، انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم.
- ۱۲- طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، ۱۳۷۵، تهذیب الاحکام، جلد ۶، قم، مؤسسه النشر الاسلامیه ..
- ۱۳-، ۱۳۷۱، الاقتصاد الهادی إلى طریق الرشاد، قم، مؤسسه النشر الاسلامیه.
- ۱۴- عاملی، محمد بن مکی (شهید اول)، ۱۳۷۳، للمعه دمشقیه فی فقه الامامیه، ترجمه و تبیین محسن غروی‌ان و علی شیروانی، قم، دار الفکر.
- ۱۵- عالم، عبد الرحمن، ۱۳۸۵، بنیادهای علم سیاست، چاپ پانزدهم، تهران، نشر نی.
- ۱۶- علی بابایی، غلامرضا، ۱۳۶۹، فرهنگ علوم سیاسی، ج ۱، تهران، شرکت نشر ویس، چاپ دوم.

- ۱۷- قرائتی، محسن، ۱۳۸۷، تفسیر نور، جلد ۲، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، چاپ یازدهم.
- ۱۸- کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ ق، اصول کافی، کتاب جهاد، تهران، دار الکتب، اسلامیة، چاپ چهارم.
- ۱۹- لنکرانی، فاضل، ۱۳۸۲، رساله توضیح المسائل، مشهد، والعصر، .
- ۲۰- مکارم، ناصر، ۱۳۸۳، تفسیر نمونه، جلد ۳، قم، دار الکتب الاسلامیه .
- ۲۱-، ۱۳۷۷، منتخب قوانین، تهران، گردآوری و تدوین توسط بازرسی ساعس ناجا، اداره کل تحقیق و امور قضایی.
- ۲۲- ناصرزاده، هوشنگ، ۱۳۸۰، مجموعه قوانین نیروهای مسلح، تهران، انتشارات خورشید، .
- ۲۳- ناصری، محمد باقر، ۱۳۶۰، تفسیر مجمع البیان، جلد ۴، تهران، انتشارات فراهانی .
- ۲۴- نوری همدانی، حسین، ۱۳۸۶، رساله توضیح المسائل، تهران، آدینه سبز.
- ۲۵- والاس، امام، ربه کا، ۱۳۷۸، حقوق بین الملل عمومی، ترجمه محمد شریفی، تهران، نشر نی .



وضع تاریخ هجری - برشی از کتاب «گزیده تهاویل الربیع»

اثر «آیت الله محمدادیب (محقق مرنندی)»

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۰۱/۲۰

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۰۱/۲۵

اشاره:

کتاب تهاویل الربیع (غنچه های رنگارنگ بهاری) که اسم فارسی آن فرنودسار (دائرة المعارف) است، کتابی است که استاد ارجمند حضرت آیت الله محمدادیب (محقق مرنندی) در مدت عمر پربرکت خویش با مطالعه بیش از سیصد و پنجاه جلد کتاب معتبر استطراف و گلچین نموده است به فرموده استاد، ایشان در جمع آوری این اثر ارزشمند هرگز از وقت درس و بحث استفاده نکرده اند، و تنها در زمان تعطیلی دروس و اوقاتی که معمولاً دیگران مشغول دیدوبازدید یا نشرکت در مجالس بودند با حضور در کتابخانه به مطالعه و ضبط مطالب مهم کتب معتبره همت گماشتند. ایشان در سالهای اخیر در ایام تعطیل تابستان و ماه مبارک رمضان گزیده ای از آن مطالب ناب را برای طلاب محترم حوزه علمیه الامام القائم (عج) بیان می فرمود که بسیار مورد استقبال قرار گرفت و به تقاضا و اسرار دوستان طلبه یادداشت های معظم له در پنج جلد به زیور تاپ آراسته شد تا در کتابخانه حوزه علمیه الامام القائم (عج) در دست رس و مورد استفاده طلاب ارجمند قرار گیرد، از آنجاکه همه مطالب کتاب ارزشمند تهاویل الربیع جز برای اهل علم قابل استفاده نیست بر آن شدند تا برخی از مطالب آن را در کتابی بانام "گزیده تهاویل الربیع" چاپ و در اختیار همگان قرار دهند که بحمدالله اکنون جلد دوم آن نیز در مرحله چاپ است که بزودی انشاءالله در اختیار علاقمندان قرار خواهد گرفت. امید آنکه توفیق الهی یار گردد تا این اثر گران سنگ به زیور چاپ آراسته شود و در دسترس همه تشنگان علم و معرفت بویژه پژوهشگران و محققان علوم دینی

قرار گیرد. اینک صفحاتی چند از این کتاب را در منظر شماعزیزان می‌گسترانیم به امید آنکه مورد پسند و استفاده پژوهشگران و محققان ژرف‌اندیش قرار گیرد.

وضع تاریخ هجری از چه زمانی است؟ و واضح آن کیست؟ و علت وضع چیست؟

مشهور مورخین، واضح آن را عمر بن خطاب می‌دانند و زمان وضع را بین سال هفدهم و هجدهم هجری، خیال می‌کنند و علت وضع را چند چیز شمرده‌اند:

۱. ابو موسی اشعری، استاندار دولت عمر، در بصره به او نوشت: نامه‌های متعددی از دار الخلافه واصل می‌شود، که یکی ناسخ دیگری است و من نمی‌دانم به کدام عمل کنم، و ناسخ از منسوخ شناخته نمی‌شود، پس چاره چیست؟

۲. از عمر خواستند تاریخی را جعل کند. گفت: «برای چه؟» گفتند: برای تعیین وقت معاملات و موسم اجرای احکام و روزگار ولادات و وفیات مردم، عمر نیز موافقت کرد و گفت: کارهایتان را با تاریخ روم تطبیق دهید. گفتند: مبدا تاریخ روم از زمان اسکندر ذوالقرنین است، و از آن وقت خیلی می‌گذرد.

۳. سندی را که راجع به خرید و فروش چیزی و مورخ به ماه شعبان بود، نزد عمر آوردند. گفت: کدام شعبان؟! اینکه داخل آن هستیم یا شعبانی که خواهد آمد، برای خلاصی از سر در گمی به فکر چاره افتادند و زمانی تعیین و تصمیم گرفته شد، در مبدا آن اختلاف نظرها شد، بعضی مولد و بعضی دیگر، مبعث پیغمبر (ص) را به عنوان مبدا پیشنهاد کردند و طبق این نقل، حضرت امیرالمومنین علی (ع) بفرماید: هجرت نبوی (ص) مبدا سال و محرم را هم که ابتدای مراجعت حجاج از سفر حج است اول سال قرار دهید. دیگران هم قبول کردند.^۱

نگارنده گوید: در خصوص مطلب ذکر شده گفتگوهای دیگری نیز در کتب مربوط وجود دارد من جمله

۴. هر زمان فرمانروای سابق اهواز که پس از اسارت، به دست خلیفه دوم اسلام آورده بود، در آن جمع (جمع مطروحه در علت سوم) حضور داشت، گفت: برای عجم حسابی است که آنرا "ماه روز" می‌نامند و کیفیت استعمال آنرا به پسر خطاب، شرح داد که مورد پسندش قرار گرفت، کلمه "ماه روز" را به «مورخ» تعریف کردند و از اسم مفعول، مصدری استخراج کردند که کلمه تاریخ شد. پیشنهاد دیگری را یکی از جدید الاسلام‌های یهودی داد و گفت: ما هم حسابی داریم که به اسکندر استناد می‌دهیم، لکن حرف او مقبول صحابه پیغمبر (ص) قرار نگرفت و اتفاق کردند که هجرت محمدی (ص) مبدا تاریخ جدید قرار دهند؛ زیرا که قدرت اسلام از هجرت اوج گرفت.^۲ در کتاب «تحقیق درباره اربعین»



ص ۲۳۰ فرموده: از کتب تواریخ استفاده می‌شود که گوینده این دلیل، حضرت امیرالمومنین علی (ع) بوده است.

نگارنده گوید: بحث مهم، در واضح تاریخ است و لازم است تحقیق بیشتری شود، تا مثل بیشتر جاهها، حق صاحب حق، ضایع نشود و بی خود، کمالات به غیر اهل آن نسبت داده نشود. حقیر مدعی هستم که واضح تاریخ هجری، خود وجود اقدس الله است و بس، که به وسیله وحی به ما رسیده است. اما دلیل این ادعا روایات شیعه و سنی و بیانات دانشمندان اهل اطلاع است. «و چون در نقل روایات آتی (که از کتاب شریف «بحار الانوار» و غیر آن می‌باشد) قباله و سفارش نامه‌ای که حافظ ابو نعیم اصفهانی (یکی از اجله‌ی علمای محدثین اهل سنت) نقل کرده است، اشاره خواهد شد، لذا لازم است، اول، قباله و سفارش نامه‌ای را که ایشان روایت کرده است، ذکر کنیم. حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب خود «ذکر اخبار اصفهان» به سندهایی که در آن کتاب رقم کرده است، یک قباله و یک سفارش نامه روایت نموده است که هر دو به املائی رسول الله (ص) و به قلم حضرت امیرالمومنین علی (ع) و مورخ به تاریخ هجری است.

۱) اما قباله، همان کاغذ خرید حضرت سلمان (ره) از مولای خود، عثمان بن اشهل یهودی است و شهودش هفت نفر از اصحاب است که یکی از آنها ابوبکر و دیگری عمر می‌باشد، که بی خود جاعل تاریخ هجری بشمار آمده است.

در ذیل این قباله، عبارتی این چنین آمده است: «و کتب علی بن ابی طالب یوم الاثنین فی جمادی الاولی مهاجر محمد بن عبدالله رسول الله (ص)» یعنی نویسنده‌ی قباله علی پسر ابی طالب است که آن را به تاریخ روز دوشنبه، ماه جمادی الاولی، سال هجرت محمد (ص) پسر عبدالله رسول خدا که بر او و آلش باد، نوشته است.^۲

۲) اما سفارش نامه، در آن بعد از بسم الله الرحمن الرحیم آمده است: این نامه‌ای است از محمد رسول الله (ص)، که به تقاضای سلمان در سفارش برادرش (ما بنداز فروخ) و اهل بیتش و اولاد و اولاد اولادش هر چه زاد و ولد بکنند، رقم شده است که فعلا در صدد نوشتن اصل نامه که در حدود یک صفحه است، نیستیم و نظر بر نوشتن عبارت آخر سفارش نامه است که: «و کتب علی بن ابیطالب (ع) بامر رسول الله (ص) فی رجب تسع من الهجره»: یعنی به خط علی (ع) پسر ابی طالب به امر رسول خدا که درود خدا بر او و آلش باد، به تاریخ ماه رجب سال نهم هجری نگارش یافت.^۳

۳) در آخر معاهده مقنا این عبارت آمده است: «و کتب علی بن ابیطالب بخطه و رسول الله (ص) یملی حرفا حرفا یوم الجمعة لثالث لیال خلت من رمضان سنه خمس من الهجره» یعنی این معاهده را

علی (ع) پسر ابی طالب به خط خود نوشت در حالی که رسول الله (ص) حرف به حرف آن را املا می فرمود، به روز جمعه سوم رمضان سال پنجم هجرت.^۵

۴) مولف کتاب «شهر حسین (ع)» از تاریخ یعقوبی واز کتاب «البدایه والنهایه» و «فتوح البلدان» عهد نامه رسول خدا (ص) را با نصارای نجران که به خط علی (ع) ، روی پوست سرخی که دو نفر از اصحاب رسول خدا (ص) شاهد قضیه بوده اند به تاریخ ۲۴ ذیحجه الحرام سال دهم هجری مضبوط کرده است.^۶

۵) خَزِیْتِ فَنِّ اخبار و ناصر ائمه اطهار (ع) مرحوم مجلسی در جلد ۵۸ بحار الانوار ، پس از نقل خبر صحیفه سجادیه (که در آن آمده است: پیغمبر (ص) در خواب دید مردانی مثل بوزینگان در بالای منبر او قرار می گیرند ، محزون می شود، جبرئیل نازل شد و «آیه ۶۰ سوره اسراء» (و ما جعلنا الرؤیا التي اریناک الا فتنة للناس والشجره الملعونه فی القرآن) را آورده و شجره ملعونه را بر بنی امیه تفسیر کرد. پیامبر (ص) پرسید: «یا جبرئیل اعلی عهدی یکنونون و فی زمنی قال لا ولکن تدور رحی الاسلام من مهاجرک فتلبث بذالک عشر اثم تدور رحی الاسلام علی رأس خمس و ثلثین من مهاجرک فتلبث بذالک خمساً» یعنی ای جبرئیل ، آیا این خلاف کاری های بنی امیه در زمان من واقع می شود؟ عرضه داشت خیر، آسیاب اسلام می چرخد تا سال دهم هجرت تو، دوباره می چرخد تا سر سال سی و پنج هجرتت، پس پنج سال توقف می کند.)

(مرحوم مجلسی) می فرماید: این حدیث شریف دلالت می کند که جعل مبدأ تاریخ از هجرت، مأخوذ از جبرئیل و مستند به وحی سماوی و خبر نبوی (ص) است.^۷

۶) ابو جعفر امام باقر (ع) می فرماید: امام حسین (ع) بر روی شکم مبارک پیامبر (ص) بود، جبرئیل آمد و عرض کرد: «اینک هذا یقتله امتک علی رأس ستین من هجر تک ثم اراه التربة التي یقتل علیها» یعنی این فرزندت را امت تو سر سال شصتم هجرت می کشند.^۸ نگارنده گوید: منظور آخر سال شصتم است زیرا که جریان عاشورا از هشتم ذیحجه سال شصت شروع و در دهم سال ۶۱ ختم شد. که امام حسین (ع) در هشتم ذیحجه از مکه به طرف کوفه حرکت نمود

توجه: توجیه بهتر از علامه سید جعفر مرتضی، در خاتمه خواهد آمد.

۷) در آخر صحیفه ای که عده ای از مخالفین امیر المومنین علی (ع) برای اخراج دست اهل بیت (ع) از خلافت، در زمان رسول خدا (ص) نوشتند و امضا کرده و در کعبه دفن کردند ، این عبارت



آمده است: «و کتب سعید بن العاص باتفاق ممن اثبت اسمه و شهادته آخر الصحیفه فی المحرم سنه عشره من الهجره» یعنی کاتب این صحیفه، سعید پسر العاص با توافق کسانی که در ذیل صحیفه اسامی آنها و شهادتشان درج گردیده است، این صحیفه را رقم کرد. به تاریخ محرم سال دهم هجرت.^۹

۸) علامه مجلسی (ره) از کتاب «مناقب» نقل میکند که «طبری» و «مجاهد» هر دو در کتاب تاریخشان نوشته اند که عمر مردم را برای جعل تاریخ جمع و از آنان برای مبدأ تاریخ جدید نظر خواهی کرد، امیر المومنین علی (ع) فرمود: روزی را که رسول خدا (ص) هجرت فرمود، مبدأ قرار دهید. مرحوم مجلسی اضافه میکند که: «ابن شهر آشوب» این فرمایش حضرت امیر المومنین علی (ع) را توجیه می کند به این که بدعت نگذارید و تاریخی را که پیغمبر (ص) تعیین فرموده است، رایج کنید؛ سند توجیه این است که «ابن شهر آشوب» نوشته است که: وقتی در ماه ربیع الاول رسول خدا (ص) به مدینه تشریف فرما شد. امر به تاریخ فرمود، تا سر سال، تاریخ یک ماه یا دو ماه از هجرت رفته حساب، و وقتی سال تمام شد به حساب سال اول و دوم هجرت حساب کردند.^{۱۰}

۹) پاورقی نویسنده بحار الانوار، پس از نقل عبارت مرحوم مجلسی (که قسمتی از سفارش نامه رسول خدا (ص) درباره برادر حضرت سلمان - که در دلیل دوم به آن اشاره کردیم - می نویسد: از تاریخ نامه به خوبی معلوم می شود این که مشهور است که جاعل تاریخ عمر است، دور از حقیقت می باشد.^{۱۱}

۱۰) در عبارت مناقب آمده: پیامبر (ص) به روز دوشنبه دوازده ربیع الاول و گفته شده یازده ربیع الاول، وارد مدینه شد و این همان سال اول هجرت است و آن حضرت تاریخ را به محرم برگردانید.^{۱۲} ضمناً از تحقیق علامه سید جعفر مرتضی معلوم خواهد شد که محرم را عمر اول سال قرار داد که این مطابق میل حضرت امیر المومنین علی (ع) نبود. در تایید این مطلب، مولف کتاب «تحقیق در باره اربعین» در صفحه ۲۴۱، چنین می گوید: از اینکه در کتاب «اقبال الاعمال» از رسول خدا (ص) نقل می کند: «و هو (اول محرم) اول یوم من السنه و هکذا» از عبارت دعای رسول خدا (ص) پس از نماز اول محرم (اللهم انت الاله القديم وهذه سنه جدیده) استفاده می شود که رسول خدا (ص) اولین روز سال را اول محرم می دانست و امیر المومنین علی (ع) در زمان خلیفه‌ی ثانی و غیر آن نگذاشت از بین ببرد.

۱۱) در پاورقی جلد ۱۹ بحار الانوار از تاریخ «طبری» آورده که: «ابن شهاب» نقل میکند که: پیامبر (ص) در ماه ربیع الاول وارد مدینه شد و امر به تاریخ فرمود تا سر سال تاریخ را به یک ماه یا دو ماه از هجرت حساب می کردند و وقتی سال تمام شد، به حساب سال، حساب کردند و گفته شده است،

اول کسی که امر به تاریخ کرد، عُمَر خطاب است.^{۱۳}

بیچاره طبری با وجود نصّ صریح، باز هم دلش اجازه نمی‌دهد این کمال را به خلیفه دوم نسبت ندهد.

۱۲). «زرقانی» گفته است که: حاکم در کتاب «الکلیل» امر فرمودن پیامبر(ص) بر تاریخ را مفضلاً از «زهری» نقل کرده است.^{۱۴}

۱۳). سیوطی در این موضوع، کتاب مستقلی نوشته است.

سیوطی در کتاب «تاریخ الشروط» به سند خود از «محمد بن محمش الزیادی» روایت کرده است که پیامبر(ص) در نامه ای که به نصارای نجران می‌نوشت، کاتب -امیرالمومنین علی(ع)- را امر فرمود که تاریخ نامه را، پنجم هجرت نبوی(ص) قید کند. سیوطی پس از نقل این روایت می‌نویسد: «پس بنا بر این عمر خطاب در مسئله، تابع است نه جاعل» و گفته است: این حقیقت را در کتاب مستقلی که در این موضوع تألیف کرده‌ام (کتاب المشارخ فی علم تاریخ) کاملاً بیان نموده‌ام.^{۱۵} ضمناً از اینکه علامه سید جعفر مرتضی در صفحه ۱۸۴ کتاب خود (الصحيح من السیره) مطلبی از سیوطی نقل کرده و در پاورقی، آدرس جلد ده «الشماریخ فی علم تاریخ» مطبوع به سال ۱۹۷۱ م را داده است، معلوم می‌شود این کتاب مجلدات زیادی دارد.

۱۴) سهیلی در کتاب الروض گوید: مسجد قبا که در روز اول تشریف فرمایی پیامبر به مدینه، تأسیس شده است و در آیه شریفه سوره توبه (لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ)^{۱۶} که در باره عظمت آن مسجد نازل شده است، چون عبارت «من اول یوم» مضاف الیه ظاهری ندارد و نمی‌شود که مضاف الیه را «اول الایام کلها» بگیریم؛ باید در به دست آوردن مضاف الیه، از فهم اصحاب النبی(ص) در شور تاریخی درباره جعل تاریخ استفاده کنیم و آن را کلمه «اول ایام تاریخ» قرار دهیم. که آنان این مضاف الیه را از آیه شریفه استفاده کرده‌اند.^{۱۷}

نگارنده گوید: بلی، به شرط اینکه مسئله شور اصحاب، در بحث تاریخ، حقیقت، داشته باشد و تنها مطلبی خیالی و ساختگی نباشد.
توجه:

آقای سهیلی؛ مضاف الیه را از فرمایش خود پیامبر اکرم استفاده کنید نه از شور اصحاب، همان طوری که «حافظ» در کتاب «الفتح» (پس از نقل «کلام سهیلی» که گذشت) می‌گوید: مضاف الیه «من اول یوم» کلمه «دخل النبى (ص) واصحاب المدینه» می‌شود.^{۱۸}



۱۵) از عبارت مرحوم «صاحب جواهر» (ره) در جلد «جهاد» مستفاد می شود که: مجعول بودن تاریخ در زمان پیامبر (ص) حتی در پیش نصاری از مسلمیات بوده است، چنانچه مسلم بودن آن در پیش قریشی های مخالف حضرت امیر المومنین علی (ع) که از دلیل هفتم کاملاً واضح شد.^{۱۹}

در کتاب «سبل الهدی و الرشاد» للصالحي الشامي جلد دوازده آمده است:

۱۶) در صفحه ۳۷ به نقل از کتاب «فی الشروط» لابی محمش الزیادی، آمده است که: «پیامبر اسلام (ص) امر فرمود به حضرت امیر المؤمنین علی (ع) که تاریخ عهد نامه آن حضرت (ص) با نصاری نجران را سال پنجم هجرت درج کند.» پس صاحب کتاب از این مطلب استفاده میکند که «جاعل تاریخ هجری شخص رسول خدا (ص) بوده و عمر تابع آن است نه متبوع» و میگوید: «دقت کن که مطلب خیلی نفیس است.»

۱۷) در صفحه ۳۸ آمده است که «بخاری» در تاریخ صغیر خود از ابن عباس نقل می کند که تاریخ هجری در سالی که در خدمت نبی اکرم (ص) به مدینه تشریف آوردند، جعل شد.

توجه: در کتاب «الصحيح من السيره» للعلامه سيد جعفر مرتضى، جلد ۴ آمده است:

الف) در صفحه ۱۸۹ می فرماید: «روایت ابن عباس را حاکم صحیح دانسته است.»

ب) در صفحه ۱۹۰ می فرماید: حرف ابن عباس را ابن عساکر در تاریخ دمشق از انس واصمی نقل می کند.

۱۸) در صفحه ۱۹۵ میفرماید: «بلاذری» عهد نامه پیامبر (ص) یا «یهود مقنا» و «بنی حبیبه» را در کتاب خود آورده و در آخر آن آمده است: «نویسنده این عهد نامه به سال نهم، علی بن ابی طالب (ع) است.»

مخفی نماند: در توجیه ضبط «ابو طالب» به حال رفع، گفته اند که کلمه ابوطالب، اسم منظور شده است.

۱۹) در صفحه ۱۹۹، عهد نامه خالد بن ولید را با اهل دمشق آورده و مورخ به سال سیزدهم هجری است.

۲۰) در صفحه ۲۰۵، عهد نامه خالد رابا اهل حیره آورده و مورخ به ربیع الاول سال دوازدهم است.

۲۱) در صفحه ۲۰۵، از ام سلمه (س) روایت می کند که پیامبر (ص) فرمود: «حسین بن علی (ع) به

سر سال شصت از هجرت من شهید می شود.»

نگارنده گوید: علامه سید جعفر مرتضی می فرماید: «سهم عمر از جعل تاریخ این شد که او مستقیماً یا به اشاره عثمان بر خلاف تعیین رسول خدا (ص) که اول سال را از ماه ربیع الاول قرار داده بود، به محرم برد که در زمان جاهلیت، اول سال را محرم می دانستند.»
 ضمناً: علامه سید جعفر مرتضی در صفحه ۱۸۱ (الصحيح من السيره) می فرماید: «این تغییر بر خلاف میل حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) بود.»

توجه: طغیان قلم مؤلف کتاب «مکاتیب الرسول (ص)»: مؤلف کتاب «تحقیق درباره اربعین» پس از نقل «معاهده مقنا» که در دلیل سوم گذشت، می فرماید: «از این مطلب - و نگارنده هم می گوید: از ادله بیست و یک گانه و غیر آن‌ها - معلوم می شود که قلم مؤلف «مکاتیب الرسول (ص)» و حاشیه نویسنده آن، چقدر طغیان کرده که مؤلف آن به دلیل اینکه تاریخ در زمان عمر جعل شده، عبارت معاهده مقنا را حمل بر اشتباه کرده و حاشیه نویسنده هم گفته: «چون در جعل مبدأ تاریخ در زمان عمر، خود امیرالمؤمنین (ع) حضور داشته است، پس از اول، حضرتش طبق آن عمل می کرد.»

نگارنده؛ مضافاً بر مطالب گذشته، اعتبار هم تایید نمی کند که امور مسلمین تا سال هجدهم بدون تاریخ بگذرد، چطور ممکن است، رسول گرامی اسلام (ص) که اکمل ادیان را آورده است، برای دین خود، تاریخی را تعیین نکند و آن را از این جهت ناقص بگذارد و امر آن را موکول بر امتی کند (در علت دوم گذشت) که رئیس آنها گفت: حساب‌هایتان را با تاریخ روم تطبیق دهید. چه طور ممکن است که موکول کند بر امتی که با آن همه اصرار پیامبر (ص) در امر غدیر و تعیین وصی، بر خلاف آن اجماع کردند؟

درد بر ایران عزیز! که بر خلاف سایر مسلمین، که از تاریخ مسیحی - بگفته بعضی‌ها که قرن‌ها پس از تولد حضرت مسیح (ع) جعل شده است^{۲۰}، و در مبدأ آن که تولد حضرت عیسی (ع) باشد، شش یا هفت قول نقل می کنند - تبعیت می کنند، استقلال تاریخی خود را در جعل تاریخ - که خود الله (جل جلاله) جاعل آن است - از دست نداده و از تاریخ هجری‌شان در امور رسمی استفاده کرده و تابع تاریخ کلیسا نشده است. ذلک فضل الله یوتیه من یشاء من عباده.

پی نوشت ها:

۱. ناسخ التواریخ، جلد دوم خلفا، ص ۲۹۵.
۲. بحار الانوار، جلد ۵۸، ص ۳۶۶.
۳. ذکر اخبار اصفهان، جلد ۱، ص ۵۲.



۴. همان، ص ۵۳.

۵. تحقیق درباره اربعین، ص ۲۴۶.

۶. کتاب شهر حسین (ع)، ص ۲۴۴.

۷. بحار الانوار، جلد ۵۸، ص ۳۶۶.

۸. تحقیق درباره اربعین، ص ۲۴۴.

۹. بحار الانوار، جلد ۲۸، ص ۱۰۴.

۱۰. همان، جلد ۴۰، ص ۲۱۸.

۱۱. همان، جلد ۱۸، ص ۱۳۴.

۱۲. همان، جلد ۱۹، ص ۱۲۱.

۱۳. همان، جلد ۱۹، ص ۱۲۱.

۱۴. تحقیق درباره اربعین، ص ۲۳۱.

۱۵. همان، ص ۱۳۱.

۱۶. سوره توبه، آیه ۱۰۸.

۱۷. تحقیق درباره اربعین، ص ۲۳۲.

۱۸. همان، ص ۲۳۲.

۱۹. جواهر الکلام، جلد ۲۱، ص ۲۳۵.

۲۰. علامه سید جعفر مرتضی در صفحه ۲۰۸ کتاب الصحیح من السیره گوید: «ابن العبری که یکی از دو شخصیت مسیحی است و به سال ۶۸۵ هجری فوت شده است و در مواضع متعدد از کتاب خود، از تاریخ اسکندر استفاده کرده است و از تاریخ میلادی در آن اثری نیست» و از کلام سخاوی پیداست که تا اوایل قرن دهم هجری، از تاریخ میلادی اثری نبوده است. ص ۲۰۹.

منابع

۱- مجلسی، محمدباقر، ۱۳۸۵ق، بحار الانوار، مصحح محمدتقی الیزدی، دارالکتب الاسلامیه.

۲- لسان الملک سپهره، محمدتقی، ۱۳۸۵ق، ناسخ التواریخ، جلدوم خلفاء، مصحح محمدباقر بهبودی،

دارالکتب الاسلامیه.

۳- ابو نعیم، احمد بن عبدالله، ۱۳۷۷، ذکر الاخبار اصفهان، تهران، سروش، انتشارات صدا و سیما.

۴- قاضی طباطبائی، محمدعلی، ۱۳۷۱، تحقیق درباره اولین اربعین حضرت سیدالشهداء (ع)، قم، بنیاد

علمی فرهنگی شهید قاضی.

Nedaye Qaem

Scientific and Informational Quarterly,

Imam Al Qaem Seminary, Tehran.

Vol. 3,4. Year. 3. Spring1391

English Abstract



Role of Border Guarding Canonical Fundamentals in Performing Responsibilities of Eslam.

Habib Qeisari *

Abstract:

Guarding the territorial borders of every country is among the tasks and perhaps the most important responsibilities of the governments. In the Islamic Republic of Iran, combination of military forces and civilian forces are responsible for guarding the borders. However in line with performing its tasks, and in the framework of border guarding police, the Islamic Republic of Iran's police force is responsible for providing security on the borders. Therefore, border guarding police of the Islamic Republic of Iran is responsible for supervision over various issues such as installation of signs and informing the public of the relevant information in this regard, looking into border laws and regulations, observing the country laws, and the international laws related to frontiers, etc. Although the duties of the border guarding police are based on the law and administration system of the Islamic Republic of Iran, it originates from the holy Islamic tradition (Sharia), Laws and Canonical texts. There are various verses in the holy Quran dealing with "Jihad" with infidels, killing them, and guarding borders of Islamic territories. Finally, it should be admitted that the many high ranking Shiite clergymen have issued lots of canonical verdicts regarding defending the idea that canonical principles and fundamentals play important role in determination of a great range of responsibilities of border guards, the issue related to border guards, and defending the country, as well.

Keywords:

Bility, The Islamic Republic of Iran Polic



Knowing about descent means (Bayan) and usage of it in the Korans commentary

Hamid Alvan,*

Abstract:

to reasons for Down

In this study, we consider one of the most important and most fundamental issues of Quranic Sciences as ASBAB ALNOZOL and in general tried to define it and note the differences with SHAN ALNOZOL, Its importance and advantages, and review the books in this area of study.

The main issue in this research and all similar researches in ASBAB ALNOZOL is its usage in interpreting holy Quran. Naturally it has some agree and opponents, and this dissension cause different interpretations.

As it is obvious from its title, in this study, has been tried to define ASBAB ALNOZOL and its usages generally in agree and disagrees attitude.

Keywords:

descent means, descent rank, profits of descent, commentary and descent mean

OUR CURRENT SOCIETY NEEDS TO POLITICAL JURISPRUDENCE

Seyed Alireza Hoseini Nasab,*

Abstract:

Islamic government requires rule and provision to run Islamic society according to religious orders and governmental regulations. Since most of rules need to be compiled, it is necessary that the Jurists, clergymen and authorities in the religion field settle governmental orders. And not only should they not object the Islamic order but they should confirm parliament orders equal to religious law. In this field, political jurisprudence or governmental Feghh by its previous records in Islam has removal precedence. And it can come into all aspects of society. It put Feghh rules available to the people to set relationship between humanity government and social affairs, cultural affairs, deals, jihad contracts, and also publicizing remedial and environmental affairs and usage of new technologies, mass media based on religion. Despite the Jurists and Shiite scientists could not perform political opinions in the many years of the oppression and suffocation of the Governors and they did not have chance to represent pure opinions received from Innocents, in twenty century they can fully authorize political government in practice. They could be a model for Islamic vigilance and reliving movements. They also represent ruling system of political and Islamic government by the way of striving. It will be explained in the following rows.

Keywords:

Islamic government, political Feghh, Government, leadership, Faghih authority

*the eight rank seminarian of al-emam al-ghaem seminary, M.S degree at political science in international university of Emam Khomeini



Spiritual heart

Alireza Abdi,*

Abstract:

The heart is a vital and basic organ of any object. Each creature has a heart. So, we need to pay attention to the heart and a basic and vital research about it.

In the Koran and Hadiths, heart means as a soul, life, base and center of human. And this word has been explained repeatedly in Koran.

Change in the heart is related to human's acts and desires. It has different moods. If human is in the right direction and do divine rules, he will deliver. Otherwise, he comes down to the evils.

The heart has a main and vital effect on human. And also praise can effect basically on the heart. It is heart that is the most important rank of faith and faith can run from heart to the human's language and behavior.

Keywords:

heart of soul, effect of praise, hearts mood, great risk, hearty faith, Gods desire, mans desire

Ghadir in justice mirror

Seyed Isa Mosavi,*

Abstract:

Ten years after Hejira, the great prophet set out for Hejira. A group of companions went along with him. After finishing Hajj, Gods messenger ordered them to stay and notified an important message from The Exalted God. He appointed Ali as his deputy. Abu-Bakr and Omar were the first ones who swear allegiance. The tavator Hadith were quoted by 110 great men of companions.

The Hadith of Ghadir with many documents have been recorded in two right books named Moslem and Bokhara. The verbal and spiritual succession of the Hadith has been proved. After prophet Mohammad's martyred, companions left Ali by the side of prophet's body and went to Saghife. They forgot Ghadir and prophet's advices. Later, the ones who wanted to justify the deviational course of Ghadir could not damage the spiritual and verbal succession of it. They doubted about the meaning of Movla word and assumed it as kindness. According to the prophet's lecture in Ghadir, He confessed for Gods uniqueness and his prophecy. Then he introduced Ali as his deputy and lord after himself. He added that Al-lah o Akbar (God is great) for religion completion and favor completion and my mission..... Then he said that doubt about the meaning of leadership as love is a null claim.

Keywords:

Ali, Ghadir, leadership, leader, Tavator, farewell Hajj

*seminarian of the ninth degree of Al-emam al-ghaem school and student of Al-mostafa Al-alamiye society, with M.S and the first rank of researching



philosophical misconceptions of philosophy Review of Segregation School,

Mehdi Bazdar*

Abstract:

Progresses in Mental Sciences in range of development and legislation are something undeniable and meanwhile the necessity to introduce this as a pretext and intellectual reference is something that can be maintain.

But someone, knowingly and unknowingly, believes that transcendent wisdom which heavy topics are rooted in rational science for not passing rational principles has no credibility. Therefore by dividing philosophy to two topics of Obviousness and Glossiness, they try to pretend that transcendent wisdom is empty of certain intellectuals, and by two folding philosophy, they want to decompose the proposed interpretations in this field.

This paper has been tries to first, Prove and monopoly of intellectual sciences in philosophy and second, by dividing the perception level to perfect , poor , Incomprehension and miscomprehension, Avoid misunderstanding of the philosophical topics and considering them in logical way.

Keywords:

mental sciences, separation , perception, nature, personal, transverse, word



Talbeyah secret in Hajj

Seyed Mojtaba Badri,*

Abstract:

Hajj is one necessary pillars of Islam in terms of mans abilities. Hajj like other obligations and has own special religiousness and appearances. In one hand, it has hidden secrets and knowledge which we can reach to that by passing the materials and receiving facts with the heart and soul. One of the issues in Hajj is Talbeyah. It is the entry to the Hajj world. By Talbeyah, Pilgrim will reach to the Gods banquet and limits.

The pilgrim can put himself in the world of verbal knowledge by repeating the Talbeyah words and submerge himself in the Gods compassion and His banquet.

He can link to the world of sense by separating from earthly belonging. This separation from belonging and physical world and linking to the world of knowledge is a secret of Talbeyah secrets. Pilgrim of the Gods Home reaches to the linking world by Ihram rapture. Ihram makes the wayfarer awake and eager. Ihram is a great garment that nobody knows the value of it because it puts human out of his physical body. By looking at the Ihrams garment, pilgrim becomes restless and impatient. Her pain is added. He reach to the certainty rank by crying eyes and broken heart.

Keywords:

Hajj, Omreh, Ihram, Talbeyah, secret, practice, submission

*management and teacher of al-emam al-ghaem seminary, learns Kharej and Feghh principles

